

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232927**

UNIVERSAL  
LIBRARY







4

[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الخالق المتأن في الفضل والإحسان والكرم والأمان مبدئ البيان  
 ما هم الجنان خالق الجنان رازق أهل الخبز والطغيان جاعل  
 الزمان والمكان بأسطى الأرض بالأزكان فاطر السماء بأشد السنان  
 حمده على القدر واللسان وشكره في كل حال وزمان وشهد أن لا إله  
 إلا الله وحده لا شريك له شهادة بين أهل الحق والبيان  
 وسبيله منجاة إلى لقاء الرحمن وشهد أن محمدا عبده ورسوله  
 الشيع لا خفاء لحرم والعصيان ومقبول الشفاعة عند الله تعالى  
 الله عليه وسلم وعلى آله المكرمين بحضرت يزدان أما بعد  
 فإني جئت في هذه الجماعة بشوق إلى الله المستعان كما أراد الوعظ في  
 المضيعة بقدر الوسع ولا امتكاد من كثرة التقاسير  
 وعينها بغير الجالس بالإيقان يكون خطايا والله







حکومت مسعود مذکور است بسم الله گفتن درست از در قول امام الکاتب مستحب است و بر قول  
 شافعی فرض نیست و بر قول علمای ما رحمهم الله سنت است در تفسیر امام زاهد ز  
 الله علیه گفته است اتفاق مفسران است که تسمیه آیت است از قرآن نازل است  
 است برای جدائی میان سورتها و در کثافت آمده است که قرائت فقهای مدینه و  
 و شام گفته اند که تسمیه آیت است از فاتحه و از دیگر سورتها نیست و این را

برای جدائی سورتها و برای آنست امام ابوحنیفه رحمه الله علیه و تبع او هم  
 که در نماز آیت ترمیم تر میخوانند و قرائی که و کوفه و فقهای ایشان بر آنند که آیت است  
 از فاتحه و از هر سورتی و بر آنست امام شافعی و پیروان او هم ازین سبب در نماز  
 بلند میخوانند و در حضرت که شب معراج هجرت عالمیان علیه السلام از مکه تا بیابان مدینه  
 رسید که اصل این چهار جوی که در بهشت روان اند از کجاست هجرت جبرائیل علیه السلام  
 گفت یا رسول الله بیا تا کناره گرفته رویم رسول علیه السلام بر براق سوار شد  
 و هجرت جبرائیل علیه السلام پیش رفت تا پانصد ساله راه قبه دیدند از نو فرود و چهار در بود  
 از هر در یکی بیرون می آید در آن قبه کثافت و دو دست ساله راه میان او رفتند  
 و در صدر قبه تخته را از نو فرود دیدند در پیشته بسم الله الرحمن الرحیم هر جوی از چشمه های  
 الله و از سه سیم بیرون آمده است زبان حضرت عزت در سید احمد اشعارت با و ترا  
 هر که از امت تو یکبار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم هر آنی که او روزی گردانم مهر چهار  
 جوی قول بسم الله ای ابتدات بسم الله الرحمن الرحیم یعنی هر کار که میکنم قول بسم الله  
 آغاز بسم الله الرحمن الرحیم میکنم و همه کارهای آن زمان نیکو آید که بسم الله آغاز کنی  
 مردی اندر رسول علیه السلام سوال کرد که اطعام می خوریم بر حرام می شویم رسول گفت  
 علیه السلام مگر بسم الله الرحمن الرحیم نیکوئی گفت آری امیر المؤمنین علیه  
 میگوید رخصه الله عنه که بسم الله کثافت کار است و دور کنند از ده  
 ست و دوغ کنند و غمهاست و آسان کنند و دشواریهاست و روشن  
 کنند و لباس و فضیل عیاض گفت رحمه الله فضل بسم الله الرحمن الرحیم



بر زبان و بسیار می بخشایست در تفسیر زاهد آمد هست **الْخَمْلُ الَّذِي يَنْحُمُ الْعِبَادَ فِي**  
**جَمْعِهِ الْأَخْوَالُ** حرم است که رحمت کند بر بندگان در همه احوال من الیه ایتة الی النهایة  
 البته اما انتهایش از او فریدن در بهشت رسانیدن و در مقام تنگ و تنگ ترا بسیار  
 چند ماه آنجا ترا پرورد و از آنجا بیرون آورد و ترا بزرگ گردانید و باز میزد و دیگر  
 در رحمت خود مونس تو گردانید و فرامی قیامت ترا زنده گرداند و حساب قیامت  
 تو آسان گرداند و ترا زودگران کند و پلصراط تو آسان کند چنانچه نسی هزار سال  
 راه در یک روزان بگذرانند و از دوزخ ترا نگاه دارد و در بهشت ترا جای دهد است که  
 گفت **الْخَمْلُ الَّذِي يَنْحُمُ الْعِبَادَ فِي جَمْعِهِ الْأَخْوَالُ مِنَ الْمَدَائِدِ إِلَى الْهَيْكَلِ وَبِأَرْ**  
 بخشایش از آن خوانند که از آنک بندگان عطا بسیار کند و بجزویت ثواب بخشد هر که روز  
 جمعه بعد از نماز دیگر تا نماز شام یا بعد از حرم گوید در میان بجزویت دیگر قولاً و فعلاً  
 مشغول نگردد هر حاجتی که از خدا بخواهد روا گرد و قوله الرحیم این نامی است مشترک  
 چنانچه بقره فرمود ایند و تعالی گفت **بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ** و معنی می بزرگ بخشای  
 ست الله تعالی رحیم است عطا بزرگ بخشد و آدمی را از خاک آفریند و پناه ببرد گرداند و حبیب  
 خلیل خواند بعضی گویند که رحیم آن بود که اندک ببرد و بسیار دهد چنانچه از یک حسنه به مقصد  
 تا هزار تا چهار صد هزار ثواب دهد بعضی گویند الرحیم است که آدمی را از کار می خرد و بزرگتر  
 رساند چنانچه آمد هست که رسول مظهر موسی علیه السلام گویند آن مظهر شعیب صلوات الله علیه  
 میفرمود گویند و مظهر موسی علیه السلام در عبادت مشغول بود و یک گویند از مظهر برسد  
 وقت ایشان غارت شد و از غایت غصه دنبال آن گویند و دید گویند از صلابت مظهر موسی علیه  
 السلام تیر رسید و با استاد او را گرفت گویند را دید که میلزید حضرت عزت رحیم در دل کلیم رحمت ندا  
 چنانچه گویند را در کنار گرفت و در ربه رسانید فرمان حضرت عزت شد ای موسی چو تیر را آفریده  
 ما رحمت کردی حضرت عزت باینده حق تو رحمت کرد ترا پیغمبری برگزید و خطبه نبوة تو بر ملکوت  
 اعلی خوانند هر که پیوسته این نام بر زبان راند حق تعالی دل او نرم گرداند و علی السلی خیر خلقه محمد  
 و آله و اصحابه جمیعین **المجلس الثاني فی الصلوة و الایمان**

۲  
 در بیان رحمت خداوند  
 عز و جل  
 در بیان  
 رحمت  
 خداوند



والله ملوكة وصوم رمضان لله الرحمن الرحيم عن أبي هريرة رضي الله  
عنه عن حفصة رضي الله عنها قالت قال من آمن بالله ورسوله و  
أقام صلاته وصام شهر رمضان كان على الله حقا أن يدرجه الجنة هاجر  
فإنه قيل لله أن يجلس في الأرض التي ولد فيها يعني هريرة إيمان أو ربحه تعالى بمنبر  
هذه أيام اسلام وپای شست نماز را در وزه دشت ماه رمضان باشد حق بر خدا می قال انك  
در باره او را بهشت هجرت کند در راه خدا می قال یا شسته باشد در زمین خود بجا که زاده شده است  
در آن و او را بی حدیث صحیح که امام بخاری حمته الله علیه در صحیح خود آورده است هر ویست که زاهدین  
صحابه است و از متاع دنیا بکلی بر او و پیغمبر علیه السلام در حق او فرموده است ابن هريرة  
بیتنا لعنشی بنی الکلبیاء یعنی در شمع دنیا و می قوله تعالی من آمن بالله  
این من امن عام گویند یعنی هر که ایمان آورد بنده خواه آزاد خواه حبشی خواه قریشی یا  
ترک خواه رومی هر که اطاعت مرا در و بستی باشد اگر بنده باشد و هر که بیفرانی کرد او در  
اگر چه آزاد بود و چنانچه پیغمبر علیه السلام گفت ان الله خلق الجنة لمن اطاعه و ان کا  
عبد حبشیان خلق النار لمن عصاه و ان کان من قریشیا ای با حبشی  
برمی که در بهشت بخورند و با قریشی را به پستی که در دوزخ میخوردند لال حبشی سیاه بود و  
بهشت شد ابو جبل قریشی بود و سنگ دوزخ شد قدام الايمان على الشرايع لا یصل  
العقل و اساس الطاعة اول فرمان باور دین ایمان بود و بنیاد شرايع دیگر بعد آن  
ثابت شد در کتاب الله تعالی نخستین ایمان یا کرده است بعد نماز گفت الله عز و  
جل هذا للذين یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة  
پس اینجا نیز ایمان بیکر مقدم شد یا الله بخدا ای عز و جل یعنی بستی او که الله تعالی  
مقدوس است و عزاد بود و اول و الاخر اول اوست که او را به ایت نیست و آخر  
اوست که او را انانیت نیست آفریدگار بگمان اوست و جب الوجود است از اول تا  
ابد بستی را بر روی راه نیست و هستی وی بذات خود نیست که وی را هیچ سبب نیازیست  
هیچ چیز از وی بی نیازیست و قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز را بوسیله قیوم

اینست و بود ذات خود مجرب نیست و محض جسم نیست و در هیچ کالبد فرو نیاید و هیچ چیز به شمول  
او در صفت نیست و چنانی و چگونه را بوی امانیت و هر چه در خیال تو آید این خبر نیست بلکه او را  
آنست و خوروی بزرگی را بوی راوینیت که این صفت احیام است و او را با هیچ چیز به  
نیست و بر جا و در جا و در ستم نیست بلکه ضلایا که گزینیت و بر همه چیز قادر است و توانا را بوی  
بر کمال است که بحر و نقصان صنف را بوی امانیت بر همه خواست کرد و هر چه خواهد بخت  
و همه هستی در قبضه قدرت اوست و بدست هیچکس جزوی را هیچ خبر نیست و او را در آفرینش  
ایچ یار و همایست و هو علی کل شیء قدیر و او داناست و علم او همه چیز را محیط است هیچ چیز اندک  
و بسیار در خور و بزرگ و خیر و شر و طاعت و عصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و رحمت و عجز  
نزد او لا تقدیر و می و مشیت و بقضا و حکم وی بر ابر است که اگر بزرده نیز عالم جمع شوند و بخوانند  
که یکی از ایمان رسانند بغیر خست او نتوانند و او شنو است همه چیز را بهر چه شنیدیت و در می و نزدیکی  
برابر است لکه بهر چه در تحت الشری برود و آواز بای او بشنود و چنانچه شنود است همچنان بنیاست  
روشنای تو را یکی بر وی برابر است و شنو است نه بگوش و بنیاست بی چشم و هو السمع البصیر  
و الله تعالی متکلم است یعنی گوایست تو نیست و بخیل و زبور و فرقان سخن او شنید با بوسی  
سخن گفت و کلام او در زبان لب و دمان نیست چنانچه سخن رسولی بود کلام او را حروف و  
نیست یعنی هر آواز نیست و سخن وی قدیم است محدث نیست ایمان به تبری نسبت است  
و هیچ ایمان مدای ایمان نیست ای مومن عرض سپردم که تو قدر ایمان چه دانی  
که ترا بارش رسیده است قدر ایمان عمر داند که در عیت که در گنجائی گزیده است پس ای مومن  
اهل و مخلوقات توئی و دنیا و عقبی برای است که از ان بال ده و بندگان تو زمین و آسمان  
سقف تو و آفتاب طلوع تو و متاب صلیغ تو باد و فراش تو قطعه ابر و باد و نه و خورشید و فلک و  
کار اند \* تا توانائی کف آری و عقلت مخوری \* همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار به شرط اضاف  
که تو فرمان نبری \* جنود و ولایت محبت توئی اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا شایان دوستی تو  
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ عزیز ابد توئی خدا را و رسول خدا را عزت است و صلحا و اقیبا  
تیر خست خدا ایتالی بخواند بجانب سرای السلام وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ کا





رسول گفت علیه السلام گفتم از آن درویشانست و مقام توست در آخرت و خسته الما و میت گفت یا رسول الله بحق آن حق که مرا برت که مرا جای می رسول گفت علیه السلام چه حق داری گفت یا رسول الله چون جد تو ابراهیم خلیل را نزد علیه السلام درخت انداخت در هوا در رسیدیم و یوسف را در تنبیه رسیدیم و دتر قوطا طه را بچندین بار اس کنانیده ام و برادر قوطی را در وقت کندیدن جبر برد رسیدیم و محمد بن حسین چندین بار بجنبانیده ام بحق این حقوق مرا جای می رسول علیه السلام اجازت کرد و اشاره فرمود که از بس پشت منی آبی جز ابریل هر آمد رسول علیه السلام بفرغ وضو شتی گفت یا رسول الله در روز گفتم لبو که گاهت و خوشگهان بخت آسمان و عرض و کرسی نظاره میکنند اگر من امروز جا یا بجم شرف من بیان بکنان پیدا آید ساعتی بود باز پرید فرمان حضرت غوث بر فرشتگان رسید که بروید و مقرر خود را مصافحه کنید و سینه او را بسوسید که با پشت جعبه سود هست و بدین که جبر ایل علیه السلام بهتر شاست هر چه دیدید و بچنان بیکد و نیز و ایمان آید که فرشتگان را حق تعالی آن قدرت داده است که آهی نزنند چنانچه جبر ایل بر مریم شد قتل لها لبس مسویا و کرات بر رسول بصورت رحیمه کلبی آمدی و بر ای کشا و روز غلیل الله همان آمدی و بر مقرر لوط سپهر علیه السلام بصورت جوانان شده آمدی و حق تعالی فرشته را آن قدرت داده است که پشت طبق زمین اسبک بر برارد و نیزه پاره قوم لوط را اسبک پر خود مقرر جبر ایل عجمان برداشت و از زمین نزد یک آسمان برد که چراغ کسی گشته نشد همه انگو سار گردد و نیز چنانچه حق تعالی گفت یجعلنها عاکلها سافها و دشمن آشتن فرشتگان را گرفت و بمنبر آن که خواص شبر اند بر حلقه فرشتگان فاضله اند و خواص ملک فاضله اند بر اولیا و اعیان ایشان فضل اند بر عوام ملک عوام فضل اند بر عوام شبر و ایمان آید که فرشتگان که بر ما مکل اند کردار ما می نویسند قولا و فعلا قولا له تعالی یفعلون کما تفعلون و ان علیکم من لحاف ظنین که ما گاه تبتون و فرشتگان در پشت در آیند فاما و دیار خدای تعالی نه بنید مگر جبر ایل عاکل که از فی اصول اصفار و عینان که مسلمان شدند و پشت در آیند یا نه نزد ابرو حقیقه رحمة الله علیه توقف کرده است و نزد یک صاحبیه در آیند همچون مسلمانان و ایمان آوردن بکتا بها ائتت که مگردی به کتا بها که از آسمان منزل شده اند بر بمنبر آن همه سخن حد و نده اند و حق اند و دستند و عمل کردن معصیه آن فرض و بکتا بهایی

دیگر منسوخ و چهار کتاب مشهور اند و تورات که بزبان عبرانی بر موسی بود و انجیل که بزبان یونانی بر مسیح  
 بود و انجیل که بزبان سریانی بر داود بود و قرآن که بزبان تازی بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرود آمد ایمان بر هر یک از آنها آرد و شمار گوید چنانچه صد و چهارده کتاب میگویند که شش کتاب بایلی قطعی  
 ثابت نشده است پس اگر زیادت یا کم باشد کفر لازم آید همچنین در عهد دین گفته و جمله کتب  
 منزل سخن خداست و مخلوق نه هر که مخلوق گوید که فرشته و اگر نبشته را مخلوق گوید که فرشته و  
 زیرا که فعل کاتب است و کاتب فعل او مخلوق است و قرآن در دست است و سلسل تمام بخوانند  
 فرود آمده است اول آیت اقر و آخر آیت انهم اکملت لکم دینکم  
 و اکملت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً آمده است که دینانی عهد  
 الدین اما ایمان آوردن بر پیغمبران است که بگوید که پیغمبران بنده خدا اند و فرستاده حق اند و  
 گفته هر چه هست در دست است و آنچه فرموده اند آن فرموده خداست و از سر بر او نگفته اند و بعضی  
 مرسل بوده اند که جبرائیل علیه السلام فرود آمده است و آن سید و سیزده اند و بعضی نبی بوده اند  
 که بر حکم الهام و یا بخواب کار میکردند و پیغمبران هر یک افضل اهل زمان خود بودند و طاقت  
 از ایشان کسی نبود و از وی عقل و خلق نیکو تر از سگمان بودند و پیغمبر که خود پیغمبر نبوت  
 کرده بودند و در زمان جواز نبوت پیغمبری بی سبب ثابت نشد و هیچ پیغمبر که بنده کسی نبود  
 و در خلق نبود و هیچ زنی پیغمبر نبود و دانستند که پیغمبران بود و در پیغمبر که ذوالقرنین و  
 لقمان حکیم و خلافت و در پیغمبری خضر علیه السلام امام زاهد در تفسیر خدا و رعد است که صحیح  
 است که خضر پیغمبر و پیغمبران از آنها که بگوید معصوم اند قبل الوحی و بعد الوحی و معصوم  
 رد باشند که آواز داشتند پیش از ظهور نبوت و آنرا در حق پیغمبران نمی گویند و هیچ زن پیغمبران  
 نگرد است اسلام که حق تعالی ایشان را پاک و این آفریده است چنانچه پیغمبر گفت علیه السلام ما نرست  
 امرأة نبي قط هلكا في عقيدة الخلق و پیغمبران راست است که گفته چنانچه میگویند  
 یک یک بیت و چهار هزار پیغمبر اند زیرا که بایلی قطعی ثابت نشده اند چنانچه شاکر کتب و  
 پیغمبر محمد عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلعم پیغمبر حق بود و  
 افضل از همه پیغمبران و ختم ایشان تا هر که بعد رسول علیه السلام دعوی پیغمبری

۹۴  
 در بیان  
 از پیغمبران  
 که در قرآن  
 مذکور است  
 و در حدیث  
 آمده است





























و سفوفین میبار خیزد بر این نماز بزرگ از حق تعالی ایسان از وی سلب کند و بعد مشا هجرت کرد  
پس بر گرفت علیه السلام من صلی ما ارع بعد العشاء قبل ان یحکم ذکامنا ادرک لیکلة القدر  
فی السجین الحرام و چهار رکعت نیم شب کند که پیغمبر علیه السلام گفت رکعتان فی سجود اللیل احکم علی  
من اللایة فمأذنه لک لک ان اشق علی منشی لفرضتها رکعاتی تسلیما یت این قیاس من نما  
ست نماز و دل و دو رکعت شکر بعد از آمدن آفتاب بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه ا خلاص چو گمان  
نمواند گوئی تمام روز و عبادت و عبودت و گزیننده باشد و چهار رکعت نماز منجی بگزارد و دل گفت بعد از  
فاتحه و شمس و در دوم و لیل و در سوم و صبحی و در چهارم الم شریخ بخواند اگر از نده این نماز هلا فیه نشود و در  
روی او منور باشد ایوست نماز بگزارد و در محافظت آن تقصیر کین که الله تعالی میفرماید حافظوا علی  
الصلاة ایدیم تنبیه بخوان ای مری خوش خان حافظوا علی الصلاة و الصلوة الوسطی و قوموا  
لله قانتین ملک عالم صانع و در بحال خالق نام روزی دهند و تمام در قرآن مجید و قرآن حمیدین  
میفرماید حافظوا علی الصلوة که یاد بیدارید بیخوت نماز را خاصه نماز سیاهلی و باشد و خدای را و بل مطیبات  
و زبایر دار این امر با محافظت تاکیدیت بنایچه گفت و میفرماید و حفظوا فی وجه چنانچه بیانات در هیچ بهر وقت  
و بهیبت گم داشت نماز و اوقات خویش و جب قوله لعل حافظوا علی الصلوة اذ انما فی اوقافها  
لکما امر رسول الله صلی الله علیه و سلم استعدوا لها قبل و قیامها و لا یخرجوها عن وقتها  
و آیه اهل نماز و شهرت گفت و دین آیه احکام نماز بیان کرد و بناید که نگارن شهرت مشغول شوند  
و دست از نماز دارند که ساینکه بنحین که در حق تعالی ایشان را مدت کرد و خلق من بعد هم خلق اصدا  
الصلوة و استیعوا الشهوات و حق تعالی میگوید عبادی احفظوا الصلوة احفظک عن الکفارة  
و الکلیات یعنی ای بنده مومن که در نماز انگهدار بجز از این کفاره بلا اوقاف و المعاد و حق  
الله محفظک الصلوة ای سعادتمند روز اند تعالی بنگهدار شهرت نماز را و تعالی و الصلوة  
الوسطی در نماز سیاهلی خلافت امیر المومنین علی رضی الله و عبد الله عباس من ابوسید خدری و  
ابو ایوب انصاری و عایشه و حفصه و ام سلمه رضی الله عنهم گفتند که وسطی نماز حضرت و حق بر وی  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قانتین قائمته اربع صلوة یوم خذ و ثقل تنقلو ناعن  
الصلوة الوسطی ای صلوة العصی که الله تعالی قلوبهم و یقودهم تا ا قال النبی علیه

و سفوفین میبار خیزد بر این نماز بزرگ از حق تعالی ایسان از وی سلب کند و بعد مشا هجرت کرد  
پس بر گرفت علیه السلام من صلی ما ارع بعد العشاء قبل ان یحکم ذکامنا ادرک لیکلة القدر  
فی السجین الحرام و چهار رکعت نیم شب کند که پیغمبر علیه السلام گفت رکعتان فی سجود اللیل احکم علی  
من اللایة فمأذنه لک لک ان اشق علی منشی لفرضتها رکعاتی تسلیما یت این قیاس من نما  
ست نماز و دل و دو رکعت شکر بعد از آمدن آفتاب بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه ا خلاص چو گمان  
نمواند گوئی تمام روز و عبادت و عبودت و گزیننده باشد و چهار رکعت نماز منجی بگزارد و دل گفت بعد از  
فاتحه و شمس و در دوم و لیل و در سوم و صبحی و در چهارم الم شریخ بخواند اگر از نده این نماز هلا فیه نشود و در  
روی او منور باشد ایوست نماز بگزارد و در محافظت آن تقصیر کین که الله تعالی میفرماید حافظوا علی  
الصلاة ایدیم تنبیه بخوان ای مری خوش خان حافظوا علی الصلاة و الصلوة الوسطی و قوموا  
لله قانتین ملک عالم صانع و در بحال خالق نام روزی دهند و تمام در قرآن مجید و قرآن حمیدین  
میفرماید حافظوا علی الصلوة که یاد بیدارید بیخوت نماز را خاصه نماز سیاهلی و باشد و خدای را و بل مطیبات  
و زبایر دار این امر با محافظت تاکیدیت بنایچه گفت و میفرماید و حفظوا فی وجه چنانچه بیانات در هیچ بهر وقت  
و بهیبت گم داشت نماز و اوقات خویش و جب قوله لعل حافظوا علی الصلوة اذ انما فی اوقافها  
لکما امر رسول الله صلی الله علیه و سلم استعدوا لها قبل و قیامها و لا یخرجوها عن وقتها  
و آیه اهل نماز و شهرت گفت و دین آیه احکام نماز بیان کرد و بناید که نگارن شهرت مشغول شوند  
و دست از نماز دارند که ساینکه بنحین که در حق تعالی ایشان را مدت کرد و خلق من بعد هم خلق اصدا  
الصلوة و استیعوا الشهوات و حق تعالی میگوید عبادی احفظوا الصلوة احفظک عن الکفارة  
و الکلیات یعنی ای بنده مومن که در نماز انگهدار بجز از این کفاره بلا اوقاف و المعاد و حق  
الله محفظک الصلوة ای سعادتمند روز اند تعالی بنگهدار شهرت نماز را و تعالی و الصلوة  
الوسطی در نماز سیاهلی خلافت امیر المومنین علی رضی الله و عبد الله عباس من ابوسید خدری و  
ابو ایوب انصاری و عایشه و حفصه و ام سلمه رضی الله عنهم گفتند که وسطی نماز حضرت و حق بر وی  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قانتین قائمته اربع صلوة یوم خذ و ثقل تنقلو ناعن  
الصلوة الوسطی ای صلوة العصی که الله تعالی قلوبهم و یقودهم تا ا قال النبی علیه



در وقت هفت است و این روز یکی از پنج روزه است که رسول علیه السلام گفت روزه دارد و خواب بهتر است از  
بسیکه بخورد و قیام شب کرده باشد و حق تعالی همه را و علیه السلام آفرید و یا خداوند عباد نفس است  
عباد نفس است که آن شخصیتی نیست عدا که آنجا پس این سخن طعام و آب سیر می آید و اوقات حاصل شود  
چون قوی شود و نگاه کردن او را مانع باشد چهارم آنکه در وقت کردن بر شیطان است که در وجود  
دارد از آمدن نتواند چنانچه رسول گفت علیه السلام که شیطان بنیان گهای شما چنان میرود که چون آن  
قضیه ها را با صوموم بین یک کنید گمراه روزه چون شیطان در آمدن نتواند مردم از شر و گناه  
و اذعان با بندگی که موافقت با ملائکه حاصل میشود و موافقت با صلح حاصل شود ثواب خیر است  
که رسول گفت علیه السلام هر که حاصلتی موافق حاصل باشد خیر او با ایشان کنند و هر که کینه  
دارد و تنه را سالار از روز و شب و در صبح مسلم بخاری بروایت ابو سعید رضی الله عنهما از رسول علیه  
السلام آورده است من صام کبیر ما فی سبیل الله تسکد الله وجهه عن الناس عن عمر بن الخطاب  
صحیح نسائی آمده است از رسول علیه السلام من صام کبیر ما فی سبیل الله تسکد الله وجهه عن الناس عن عمر بن الخطاب  
احسبنا انما نحن لله علی التماسه هر که روزه دارد و روزه در راه خدای با امید و تقوا و سرگردانند بر  
خدا تعالی تشریف روز و این هنوز ثواب مطبق میده پس اگر در ایام فاصله روزه دار و آن خود ثواب بیشتر  
از نیست چنانچه در حدیث آمده است که روزه در رمضان دشمن روزه است چنانچه خدای تعالی گفت یا ایها  
الذین امنوا کتب علیکم الصیام ای من علیکم و رسول گفت علیه السلام ان الله فرض  
علیکم صیامه و من علیکم قیامه و اضافت یکماه رمضان است و رسول گفت علیه السلام  
نوم الصائم عباده و لله التبتیم و دعاءه مستجاب و عمله مضاعف یعنی خواب روزه  
عبادت و دوم از پنج دعا و استجاب کار و ثواب و چند است و گفت علیه السلام روزه دارد و  
پیشانی است یکی شادی نزدیک اظهار دوم شادی نزدیک و دیدار پدر و کار است للصائم فرحان  
عند الله و فرحه عند لقاء الملائکة الحکماء شادی است اظهار اگر برای طعام است هم نیک  
که طعامی که نیت عبادت خوردن در آن هم ثواب است و یا شادی ای تمام روزه باشد که تو قیام برای این  
روزه نیت و یا شادی ای نیت و حشمت که رسول گفت ان الله تعالی انزل علی الصائم عند افطاره  
و جملة الکثرة ای مخصی و اگر در نزل حشمت یا شادی کند شاید رسول گفت مصلحت فی الصائم

روزه  
بسته  
نشد

مگر

اَطِيبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمَسْكِ بِمَنْ بَهِتَ لَهْ اَزْوَاجُ رُوزِهِ دَارِي اَكِيدُ تَزْوِيكَ عَزَايَتَا لِي  
 بِسَرِّتِ اَزْوَاجِي شُكْرُ رَسُولِ كَلِمَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْمُ حَجَّةٍ مِّنَ التَّكَاثُرِ بِمَنْ جَا بِمَنْ سِرِّتِ رُوزِهِ رَايَا  
 دَارِ دِهْمَانِ رُوزِهِ شَرَارِي اَتَشِ دُفْعِ رَا اَزْخَمِ بَا دَارِ دُفْعِ اِي قِيَامَتِ چُونِ اَتَشِ عَرَصَاتِ  
 دُفْعِ حَلَكَنَدِ فَرَا نِ شُدُوكِ رُوزِهِ دَارِ دِهْتِ اَدِشِ شُودِ اَتَشِ دُفْعِ بُوِي اَوِ اَشِنَا سِدِ حَمَلِيَا لِي رَا  
 اَتَشِ دُفْعِ كَبَرِي زِدِ دَرِ خَيْرَتِ كِي كِي رَا دُفْعِ اَزْخَمِ سَبْعِ عَذَابِ دُفْعِ دَرِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ  
 دُفْعِ چَرَا اَوِ اَنگِيرِي كُوِي دَارِ دُفْعِ بُوِي رُوزِهِ اَيِدِ مَالِكِ اَنِ دُفْعِ بَرِي سِدِ كِي كِي رُوزِهِ دَارِ دِهْتِ كُوِي كِي  
 كُوِي دُفْعِ اَزْخَمِ اَتَشِ كُوِي دُفْعِ اَوِ اَنگِيرِي دُفْعِ دُفْعِ اَوِ اَنگِيرِي دُفْعِ دُفْعِ اَوِ اَنگِيرِي دُفْعِ دُفْعِ  
 فِي الْاَيَّامِ الْحَالِكَةِ اسْلَفْتُمْ اَيَّ حَبَقْتُمْ لِي بِي جَزِيْدِ بِيَا شَا سِدِ كُوِي رَا بَا دُشْمَا رَا بِي دُفْعِ رُوزِهِ دُفْعِ  
 بُوِي دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ  
 دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ  
 كُوِي اَنِ صَبِيحِ تَا شَامِ خُودِ اَلْخَا بَا دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ  
 دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْمُ حَجَّةٍ مِّنَ التَّكَاثُرِ بِمَنْ جَا بِمَنْ سِرِّتِ رُوزِهِ رَايَا  
 تَخَذَ اَنِ سِرِّتِ اَعْيُنَتِ وَكَلِمَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَمِ مِّنْ صَاكِرِ صَوْمٍ وَكَلِمَتِ مِّنْ صَوْمِ  
 الْمَطْعَمِ وَالْمَقْلُشِ اَيَّ سَا رُوزِهِ دَارِ اَنِ كُوِي دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ  
 وَتَشْكِي مِّنْ اَمِي مِّنْ دَرِ حَالِ رُوزِهِ زَا بَا نَا كُوِي دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 سُوِي مَانِي اَعْيُنَتِ كُوِي دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 كُوِي عَلَيْهِ السَّلَامُ چُونِ مَنَدِ رُوزِهِ دَارِ اَخَا زِ اَفْطَارِ بَا وِجْهِي كُوِي دُفْعِ Dُفْعِ  
 حَقِيقَتِ مَسْتِ كُوِي رُوزِهِ دَارِ اَزْ سَاعِي خُودِ اَنگِيرِي دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ  
 سُوِي شِشِ نَشُودِ سُوِي مَانِي بِيَا لِي شَيْنَدِ تَا زَا بَا نَا اَوِ اَنگِيرِي اَنگِيرِي اَنگِيرِي  
 شِرْقِ اَلْاِسْلَامِ كُوِي دُفْعِ دُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ Dُفْعِ



منی است که ای تن خود رستای من بقبرت ای سرشاید ای و بعضی گویند نذر دو و سه است نذر  
 علامت و نذر که هست و نذر علامت یا آدم یا ابراهیم یا داود همه بنیاد را نذر علامت خوانند  
 محمد صلی الله علیه و سلم نذر است خوانند یا ایها المسیحی یا عیسی بن مریم یا ایزد که هست خوانند او را  
 نذر که هست خوانند بعضی آنها را بنابر اماره و طین نذر که هست و این است ایشان و چند جا نذر که  
 خوانند یا ایها الذین آمنوا قولوا لعلی کتب ای فرض چنانچه کتب علیکم القصاص قوله تعالی  
 کما کتب علی الذین یحیی کلکم چون وزه طاعتی و شورش برای طینان خاطر مومنان از کمال محبت در  
 حق ایشان گفت که شما بدینکه این خاصه بر شما نیست بلکه کسانی که پیش از شما بودند بر ایشان هم بود بعضی  
 روز عاشر فرض بود و بعضی ایام بعضی و بعضی سه ماه و بر شما یک ماه فرض کرد و وعده چنانچه  
 هم داد و علیکم تطیعون لعلکم تتقون ای تیجوت من عذاب القاسر اول ماه رمضان که فرض  
 شد باعتبار فیه اگر کسی نذاتی سوزه داشتی و اگر خجاستی بر روز غیر صاع گندم بدو نیش دای گما قال  
 الله تعالی و علی الذین یطیعونه ای یطیعون الصوم و یصومون فلیکونه طعام مسکین غیر  
 احیان الصوم حین من الطعام چنانچه گفت و ان تصوموا لعلکم یؤمنوا پس اختیار منوخ شد و روزها  
 شب فرض شد مومنان بعد غروب تا نیمه افطار کردند ای بعد عشا تمام شب تمام روز و تمام  
 آفتاب زده ای و در روز و نذر میدن جماع کردن بین میان حرام بود پس منوخ شد و روزها  
 برین است علم الله انکم کتمتم حقا و انفسکم کتاب علیکم و بعضی چنانکه پس روز و روز  
 دم تا غروب تا نیمه صبح شد پس فرمان مستقیم ماند قوله حل حلاله ایاما معذرات من  
 کان منکم من یضیاع علی سفر فله من ایام اخری و علی الذین یطیعونه فلیکونه طعام مسکین  
 و من تطوع خیرا فهو حلاله و ان تصوموا خیرا لکم ان کتمتم تعلمون و روزهای شنبه  
 یعنی همیشه فرض نکردم بلکه پیش می سی روز نیست و کمتر نیست و روزیست هر که بپا نشود از شما یا غیر  
 رو و روز بخشاید و بر بویست شمر در روزهای دیگر بعد و آن روز که کشاد است چون بهتر شود یا  
 متقیم گردد بر آن کسانی که طاقت دارند که روز بداند و نذر داند و هر طعام در روزی تخم صاع گندم  
 بر کف زنی و بر پی از نیم صاع یا دو فضل آن یا ده دان یا نیمه و اگر روز دوازده یا نوزده یا بیست و نه یا  
 کما منکم بعضا علی سفر هذا بیان لطیف و عدل قوله تعالی من ایام اخری فانظر فقه من ایام هذا بعض



[illegible]

آزاد میشود و حق تعالی بوسیله فرشته که است محمد را دوزخ و هم از دوزخ بر می خیزد از آنجا در ماه رمضان  
 و نور قرآن و تبارکی که در تبارکی قیامت یکیش بر سول فرمود آن شب اول ماه رمضان بود که تکلم العباد دعا  
 فی رمضان لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَنْصَحَ اللَّهُ لَهُمْ سَبْعَ مَرَّاتٍ بِحَمْدِ اللَّهِ فِي لَيْلِ الْقَدْرِ ثُمَّ  
 در ماه رمضان هرگز نماند که بودی ماه رمضان تمام سال از سبب بسیاری ثوابی بر سول فرمود علی  
 السلام هر که با بدن ماه رمضان شاد شود حق تعالی او را از عذاب کی فرقی است بکار دارد و فرمود غیر  
 مَنْ كَرَّمَ الرَّحْمَنُ كَرَّمَ اللَّهُ كَرَمَ السَّحَابِ كَرَّمَ اللَّهُ كَرَمَ السَّحَابِ كَرَّمَ اللَّهُ كَرَمَ السَّحَابِ كَرَّمَ اللَّهُ كَرَمَ السَّحَابِ  
 باشد سبحان را پندار بر علیه السلام فرمود مَنْ صَامَ رَمَضَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَلْفٍ مَرَّةٍ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ  
 و اگر می دهن ماه رمضان است که هر چه فرموده خدا تعالی است از یکدیگر آنچه منع کرده است از آن بدارد  
 آمد است که در روز اربعه العید در کوفه دیارت گورستان فته بود که می پرورد دیدخواست  
 از خدا تعالی تا احوال آن مرده ببیند البتبارک و تعالی پرده از میان آن مرده و از میان طلع  
 و در گردانید و این در شرح جایز است که این دو تعالی کی احوال گور روشن گردانند چنانچه پیغمبر  
 علیه السلام بر دو گور گزشت گفت ایشانرا عذاب میکنند بعلت از سبب سوختن چینه و دوم از سبب بکار  
 از سر شک بل نگاه نداشتی انقضی چون آن مرده اعلی دید شناخت و لغوه زد و گفت یا علی اکبر  
 فی الثانی بن الشکر امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه در گریه شد و بر بار سبکفت اَفْعَزُّوْا يَا عُمَّالَ مَنَاظِقَ  
 و اگر که یا اسد الشیخاغت و مکن که ماه رمضان آخر مت نداشتی و دست از گناه باز نداشتی روز و روز  
 و شب مصیبت میکنی از امیر المؤمنین علیه شکسته شد از سبب آنکه دعا را مستجاب نشد سر سجده نهاد و گفت  
 مرا از در سوگواریان باقی آواز داد و علی او را بر شکسته دل و آن را می پرسد ای من حرجت ماه رمضان نگذاشت  
 گناه کار من حرجت باز دار که پیغمبر فرمود علیه السلام هر که در ماه رمضان ترک مصیبت گیرد و باز ده گناه او را حق تعالی  
 مقرر کرد از آنچه آفرینش نخواهد فرمود و غیره منی احب فی رمضان اوجبه الله علیه عذاب الله فی من احسن فی  
 رمضان کتب الله له حسنین یعنی هر که در ماه رمضان گناه کند سختی و عذاب شود و هر که در ماه رمضان حسنه کند و نیکو  
 یا بد چنانچه روزی در ماه رمضان ثواب بسیار است هر کاری نیک و ماه رمضان نیکو آن بر ثواب بسیار است چنانچه پیغمبر  
 فرمود مَنْ صَامَ رَمَضَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَلْفٍ مَرَّةٍ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ که هر که از سبب آنکه دعا را مستجاب نشد سر سجده نهاد و گفت  
 علیه التفسیر من صلی فی ربه راحة فله من الحسنات مائة الف راحة و من صلی فی ربه راحة فله من الحسنات مائة الف راحة

در ماه رمضان هر که با بدن ماه رمضان شاد شود حق تعالی او را از عذاب کی فرقی است بکار دارد و فرمود غیر

















زکوة است گفت قل رسول علیه السلام می آید ما مال من تجارت بدو اندو او با خفط است من زکوة مال آدم  
اگر چنین مال بسلامت رسید نیکو و الا تیغ کشید و مال خود را نیز غیر بستانم بعد چند روز خبر رسید که آن کار را این جنود  
زحف و آن ترسان کرد و چند ترسانی دیگر جمع کرد تیغ کشیده جانب مسجدی را بهر شهر پیش مسجد رسید به بود که  
مستوبه شریک را رسید که پاشی شتر لنگ شده بود و بدو انجمن در فلان بار مقام کرد و موضع صحبت مقدمه از فلان  
نهارت کردند با سلامت رسیدیم به تمام مال بخون ترسانا مکتوب خواندند و شد و تیغ از دست دور گرفت  
صدوق رسول الله و صدقه علی الاشد کثرت و سر در قدم حضرت پناه جلی البعلیه و علم اندو و  
شد و بر سال زکوة مال سید و حق تعالی محمود و قد افرم من ترنگی یعنی زکوة ترنگاری درست گفت و







اللّٰهُ يَشْفُوهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ سُبْحَانَ فِي كُلِّ سُبْحَةٍ مَا أَهْلَهُ  
حَبِيبُهُ رَأَى لَيْسَ عَقْلُهُ كَيْفَ يُرَى كَيْفَ يُغْفَرُ لِقَوْلِهِ نَبِيٌّ مِّنْهُ يَتَقَرَّبُ  
مَقْصُودُهُ نَعْمَ اللّٰهُ وَإِنَّا كَرَّمُ الْحِلْسِ الرَّاحِي فِي الْمَاءِ وَقِيَامُ اللَّيْلِ غَضَبُ

لِلّٰهِ اللّٰهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَبِي عَدْنَانَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ  
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَكُونُ فِي كُلِّ حَجْرٍ  
اللَّهُ مَعْنَى ابْنِ حَبِيبٍ أَنْتَ كَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا فِي حَبَشِيَّةٍ  
بِيدَا بَاشَدُ وَرَأَى خَدَّيْهِمَا وَجَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
مُحَمَّدٍ بَلَدٌ كَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
بَلَدٌ كَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ

مِنَ الْحَسَنِ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
الشَّعْبِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَعْنِي بَلَقَطَ جَمْعُ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
نَيْكُ بَنِي أَلْفَرَجِ بِحَبَشِيَّةٍ بَرْدٌ سَابِقُ الْكَلَامِ أَوَّلُ الْفَرَجِ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
كَرْدٌ جَمْعٌ بِحَبَشِيَّةٍ بَرْدٌ سَابِقُ الْكَلَامِ أَوَّلُ الْفَرَجِ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
أَوَّلُ الْفَرَجِ كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
سَوِيَّ بَلَقَطَ مَا عَنِ الشَّعْبِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَعْنِي بَلَقَطَ جَمْعُ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
نَيْكُ بَلَقَطَ مَا عَنِ الشَّعْبِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَعْنِي بَلَقَطَ جَمْعُ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ

بِرَّاسِي جَوْنِدُكَانَ إِنَّ الَّذِينَ صَنَعُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُؤْتِي  
فِيهَا طَعْمٌ مِّنْ ثَمَرِهِمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْعِزِّ الْأُولَى كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
طَائِفَةُ ثَمَرٍ مِّنْ ثَمَرِهِمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْعِزِّ الْأُولَى كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
بِرَّاسِي جَوْنِدُكَانَ إِنَّ الَّذِينَ صَنَعُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُؤْتِي  
فِيهَا طَعْمٌ مِّنْ ثَمَرِهِمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْعِزِّ الْأُولَى كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
طَائِفَةُ ثَمَرٍ مِّنْ ثَمَرِهِمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْعِزِّ الْأُولَى كَرْدَةٌ شَدَّادُ النَّاسِ بِرَبِّهِ جَنَّتْ بِشَيْءٍ كَرْدِيٍّ تَرَى خَدَّيْهِمَا قَوْلُهُ حَرَمٌ بَلَقَطَ مَا عَنِ  
بِرَّاسِي جَوْنِدُكَانَ إِنَّ الَّذِينَ صَنَعُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُؤْتِي

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "وَأَمَّا كَرَّمُ الْحِلْسِ الرَّاحِي فِي الْمَاءِ" and "وَقِيَامُ اللَّيْلِ غَضَبُ".



[illegible]



در ترازوی نهند آن طهر از هفت همان زمین گران تر آید و آب چشم آتش ابرشن او حرام گرداند چنانچه پیغمبر  
 من یکایک من خشية الله حرم علیه العاکس اگر چه با انواع است یک اندان بر صابیت چون برای مرده  
 و تلف شدن عضو و در و رخ و فراق و جلا این گریه اگر لا مجوزی گوید بر آب چشم بند کند شتم نباشد  
 چنانچه بعد از آنکه ایامیم قدم که بر مصطفی بود و علیه السلام میگفت صحابه غم گفتند یا رسول الله شما هم گریه  
 میکنید سوا من فرمود العین تدفع و القلب مخزن ذکا أقول ما یستحط به القلب یعنی چشم  
 آب میریزد و دل غمناک شود و دیکویم چه کار که بدان شگفتین شود بهر دو کار جل هلاله فاما اگر گریه بر عیب  
 و ستمی آید از تران شتم نباشد فاما اگر گریه بخلاف می آید یا بر نمودن خلق میگردد یا بر کار باشد گریه می آید  
 که بهتر بعقوبت در فراق مهربان میگفت یا اسفی علی یوسف میگفت جواب نیست که بهتر بعقوبت  
 پر شده بود و نظر مرگ بود که اگر مهربان میگفت بود او تعلیم می آید آب نبوت می آید و خوی و اما از آن خوف  
 میگفت که نباید یوسف در پیوگذاشت و داشت آن نبی چون بشیر مرده مهربان میگفت یا اسفی علی یوسف  
 این بود که او را یکدیگر از این گزشتی بشیر گفت که او از زمین اسلام دیدم مهربان بعقوبت گفت الآن تسم  
 لعنة و تکلف گریه کردن حاله خواندن قرآن و است بلکه موجب ثواب است که رسول صلعم فرمودن قرآن  
 بخوانید گریه اگر چه گریه نیا بینم گریه نیا بینم اگر هم نیا بینم خدا آن گریه میگفت هر که قرآن بخواند و از  
 چشم او آب آن شود و چشم او در هشت و نهمین در غایت عیب و ستم گریه نکند شتم و محبت  
 که چنانچه فرمود من تدکن خطاء فادعی عینا که اذنی حنة الا الله یعنی هر که با کند گناه خود  
 و دیگر چشم او خشود و شود از غم و اندیم و در خبر دیگر است هر که گناه کند و پشیمان شود و از چشم او آب مق  
 آب بر وزن آید که عیب او تر شود و خدایت او از جمله گناهان پاک گرداند و هر که بر تن او است ثواب نبی  
 نامه سال و بنویسد و جامع انکاف میگفت که در عهد خلافت امیر المؤمنین با یکصد دینار و در کوفه و در شام  
 او را و بود و کل امیر المؤمنین بر خزانده او حاضر شد و در فن خیزفت چون از او گور نهادند و گور او هموار کردند  
 مادر او و نوکنان پیدا شد و او امیر المؤمنین فرمود که روی سپردندیم مرا روی بنا چون ناری بسیار  
 کرد امیر المؤمنین خود اجازت کرد و خاک را بر گور او و در کردند و نور و خواره آفرید چنان یافت که چشمهای حاضران  
 خیره شدند امیر المؤمنین هم میگردشت و از احوال او از هر کس پرسید کسی میگفت که رفیق او چون شب آمد از  
 امیر المؤمنین منی آمد و منته حضرت رسالت بنیاد علیه السلام او را خوابید و آن جوان از نو یک مصطفی

۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

استاد در پیشگاه گفت یا علی نزد خدایم سنی که چگونه بنیاد گفت یا رسول الله فرمود از برکت آب و جبرئیل  
است که چون گناه کردی از عوف آن این چشم و جهان بخونی که در خنجره او ترش می برکت گیره و چون گناه  
اورا بیا مزید کرد بهتر آدم علیه السلام شنید یا شبی که سیصد سال ایم الاحوال گذشت و صلا بسوی آسمان  
نزد فرشتگان اشتیاق دیدن او شد بحضرت عزت مناجات کردند که خداوند آدم را باین شود تا روی می  
آسمان کند بهتر جبرئیل هم را فرمان شد که برو آدم را بگو چه بر او بسوی آسمان نیکنی گفت ای اخای جبرئیل  
گفتار آن شرمند باشد و کسی که شرمند باشد چگونه روی بالا کند ای مومن فدای قیامت هر که بگفت  
نزدیک پروردگار سرانگهان کرده باشد چنانچه در قرآن خبر میدهد تَا كَسُوْا رُءُوسَهُمْ عِنْدَ رَحْمَتِ  
مَلِكٍ وَاَوْعَدَ عَلَيْهِمْ السَّعْيَ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شهور است چون اورا اجابت توید شد  
هم روی پوشیده بود گفتند چه را روی آسمانی گفت مرادی کجاست که نمایم در ذکره الاولیاء که گفت  
که امام حسن بصری رحمتی بر ما میسر است و آب چشم تا روان شود و شخصی از آن آب چربی  
رسید گفت ای صاحب بن آب پاک است یا پلید امام حسن آواز داد که این آب پلید است که از چشم گناهکار  
پرون آمده است آن مرد آواز حسن شناخت و غره زد و پشوش شد و گفت این تاب را برای کفن خود نگاه دارم  
و هست و یک گیره باشتیاق حل جلاله العجا که در غیرت که هر که باشتیاق مولی گیرد حق تعالی او را از فقر  
درگاه گرداند و با خود بکار گرداند و گفت صلعم من یکما یا شتیاق المولی فله الجنة المأوی  
و کرد بهتر شعیب علیه السلام شنید یا شبی که ده سال متواتر میسر است تا نامتیا شد باز حق تعالی او را بنیاد کرد  
یازده سال دیگر که است چنانچه نور صبر با و داد و باز حق تعالی او را بصیر گردانید یازده سال دیگر که است چنانچه  
نامتیا شد باز حق تعالی او را نور چشم داد فرمان شد یا شعیب اگر برای بهشت گریه میکنی آن خود برای  
منت و اگر خوف دوزخ میکنی آن خود بر تو حرام است گفت ای نه من غم بهشت دارم و نه غم دوزخ تا از  
شتیاق حضرت تو میگیرم فرمان شد فعلیک بالکمال و فعلیک بالکمال و بعد ده سال دیگر که است  
چنانچه نامتیا شد و ادعاست که چون از حضرت عزت بهتر بسوی او فرمان شد که کن تانی بعد از آن اگر کسی بد  
که خند میارود جبرئیل علیه السلام برآید و گفت یا کلیم الله چه همیشه در غم میباشی گفت یا اخای بر کسی  
فرمان کن بر آن شود و چگونه نشود که وقتی بهتر موسی را بر که طوری مناجات میکرد فرمان شد ای سیر  
عمران چرا گرسنه و تشنه و غمناک میباشی بهتر موسی علیه السلام غره زد و گفت ای حق حضرت مرا

جبرئیل علیه السلام  
فرمود از برکت آب و جبرئیل  
است که چون گناه کردی از عوف آن این چشم و جهان بخونی که در خنجره او ترش می برکت گیره و چون گناه  
اورا بیا مزید کرد بهتر آدم علیه السلام شنید یا شبی که سیصد سال ایم الاحوال گذشت و صلا بسوی آسمان  
نزد فرشتگان اشتیاق دیدن او شد بحضرت عزت مناجات کردند که خداوند آدم را باین شود تا روی می  
آسمان کند بهتر جبرئیل هم را فرمان شد که برو آدم را بگو چه بر او بسوی آسمان نیکنی گفت ای اخای جبرئیل  
گفتار آن شرمند باشد و کسی که شرمند باشد چگونه روی بالا کند ای مومن فدای قیامت هر که بگفت  
نزدیک پروردگار سرانگهان کرده باشد چنانچه در قرآن خبر میدهد تَا كَسُوْا رُءُوسَهُمْ عِنْدَ رَحْمَتِ  
مَلِكٍ وَاَوْعَدَ عَلَيْهِمْ السَّعْيَ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شهور است چون اورا اجابت توید شد  
هم روی پوشیده بود گفتند چه را روی آسمانی گفت مرادی کجاست که نمایم در ذکره الاولیاء که گفت  
که امام حسن بصری رحمتی بر ما میسر است و آب چشم تا روان شود و شخصی از آن آب چربی  
رسید گفت ای صاحب بن آب پاک است یا پلید امام حسن آواز داد که این آب پلید است که از چشم گناهکار  
پرون آمده است آن مرد آواز حسن شناخت و غره زد و پشوش شد و گفت این تاب را برای کفن خود نگاه دارم  
و هست و یک گیره باشتیاق حل جلاله العجا که در غیرت که هر که باشتیاق مولی گیرد حق تعالی او را از فقر  
درگاه گرداند و با خود بکار گرداند و گفت صلعم من یکما یا شتیاق المولی فله الجنة المأوی  
و کرد بهتر شعیب علیه السلام شنید یا شبی که ده سال متواتر میسر است تا نامتیا شد باز حق تعالی او را بنیاد کرد  
یازده سال دیگر که است چنانچه نور صبر با و داد و باز حق تعالی او را بصیر گردانید یازده سال دیگر که است چنانچه  
نامتیا شد باز حق تعالی او را نور چشم داد فرمان شد یا شعیب اگر برای بهشت گریه میکنی آن خود برای  
منت و اگر خوف دوزخ میکنی آن خود بر تو حرام است گفت ای نه من غم بهشت دارم و نه غم دوزخ تا از  
شتیاق حضرت تو میگیرم فرمان شد فعلیک بالکمال و فعلیک بالکمال و بعد ده سال دیگر که است  
چنانچه نامتیا شد و ادعاست که چون از حضرت عزت بهتر بسوی او فرمان شد که کن تانی بعد از آن اگر کسی بد  
که خند میارود جبرئیل علیه السلام برآید و گفت یا کلیم الله چه همیشه در غم میباشی گفت یا اخای بر کسی  
فرمان کن بر آن شود و چگونه نشود که وقتی بهتر موسی را بر که طوری مناجات میکرد فرمان شد ای سیر  
عمران چرا گرسنه و تشنه و غمناک میباشی بهتر موسی علیه السلام غره زد و گفت ای حق حضرت مرا



حین من الدنيا وما فيها لو لا انشق علی امتی لفرضنا بجران شبانه هفت صطفی افراشته  
 قم اللیل با وارش شب پنجم هر شب بایم کرد ز بندی چنانچه پاریای سبارک اس گشت بر روی سارک  
 ایشان نرود تا بجهان کافران بان منته کشانده که ما انزل القرآن علی هذا الوجه الا للشقاوة و زمانه  
 لم یزل لایزال سید طه ما انزلنا علیك القرآن للشفی و قول شرکان شده که ما انزلنا بر ای  
 به بختی دوست خود نفرستادیم جز برای آنکه گفت با صید بد بر سر شب پاریای شبی گفت قرآن آورد  
 که قم اللیل جبرائیل قرآن بگردانید که انزلنا روضه آو القصر فیه قلیدا و افورده حکایت قرآن شده  
 نصف شب بیا و ارفیقان کن باز یاد کن بیان اقیانوس عطف شد صطفی گاهی نیم شب اول  
 بیدار بود و گاهی ثلث شب اول بیدار بود قرآن و کرد صا و شده که احمد چون خواب می باز بیدار شده  
 بندگی کن و محمد بنه تا کافله تلك ای خاصه علیک بغیر امتك یعنی گویند خانه که ای زنتیه  
 علیک احمد اگر میخواهی که نصف ترا شفاعت کنی خود را بیدار و اعلمی آن تیغ کش که ملک مقاکا  
 محمد ای مقام الشفاعه و بعضی گویند مقام محموس و اعلی فردوس چنانچه جنب نیا بهشت  
 مقام محموس و جنب بهشت اول بهشت دوم مقام محموس و از دوم سوم و از سوم چهارم و از چهارم پنجم  
 و از پنجم ششم و از ششم هفتم و از هفتم هشتم علی فردوس و بعضی گویند مقامی است در و از الحلال  
 که آن مقام بنام گریه صطفی او شریف است هو القیام بعد نوم تا اگر تمام شب بیدار باشد ثواب قیام  
 شب یابد نه ثواب تجد اگر کسی بگوید خود که نماز تجد کنم و همه شب بیدار باشد از عده تجد بیرون نیاید  
 ابو من نماز تجد از دست ده اگر در وقت بیدار شود بر پیغمبرم فرضیه گشتی و بهتر آن وقت تجد میاید  
 است که هر دو مقام ساجات کرد و گفت الهی که ادم وقت هم قرآن شدنی که دلیل و بهتر روی سناجات  
 کرد و گفت اللهم در شب کدام وقت را دوست داری تا بدان وقت عبادت کنی قرآن شد نیم شب که هر که در آن  
 وقت دو سجده نماز کند و دست نرود از نماز عبادت هر ده هزار عالم و سول صلعم فرمود و با صدق آن  
 که خدا تعالی را میان گور فریاد رسد پس بر تو باد که میان شب بندگی کنی و گفت هم للمصعبین عبد الله  
 عظیم و گفت هم چه نیکوست هم اگر نماز شب گزارد که نیکوی او در نماز شب و گفت هم یا حاشیه هم عمر  
 نیمه شب نیمه روز است پس بر تو باد که نیمه شب خفته نگذاری و گفت هم که یا از صحنه قم اللیل و ابو بکر  
 حله تشاه با وارش اگر چه مقدار دشیدن گویند باشد اما اول سجایم شب ششم حصه است

و مقدار دو شمشیر کاهان است اگر چه از ثواب خالی نیست چنانچه در صحیح مالک گفته است هر کس بیدار شود  
 از شب گوید یا الله یا الله محمد رسول الله بیدار شد تیر و تاراه عمل او سبب و چهار هزار نیک و دو هزار  
 دیوان او سبب و چهار هزار بدی پس کسیکه بقیه را بگوید و همچنین توایید بر آنرا و بهتر باشد از کسی که  
 تمام شب غفته باشد و از دعای کلام محمد خبر میدهد قل مع کفک قلیلا انک من اصحاب النار من هو  
 قانت لواء اللیل سلیدا و قائما یحذر الاخرة ویر جوارحه ربه قل اهل سیتوی الذین یعلمون  
 الذین لا یعلمون انما یتلکوا لاولیاءهم ای محشیه اتمتع بکفرک قلیلا انک دنیا و عمل آن آنکه است  
 خاصه که عمر تو اگر چه بسیار اتمتع گیری بسبب آخرت آنکه است این اصحاب النار بدستی که تو از صحاب  
 استی این موفات آنرا لیل سلیدا و قائما یحذر الاخرة ای النار ویر جوارحه ای محشیه احوال از آنکه  
 و سید بشت بقیام شینا سبب یعنی کسیکه شب نهد و بدو چون او نباشد که شکر و در نفع است که از آنکه  
 متصل این تمثیل ذکر گفت اهل سیتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و این هرگز نباشد که عمل  
 برابر با عمل باشد چنانچه عالم چون عمل نباشد قائم شب چون نایم نباشد در جست که فردای قیامت با  
 شب سار بر باقیه سوار کنند که سبب ایشان است که موت سرخ باشد اهل عصا است مناجات کنند و گویند  
 کلا و باو شان ایشان کیان فرام شود ایشان آهنگد و در دنیا چون شام غفیه و بدیشان بیدار  
 بیرون قیام شان بود و گویا شمع و خورشید و دگر و سحر و هم احبائی و هم احبائی ایشانند  
 و شان بر ایشانند و شان من رسول گفت قائم شب بیدار خنکان چون ندهست میان بران  
 و اقل تجدید چاکست و اکثر آن روز و کعبه و اگر کسی توفیق حق تعالی رفیق گردد و بر یک تجدید  
 باید که بعد حقیقت و عضو و کعبه شکر قیام شب کند در اول بعد از فاتحه آیه الکرسی تا خالدون و دوم  
 آمین رسول آخر سور نحمدت بعد از آن بعد از ده کعبه شکر سلام گیرد و در سحر و کعبه قرابت او  
 پیشتر خواند و همان که از مغان تجدید بر بنجامین است چنانچه گفت من صلی صلاوة التهجید انما  
 ضامن له بالجنة حکما فی خلاصه تا لاخیر قوله تعالی فی سبیل مداه ندا یم گفت و تبت  
 گردید که هر چه بیا آیت آن خود چیزی نیست و چون این سر سخن بر بر تو من امین اهل  
 اهل کمال احسانه در توفیق سخن شایسته است هر آنکه موجب حال نیست گویا آیت و هر که  
 برای او نیست بهادر شورت به آنکه بیداری شب با بی طااعتی برای عصیت اهل و آن بر

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و



اگر آنچه حرام کرده‌ای با آنکه در حدیث چشم از او حرم نیست چنانچه خدا تعالی گفت من پیامبر مبعوثم لم یمنع  
 بعضی از اینها را هم و باینسان گفت قل المؤمنات اغضضن من ابصارهن یعنی بفرموده علی السلام  
 من نفلن الی امرئ غضضت عینیه الا انما یفهم القیمه یعنی هر که بنید سویی ننگانه  
 زینت شود و چشم او سرب و ز قیامت چنین گفت کسی که نگاه نه پیوند و گفت پیامبر علیه السلام انما  
 یأثمون و عینهم من سحایم الا انما یفهم یعنی نظر کردن بشهوت تیریست نه زهر الوان تیرا می  
 این شد شهوت کرد اگر غیر شهوت نبند باکی نباشد و پیغامبر فرمود من غصص بصری عما حرم الله  
 علیه حرم الله علیه انما یفهم یعنی هر که بپوشد بنیای خود را از چیز که حرام کرده است خدا تعالی بر او  
 کند خدا تعالی بر او بار آتش و گفته اند العین عین المعاصی یعنی چشم چشم گناه است چنانچه از چشم گناه  
 روید از چشم گناه و دیده گفته اند النظر اسأل الله تعالی یعنی نظر کردن بنیاد گناهان است اگر چه آدم  
 صلوات الله علیه سویی کند میگوید دل باز دوی و منو حجاب بعضی آدم را به کلماتی اگر چه در او دوشسته  
 او را باز ندیدی چپسان کنستی اگر ابو جهم و دخترش را ندیدی زبیر زهر جان زادی و محارم را نوازش  
 کی دیدن زن بگماند که تمام وجود او دیدن حرامست و مردان از نازناش از او حرمت و از دی رحم نخواهد  
 فرود افتاد از او حرمت پیغامبر علیه السلام فرمود هر مرد که از فروغ ناف میبویند حق تعالی بفرمان آن  
 محل امیر اصل آتش فروغ بزند و حق مردان شهوت دیدن حرامست و در سینه شیخ نجم الدین کرمی گفته  
 است که دیدن زرد و نقره و متاع و دنیا پس حرامست ای سون چشم اینگونه نگاه دارد هر که چشم را نگاه داشت  
 او بجات بافت مردی از پیغمبر علیه السلام گفت احفظ عینک مردی رسول علیه السلام  
 آمد و گفت یا رسول الله این حرم خود می‌سهم پس رسول علیه السلام فرمود چشم خود را از حرم می‌گیران جز و بر او اگر  
 عورت را روا نباشد که کنیز خود را از فروغ ناف او نباید و خواجه انبیا از او نباید که از فروغ ناف تا زانو را نگاه دارد  
 که بشود داده باشد بنیاد از امام شافعی هر چه بنید از دیدن سویی شرک مگر حیوانات گفت دیدن شهوت سویی نه  
 ایشان حرامست در خبر آمده است که چون بنده سویی محارم بنید حق تعالی گوید آه من سون عینی و تو گوید آه من سون  
 عینی و گفته اند که پوشیدن چشم از محارم حرامست چنانچه خدا تعالی در کلام مجید بفرماید یا مدینه فی نفسه قوله قل لا یفهم  
 بعضی از این بصر را و بچشم خود و چشم آن که هم آن الله تعالی انما یفهم انما یفهم قل یا مدینه فی نفسه  
 محذوفت و این مقرر آن بسیار است چنانچه قل و فی و قل یا کما الکفر و و ما ناسدین و قرآن بسیار است

چنانچه  
 چنانچه  
 چنانچه  
 چنانچه

پشتر او امر از دعا برای خودی فرمود اَمْسُوا الصَّلَاةَ وَالْعِلْمَ لَوْ كُنَا شَرًّا مِنْ هَذِهِ این بسیار است و اینجا از زبان  
پیغمبر میگردد که گوهری بر من است از بعضی سیلونیان این و آن فرقی است که خدا پیغمبر گفته مَا الْبَشَرُ  
الَّذِي يَخْلُقُهُ دُخَانٌ وَيُغْفِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودن اَهْلَاكَ اللهُ فَسَلِّطْ لَكَ اللهُ بعضی گویند این طریق حق  
ست از خدا تم چنانچه رسم است هر که بر کسی خشکند شیوه بریان میخیزد بدینام کند بعضی گویند که ازین شرف  
بیشتر است که ایچو تو گویشا زار بر گفته تو کند او را شرف او در رخ گردانم بعضی گویند این کرم است حق  
سومنان که ایچو تو گویشا زار اگر نشانی از اسمی بود ایشان خلاف آن نگذارد و گاه شرمند و مانند اگر خلاف  
امر تو کنند از تو بخشان شرمند مانند المؤمنین گفت بنی آدم گفت اَسَلُّكُمْ كَذِبًا وَاَدْرَايَ كَفَرًا فخر طبع شریف است  
و بوم گفت که ای بوم من بند را خصوص و نهید کافر و فرستاد آنرا که بایکند او اخلاص خواهد بود و بگویند از غیر  
گن او را چو گاه خواب بود و قیامت شبی بر آید باشد که بدین نامی خود را و آنچه کرد که قَالَ مَنْ لَيْسَ نَظَرُهُ  
وَاحِدَةً إِلَى مَا عَنِ الْمَلَكَةِ عَلَيْهِ از این راه بعضی میگویند که این نظر نیکو بینی که کسی را دست خدا تم از دنیا  
کرده شود در آتش جلیس است که اِنَّا كَرِهَ لَكُمْ تَعَالَى بعضی گویند این  
زاید است تقدیر کلام است که گویشا زار نامی بر اینها می خود را و بعضی گویند زاید نیست بلکه  
تبعیض است و تقدیر کلام چنین باشد بعضی از بعضی اهل البصائر هم و آنچه خدا تم از آن منع کرده اگر کسی  
مطلق امر بود و از گمان آید پوشیدن لازم آید قَالَ تَعَالَى و محفوظ و فرجه و نگا دارد در نگاه  
خود را قَدْ كُنَّا اُولَئِكَ نَظَرًا عَلَى الْفَرَجِ لَا اَنَّا اَصْبَارٌ اَصْلُ الذُّنُوبِ وَاسْمَاءُ الْمَعَاصِي  
و یا از آن سبب که البصائر بالاست از فروع و از بابا لا یسوف و در این نوعی که اینجا فخر خلق السموات الارض  
اگر چنین باشد این آیهان فرشته است محفوظ و فرجه و حجم من الزنا و النظر و الحسن و البصائر و غیره باید هر  
شهر که خود را کسی نماید تعلیم و فرستادن برای بخت کند و نک از کی هم ای فلک المار یا فلک المار یا فلک المار  
آن نام است برای پای شمس است اگر در دنیا پاک باشد و بعضی شمار پاک نباشد کفله من حسن لی علیک  
الحیة و این جمله حضرت که يَا لَيْلَةَ قَوْلِ اِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِنْ رُبِّكَ و سوره انا که است به چیز با چیز با حضرت  
نزد آید بعضی گویند هر دو اسم یک است بعضی گویند خبری که از اسمی است بصیرت از اسمی است شکر است  
بعضی گویند بصیرت از اسمی است که گویند خبری که از اسمی است بصیرت از اسمی است شکر است  
حیة و طاعت قوت ثری نمید بخیرت مرده و بخت و فقر و تنگدستی حق معلوم است اندک و بسیار از اینها را بطراز

بعضی گویند این کرم است حق سومنان که ایچو تو گویشا زار اگر نشانی از اسمی بود ایشان خلاف آن نگذارد و گاه شرمند و مانند اگر خلاف امر تو کنند از تو بخشان شرمند مانند المؤمنین گفت بنی آدم گفت اسلکم کذبا و ادراي کفرا فخر طبع شریف است و بوم گفت که ای بوم من بند را خصوص و نهید کافر و فرستاد آنرا که بایکند او اخلاص خواهد بود و بگویند از غیر گن او را چو گاه خواب بود و قیامت شبی بر آید باشد که بدین نامی خود را و آنچه کرد که قال من ليس نظره واحدة الى ما عن الملكة عليه از این راه بعضی میگویند که این نظر نیکو بینی که کسی را دست خدا تم از دنیا کرده شود در آتش جلیس است که اننا کره لکم تعالی بعضی گویند این زاید است تقدیر کلام است که گویشا زار نامی بر اینها می خود را و بعضی گویند زاید نیست بلکه تبعیض است و تقدیر کلام چنین باشد بعضی از بعضی اهل البصائر هم و آنچه خدا تم از آن منع کرده اگر کسی مطلق امر بود و از گمان آید پوشیدن لازم آید قال تعالی و محفوظ و فرجه و نگا دارد در نگاه خود را قد کنا اولئک نظرا على الفرج لا انا اصبار اصل الذنوب واسماء المعاصي و یا از آن سبب که البصائر بالاست از فروع و از بابا لا یسوف و در این نوعی که اینجا فخر خلق السموات الارض اگر چنین باشد این آیهان فرشته است محفوظ و فرجه و حجم من الزنا و النظر و الحسن و البصائر و غیره باید هر شهر که خود را کسی نماید تعلیم و فرستادن برای بخت کند و نک از کی هم ای فلک المار یا فلک المار یا فلک المار آن نام است برای پای شمس است اگر در دنیا پاک باشد و بعضی شمار پاک نباشد کفله من حسن لی علیک الحیة و این جمله حضرت که يا ليلة قول ان الله خير من ربك و سوره انا که است به چیز با چیز با حضرت نزد آید بعضی گویند هر دو اسم یک است بعضی گویند خبری که از اسمی است بصیرت از اسمی است شکر است بعضی گویند بصیرت از اسمی است که گویند خبری که از اسمی است بصیرت از اسمی است شکر است حیة و طاعت قوت ثری نمید بخیرت مرده و بخت و فقر و تنگدستی حق معلوم است اندک و بسیار از اینها را بطراز



سبعست بشود از اول نور دوم طوطی و بعضی گویند بهین چهار گویند بهین و نامی به غیر از گویند غیر  
مقدار آن خیر لعل بیند شمی البصر گویند قولتم بهما الصنفون ای آنچه شما میکنید خدای قوی بین  
قاعلی مصانع از روی لغت یکی اند و معنی فرق دارد یعنی قاع عالم ترست از صانع زیرا که ضرب ثقل  
گویند و ترشیدن خیر را صانع گویند حاصل است که آنچه شما می کنید اندک و بسیار نهان از شما خدای تعالی  
سید اندوی بند بر شما را برش فردای قیامت تزار و روشن خواهد شد چون نامه اعمال بدست یابی آنچه در دنیا  
کرده باشی تمام آنجا بینی و بگوئی و الله اعلم بالصواب

الخامس فی حساب المیزان

المیزان صلی الله علیه و آله قال یا حسنین ادم بكل لغة انعم الله علیها علیه و آله و سلم عن شکرها غیر از لغت شما  
خبر نیک و ما فرموده و تو را میاری عودت و بدست میگیری از مرد دنیا اعطی فضل و اعطی  
حسب علی و یسئل عن شکرها کذا فی المصالح یعنی حساب کرده شود پس آدم بهشتی که خدا تعالی او را نام  
کرده است برود و برسد و شود از شکر آن خیر تا نیکه بخورد و آب تازه که آشامد و جامه که بدو عورت خود  
پوشد و خانه که ساکن شود و از سر او را پس آنچه عطا کرده شود زیادت برین حساب کرده شود و برود و برسد  
از شکر او را که آنچه بدست کرد شکر آن از بهشت سازه او که خیرتی چنانچه بخواهد فرمود و ان الشیطان  
لیفر من ظل عرش روضه و حساب حساب کرده شود و آنکه شمار قیامت بر حق است چنانچه خدا تعالی میفرماید

وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله و غیر گفت حساب عواقل ان بحساب عواقل  
را حساب خواهد شد چنانچه رسول فرمود و یحلون الجنة من امتی سبعون الف الف حساب قبل  
هم یا رسول الله قال الذین لا یتغافلون ولا یطیرون ولا یتکبرون و علیهم یومنون یعنی فرمود  
از بهشت منی بهشت هفتاد هزار نفر حساب گفتند ایشان کیانند یا رسول الله گفت آنکه قال فرمود و شکون  
را گفتند و داغ ندارند و بروردگار خود توکل کردند ایمن اگر خواهی که بغیر حساب نیست بروی  
این هر سکا منی و در جمیع احوال توکل بخدا کنی تا شایان محبت الهی گردی که ان الله سبحانه و تعالی بخیر  
فرمود و من توکل علیه کفاه هر که توکل بر کرد رسیده باشد و بعضی حساب باشد تا انی ان  
است که نامه است یا نه و اما منی که نامه به عینه منی بحساب یا به شرفان محبت که  
نیت شادمان خزان برود و یقول الله اعلم بالصواب بعضی از یک سخن شایسته که در آن حضرت عزت

لا تبيح خلقك من قبل جواب گوید ای عتیک زمان خود را بعتیک اضلعتک فادخله  
 الجنة من آتی باب شدت و بعضی ادرسته کلمه حساب فارغ شود و زمان شود و دنیا چه کرده گوید آنچه  
 بودی زمان من و چه خورد گوید آنچه رسانیده بود زمان شود چه پوشیده گوید آنچه داده بود زمان شود بر و درشت  
 و در کتاب شمالی مذکورست فردای قیامت فقیری که چه کردی احاطه کردند کلمی بر بروکلا به پیمینه بر سر  
 زنجیه و بیل چوبی برست و زمان شود ای اهل عصا استعقبال کنید و با عز و اکرام او پیش کسی قضا  
 حاضر گردانید و زمان شود ای سوت من ترا در دنیا فقیر گردانیده بودم و از مناع دنیا وی بکلی سیر کردم تو  
 در عبادت حضرت مالتقصیه کرده ما از تو خوشنودیم تو هم از درگاه من خوشنودستی باینه فقیر سیر کرده  
 هند و بگوید ملک با شما خوشنودی حضرت تو باید از من بچاره چه آید من بچاره خوشنودم و زمان  
 در دنیا قوت تو از کجا بود گوید آئی تو بهتر میدانی که خانه امیکشتم و پرکار نامی نان در ورزیده میکردم  
 بدان وقت خود میباشتم و زمان شود بنده من بر و درشت او استاده شود و زمان شود چه استاده  
 آن فقیر سناجات کند و گوید خدا یا تنها چگونه دروم زمان شود هر که در دنیا ترا پاره نان پرکار اعلا به شربت بی  
 ست ایشان تو بخیریدم به برابر خود درشت رسان آن فقیر را بر برق سوار کنند آن خرقة او را بر نور گردان  
 و نهاد و حله بالائی آن پوشانند و کلاه او را تاج بوز کنند و نقاب بزار و فرشته پیش او قرار و گویان روند  
 چندین هزار در هزار اشاعت کنند و در شربت رسانند بغیر علیه السلام فرمود از هر حله غنیان تا بر بند کاشکی بهم  
 فقیر میبودیم و هر که حساب سخت شد بداند او در غدا بگرفتار گشت لقوله علیه السلام من تقش  
 فی الحصار عذبت و نشان سختی غدا بشت که نامرست چپ بند چپان مرست چپ باید بر زو و گوید  
 یا کیتنی که او ت کنایه امی کاشکی من را غنیانتم و بعضی گویند موسی صالح نامرست باید و موسی  
 طایر مرست چپ باید و کافرا از او مرست چپ باید و از سیه کاف کرده از مرست چپ کند یا بشد ای و جنس قیامت سخت  
 ست و همیشان بیاست و در خربت چون فردای قیامت ندای حضرت در سدا می آید آدم حساب میدهد  
 کرده بدیده و اهل عشا افتد و هم در میان می آید و گویند یا ابا تا قدام معنای تو بدانی تو پیش خود  
 فرزندان تو ایم دنبال تو رویم صفی الله در گریه شود و گوید ای فرزند من پیشانی لیسک و لغو حصیان باشد و بعضی  
 آدم به نفوی او چگونه پیش خود ما را بیل وید و بیل گوید من خود اندک در دنیا بودم و عبادت اندک کردم  
 فاما بر بهتر شرف رویش گوید یک با سب و در وجه من آمده است همسوز من

در دنیا قوت تو از کجا بود گوید آئی تو بهتر میدانی که خانه امیکشتم و پرکار نامی نان در ورزیده میکردم بدان وقت خود میباشتم و زمان شود بنده من بر و درشت او استاده شود و زمان شود چه استاده آن فقیر سناجات کند و گوید خدا یا تنها چگونه دروم زمان شود هر که در دنیا ترا پاره نان پرکار اعلا به شربت بی ست ایشان تو بخیریدم به برابر خود درشت رسان آن فقیر را بر برق سوار کنند آن خرقة او را بر نور گردان و نهاد و حله بالائی آن پوشانند و کلاه او را تاج بوز کنند و نقاب بزار و فرشته پیش او قرار و گویان روند چندین هزار در هزار اشاعت کنند و در شربت رسانند بغیر علیه السلام فرمود از هر حله غنیان تا بر بند کاشکی بهم فقیر میبودیم و هر که حساب سخت شد بداند او در غدا بگرفتار گشت لقوله علیه السلام من تقش فی الحصار عذبت و نشان سختی غدا بشت که نامرست چپ بند چپان مرست چپ باید بر زو و گوید یا کیتنی که او ت کنایه امی کاشکی من را غنیانتم و بعضی گویند موسی صالح نامرست باید و موسی طایر مرست چپ باید و کافرا از او مرست چپ باید و از سیه کاف کرده از مرست چپ کند یا بشد ای و جنس قیامت سخت ست و همیشان بیاست و در خربت چون فردای قیامت ندای حضرت در سدا می آید آدم حساب میدهد کرده بدیده و اهل عشا افتد و هم در میان می آید و گویند یا ابا تا قدام معنای تو بدانی تو پیش خود فرزندان تو ایم دنبال تو رویم صفی الله در گریه شود و گوید ای فرزند من پیشانی لیسک و لغو حصیان باشد و بعضی آدم به نفوی او چگونه پیش خود ما را بیل وید و بیل گوید من خود اندک در دنیا بودم و عبادت اندک کردم فاما بر بهتر شرف رویش گوید یک با سب و در وجه من آمده است همسوز من

و بدان شکر منده باده نام فاما بر منتهی روح بر روی من جمله خلق غرق شده اند از آن غرق  
 روی منتهی و احم نموده اما بر منتهی روح بر روی من بنشیند دست رساند و نهاده ضعیف شده و هر بار  
 میگردد بر روی انظار لطیف الیه از وی باز گردند و بخل ایند بخل گویند من تمام که مراد و نیاید بنسناد این  
 نان مکافیرا عتاب شده بود و من این شکر منگی روی منتهی نام فاما بر منتهی بر روی منتهی علیه  
 السلام گوید که کافران را انا انک تلتا لکنت من این شکر منگی روی من تمام که مراد و نیاید بنسناد این  
 فضل الله علیه و سلم گوید که امر روز روزا بار است همه پیغمبران و عالمان شومیدان و فغان از آن ابدالا  
 و اوتامان و ضاحکان و ملالمان و باایگان و پاهایگان و عجزان و شکستگان و محضان و مفلسان  
 و موی محمد صلی الله علیه و سلم آرند و گویند یا حبیب الله امر روز آن درستی که قدم پیش نمی و ما را  
 و نهال خویش بری دوریاب هر یک از حضرت لم نزل و لا نزال شفاعت کنی چون خلاصه شکر شفیق روز  
 حشر قدم پیش نهاد و جمله مخلوقات و عجب و باشند چون در جایگاه شفاعت حاضر شوند محمد رسول الله  
 علیه السلام علیه و سلم سر سجده نهد و فرمود شود محمد امر روز روز باز است سر از سجده بردارد و از حضرت  
 باخواه از تو خواست و از نادان و از تو طلبید و از ناخشنودان و از تو ناز کردن و از نادان قبول  
 کردن حضرت مادر دنیا بر او وحده کرده است و طغرای و کسوف و عظیمات ربک فانی  
 بر تو نهاده اکنون هر که از خواهی پیش فرستی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم روی بابل و صافات از هر یک  
 را بر پند که پنهان شود و خواهر عالمان است در صدیق ابو بکر از کند و از وی او بگوید و طرف حساب  
 کند صدیق رضی گوید یا حبیب الله در اول پیش مس که من آخر عمر مسلمان شده بودم لایق درگاه  
 کاری نموده بودم کسی را که طاعت بسیار کرده باشد غلغله گیر و در عصا افتد پیغمبر گوید یا صدیق بعد  
 از قیامت برین اولیا اولی سحر تو غیری چگونه بر صدیق که قدم از جمله اهل شکر پیش نهاد و حسابگاه حاضر  
 شود و فرمان حضرت محمد بنی امیر الزمان رسد محمد اول کسی آوردی که حضرت ملا شرم از موسی  
 اوی آید صدیق سر سجده نهد و فرمان شود ای دوست حبیب ما سئای غار خلیل با سر پر از فرمان شود  
 و دنیا چه کرده صدیق خاموش ماند و فرمان شود جواب گو گوید ملک ادرشما سوال از کرد است و من  
 ضعیف بکار بودم و فرمان شود و تو با فلاس پیش آمدی طاعت ترا بر طاعت و شکر من بخل نهاد و من  
 بخشیدم هر که بخت بعد خواهد کائنات ابراهیم بن علی و من پیش از من چون عمر در حسابگاه حاضر شود

\*

از حضرت بی کام بی زبان بریت و بخان زمان شود السلام علیک یا عمر خیاطه چنانچه بنامه میفرماید علیه السلام  
السلام علیک یا عمر بن الخطاب سلام بشود سر سجده نه فرزان شود ای ناصر حبیب ما  
در دنیا چه کرده گوید لکها بادشاها بر چه کرده ام شایان دگاه تو نیست و فان شود هر چه کرده اند تو  
قبول کرده ام بر در شت بده امیر المؤمنین علیه رضای ایشان آرد و امیر المؤمنین عثمان حساب نخواهد بود  
برکت دعای پیغمبر علیه السلام که حق تعالی او را حساب بخشیده است در آنچه روز عید در خانه هر نه  
حرم مصطفی صلی الله علیه و سلم فاقه بود چون پیغمبر علیه السلام جانب نمازگاه روان شد ام المؤمنین  
بی بی عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله هیچ عیله داری که در هر نه حرم شمار روز عید علوت  
مصطفی علیه السلام شود و از غایت فرصت میباید و هر ایسی گفت الا ان تم لی نعمتی  
فلا ان استلک فخری اسی عایشه توجه نمیکند گفت یا رسول الله مرا خود شاد می  
ست فاما سالیان دیوگان و یثیمان که حکم معمود قدیم خوانند آذر و کشتان شرمندگی می آید  
عالم صلح فرمود و او ایشانرا خدایتهم خواهد داد چون مقرر عالم علیه السلام از نمازگاه بازگشت  
دید که فقیران از خانه مصطفی صلی الله علیه و سلم طعام بخت و خام میبرد رسول علیه السلام رخا نه آمد  
بی بی عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صحابه اشارت شود تا بیایند و از نایب طعام  
نخورند سید عالم صلح بر سید امیر المؤمنین طعام از کجاست گفت یا رسول الله امیر المؤمنین عثمان بن  
فرشاده بر شت شتر با آرد و دوشتر و سخن داده شتر شده و صد گوسفند و پانصد دینار رفت  
فرشاده بود رسول فرمود علیه السلام در هر نه حرم حصه داده گفت یا رسول الله در هر خانه هم نقل  
فرشاده رسول گفت یا عمر بن الخطاب حساب علی عثمان بن عفان مقرر جبرئیل ص بر سید و گفت یا رسول  
الله فرمان میشود که دعایت در حق عثمان مقول کردم و از تو فدای قیامت صلح با منم که یکصد تن  
در رسول را برای حسابی عا می کند و کسی که در راه خدایت میبرد نه در احوال و چه شود و رسول فرمود  
بر کرد روز عید بویه ادیک نشان حق تعالی حساب بجا آید که چه نرسد و یک در ساند یعنی چه آرد و آید که در  
آید هم بر سر سخن عین علی امینش بر نذران شود ای شیرین ای برادر تو من دنیا چه کرده ام امیر المؤمنین  
عمر بن الخطاب را فدای تو میباشم تو چه عرض کنی حساب امیر المؤمنین علی نیز آسانی شود چنانچه رسول  
میفرماید اسرع المحاسبه يوم القيمة حسبه العلی و امیر الحساب حسابان ابرار العوف

در دنیا چه کرده گوید لکها بادشاها بر چه کرده ام شایان دگاه تو نیست و فان شود هر چه کرده اند تو قبول کرده ام بر در شت بده امیر المؤمنین علیه رضای ایشان آرد و امیر المؤمنین عثمان حساب نخواهد بود برکت دعای پیغمبر علیه السلام که حق تعالی او را حساب بخشیده است در آنچه روز عید در خانه هر نه حرم مصطفی صلی الله علیه و سلم فاقه بود چون پیغمبر علیه السلام جانب نمازگاه روان شد ام المؤمنین بی بی عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله هیچ عیله داری که در هر نه حرم شمار روز عید علوت مصطفی علیه السلام شود و از غایت فرصت میباید و هر ایسی گفت الا ان تم لی نعمتی فلا ان استلک فخری اسی عایشه توجه نمیکند گفت یا رسول الله مرا خود شاد می ست فاما سالیان دیوگان و یثیمان که حکم معمود قدیم خوانند آذر و کشتان شرمندگی می آید عالم صلح فرمود و او ایشانرا خدایتهم خواهد داد چون مقرر عالم علیه السلام از نمازگاه بازگشت دید که فقیران از خانه مصطفی صلی الله علیه و سلم طعام بخت و خام میبرد رسول علیه السلام رخا نه آمد بی بی عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صحابه اشارت شود تا بیایند و از نایب طعام نخورند سید عالم صلح بر سید امیر المؤمنین طعام از کجاست گفت یا رسول الله امیر المؤمنین عثمان بن فرشاده بر شت شتر با آرد و دوشتر و سخن داده شتر شده و صد گوسفند و پانصد دینار رفت فرشاده بود رسول فرمود علیه السلام در هر نه حرم حصه داده گفت یا رسول الله در هر خانه هم نقل فرشاده رسول گفت یا عمر بن الخطاب حساب علی عثمان بن عفان مقرر جبرئیل ص بر سید و گفت یا رسول الله فرمان میشود که دعایت در حق عثمان مقول کردم و از تو فدای قیامت صلح با منم که یکصد تن در رسول را برای حسابی عا می کند و کسی که در راه خدایت میبرد نه در احوال و چه شود و رسول فرمود بر کرد روز عید بویه ادیک نشان حق تعالی حساب بجا آید که چه نرسد و یک در ساند یعنی چه آرد و آید که در آید هم بر سر سخن عین علی امینش بر نذران شود ای شیرین ای برادر تو من دنیا چه کرده ام امیر المؤمنین عمر بن الخطاب را فدای تو میباشم تو چه عرض کنی حساب امیر المؤمنین علی نیز آسانی شود چنانچه رسول میفرماید اسرع المحاسبه يوم القيمة حسبه العلی و امیر الحساب حسابان ابرار العوف





گویند صدیق گفت چه دیدی کیفیت گفت گریه در مسجد علم شد و محمد بن علی السلام بعضی را در جوار افتاد  
 و آنکه گندم آفت نیندازد از چو چند پس برون آمدی و چندین تا باندی ملک بعضی را بخورش و نهندی  
 بیشتر ناخوش نشان کردی که بوی خواب عالمان علیهم السلام در استقبال آن گندم غریزی را بخورش برای محل  
 و عطر آورده اند که این المومنین عرض می کنند روزی او سانه برای رسول علیهم السلام آورد و محمد بن علیهم السلام  
 خانه ام المومنین حصه بود و محمد بن علیهم السلام آنرا تناول کرد بعد عرضی انداخته پس در این احوال که میسازند  
 ترکیبان تمام گفت رسول علیهم السلام فرمودستی نیکست امیر المومنین عرض خوش شد و شادان گشت  
 روز دوم چون رسول علیهم السلام در نوبت بی بی عایشه بود امیر المومنین عرضی انداخته هم که طبق ساخته نزد  
 رسول علیهم السلام آورد آن روز هم تناول کرد و عیوم روز هم محمد بن علیهم السلام نوبت رسید بود عرضی انداخته  
 هم یک طبق فالوده دست خود گرفته پیداشد همین که رسول علیهم السلام عرض داد دید در گریه شد چون عرض  
 بر رسول علیهم السلام آمد در گریه دید رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که نعمت دیدی و زاده کرده گفت آری  
 یا رسول الله فرمود علیهم السلام با عود کن این که من بخون منزه و نیت مرا برایی خوردن این چنین  
 نفرشاده اند و روز غاظر را نگاه داشته ام ای پسر خطاب اگر من دنیا هر روز چنین طعامها عزم  
 فردای قیامت چگونه شفاعت کنم بکاران کنم پس این حدیث معلوم میشود که طعام نیک خوردن نیز  
 است چنانچه پیغمبر در روز و استقبال خود و این هم روشن میشود که در سجده بر او بر مسلمان کند چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم  
 عمر بگذشت و این هم معلوم میشود که تسبیح گندم رسول علیهم السلام بخورد و این هم روشن میشود که هر  
 درستی از متع بار و او را در وجه شفاعت باشد آمدیم بر سر حدیث حساب نیک بخورد نباشد و نیک بخوردن کرد که باطل  
 فلانیکه پیغمبر را نداد اگر از بر یا پیغمبر را ندهم حتی ثواب بود و هم حتی عذاب اگر بعد فی الله پیغمبر را ندهم  
 حساب ثواب بود امیر من چند طعام احساب نیت طعام سیکه قدر کفاف بخوردی بغیر ناخوشی از حساب  
 نیت طعامیکه برای طعام کنی اگر چه با ناخوش باشد هم حساب شود و اما اگر در ناخوشی باشد هم حساب شود  
 که در حرمت روز و خود را نیز حساب نیت اگر چه با ناخوشی باشد و اگر برای همان گفت کنی در دنیا با ناخوشی  
 باشد تو هم برابر ایشان بخوردی آن هم حساب نیت در آنچه در حقیقتی الله عنه بر رسول علیهم السلام است و  
 اسلام شرف شده و حاجه کائنات باسی و نهانی بتکلف کردن آن گندم را بخورش و گوشت و صحنه پخته که در  
 روز شریف رسولان و پیغمبرانی که در عکاسه گفت یا رسول الله شایسته و ناخوشی تناول کردید امر در پیش

ناخوش دست کشید می فرمود هر چقدر که برای همان گفتند و بر او غنم و در آن حساب نباشد چنانچه آمده است  
 و منی رسول خدا از خلی می آمد آفتاب گرم بود زیر سایه درخت ساعتی قرار گرفت و وی بود که در آن میخوابید  
 پیش رسول خدا نان گوشت و پنیر آورد و رسول خدا نان را بر پنیر تناول میکرد و با نان را بر سر گوشت نان بخورد  
 آنروز گفت یا رسول الله از وجه جلالت فرمود و ایکی ناخوش من است که حساب آن انسان تر است  
 و در ناخوش حساب سخت باشد بحکایت امام غزالی رساله سید الابرار آورده اند که عمر خطاب رضی الله  
 سلمان فارسی ابامارت طرف شام فرستاده بود چون سلمان از امیکال گشت ال فرستاد و در بنده ال  
 را گفت که سیرت امیر المؤمنین عرض را به منی بر جاده دست نبوی است یانه چون آنکس بر امیر المؤمنین رضی  
 الله علیه و آله گشت چون نزد یک سلمان رسید فرمود و دستا بیزمین نه و میگفت قدوهدم الدین سلمان  
 رضی الله عنه گفت چه شد گفت عمر و سیرت بنجر علیه اسلام گزاشت یکبار جاده و دو نوشته بود و دوم  
 و در ناخوش پیش او دیدم سلمان در گریه شد و در حال جزقه پوشید و جانب مدینه روان شد چون  
 نزد یک مدینه رسید خبر عمر رسید که سلمان آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استقبال کرد و چون نظر  
 سلمان بر عمر افتاد غمزه انداخت و گفت یا عمر دوزخی شدی ای عمر ازین دو اقامتی سنت مسطقی  
 امیر المؤمنین عمر تخرید و مهرش گشت زمین افتاد بر او مبارک او لب دندان خشم باز کرد و گفت یا ان  
 کبر از من چه در وجود آمد گفت دو سیرت بنجر عمر گزشتی گفت کدام گفت دو ناخوش روزی و بر دو جاده  
 نشستی عمر شاد شد که در وجود او بر خاست نشست گفت پیش شما که گفت فلان او را طلبیدند و امیر  
 المؤمنین عمر رضی الله عنه پرسید گفت پیش شما و ناخوش دیدم یک روزی و دم سپید گفت یا سلمان مرا رحمت بود  
 گفت بود و ناچار بود که بنجر پیش من دو کاسه بود و در یک کاسه سپید او گنا هست و یا می که مرشید بودم یک  
 تو حایم بود و از پیش ما و در تو کرده بود سلمان نام امیر المؤمنین عمر را در کنار گرفت و گفت اگر این را باشد  
 زیارت رسول خدا و صدق کنه و اگر شارت باشد هم از اینجا با دروم که بغیر فرمان آمده ام امیر المؤمنین عمر گفت  
 و من بیایا جند و ز شاهده یکدیگر بنیم و رسول گفت یا عمر شرا امتی الدین یا کلون محظوظ یعنی بتریز  
 است من آنانند که سرگندم بخورند و این حرام نیست اگر وقتی بخورند پاک نباشد قاجان و ام خود  
 تنعم شود و آن است و نیست که رسول گفت علیه السلام شرا امتی الدین عیشهم فی القعیم یعنی تنعم  
 است من آنانند که عیش ایشان در تنعم باشد و خوردن پوشیدن و به آنکه همین تر ناخوش است



خوشترها هرگز از گشت سازند و کمترین سیرگر و نیکوترین گناه انگیزه براه آخرت رفته اند از ناخوش برهنه گردانند  
و نفس با مخالفت کرده اند که چون نفس از سوی خود یاد غفلت و غلبت در وی زیاده شود و حیات او دوست  
دارد و مرگ دشمن از او این نه نیکوست بلکه مومن باید دنیا را حیات را دوست ندارد و عجبی او دوست  
که رسول گفت علیه السلام من احب لقاء الله احب لقاء الله ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه و مراد از  
مرگ است که الهی دوست پسرک میسر گردد و امر و دنیا را زندان نداند و دل و سوی عجبی کشاید و تشو و پس  
چون شیخ و در تنم پرورش باید دنیا زندان او گردد و بلکه بوستان شمرد و مرد برای رسول علیه السلام شیر آورد  
و در و شد بود رسول هم نیاش می گفت و شربت بیک نعمت و چنین زندان نتوان خورد و آمد که است که سرور  
و خانه امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما چارنان خوش بودی بی فاطمه زهرا رضی الله عنهما گفت که هر یک یک ناخوش  
نفتیا کنید امیر المؤمنین حسن گفت من شد غمناک کردم امیر المؤمنین حسین گفت من غمناک کردم امیر المؤمنین  
علی گفت من شیر غمناک کردم گشت غمناکی بی فاطمه شد هر چاره یک محل نشسته اند و از هر یک پیش خود شسته  
می خوردند همچنان خواجه علیان علیه السلام در آمد چون چار ناخوش مزاج گرم کرد و گفت ایتم اهل بدی اهل  
فرعون و همامان و از چشماش اشیا آب وید هر چار بلزیدند و گفت یا رسول الله امانه امانه امانه  
یعنی ناخوش از آنچه نزد یک دست و هر چار شریک زایم از زنان خواجه علیان ساکت شدند و طعنه  
بی بی فاطمه رضی الله عنهما شریک شد و با او تناول کردن گرفت و معا و قهقهه بشنید و آبی نازد که با شانه  
او از ازل حساب نیاشد و اگر سر باشد سوختیاب بود و عقید باشایدن بکنند هر چه که توازان غلغله می کرد  
آن تر خواهند گرفت تا آتش را اگر آب خورانی در آن ثواب بچسبانی بی کفر و من مقامی متاخر  
ما و اعطاه الله تعالی کل قطرة ثواب الف حسنة یعنی هر که بخورد مومنی را شربت آبی عطا کند خداستی  
او را هر قطره ثواب هزار نیک بیا که هر مومن آب غمی است از بزرگ که حق تعالی حیات با بر آب است و جملنا  
من الماء کل شیء حی رسول گفت علیه السلام ان الله احب ما جمیع الاشياء یا الماء و لو ان الماء خربط لکن  
یعنی خدا تمیز جلد چیز را را زنده گرداند اگر آب نبودی از این خراش می دنیا قدرت آب تشنگان در اند و حال تشنگان  
چند که در کرانه حی و عدان رخ ده جز دست نه جز در در شکی و تشنگی است و یک جزو غذای بی گیر است  
ایل و رخ سوی اهل شربت نماند و بگویند فیض علیان الماء هماره زنده اند نام گرفته و نماند یعنی اشیای  
و در بدن خاکی است و این را اگر نیکو مالک میشود اینها نماند که شمار هر چیز بی زبانه را بگویند و او را



که گفت تو باین من دادم که خدا تعالی بکذا فی الاموال و کتبک واری مورثه و جابه که بپوشد نمرنگه اینم  
جابه که بان عورت پوشیدن فرستد آن حساب نیست چنانچه از طعام و آب برای حیات چهارمیتا عورت پوشیدن  
بازی جواز ندارد و مستر از نامحرم چارمیت از جامه که از آن تا از نو در پوشد و از آن تمام نام پوشد از جامه  
نیت و اتفاق فاما هر چه واری است نزد یک بعضی حساب باشد و نزدیک بعضی نباشد فاما در از او دستا  
و زیر پوشش پشش است و بعضی گویند هر چه نیت تحمل پوشد و از آن حساب است و هر چه نیت طاعت پوشد  
نیکست چنانچه رسول ۴ برای جمعه و عید جامه علیحد شتی و جامه که بدان اظهار فقر باشد انهم محسوس فاما باین  
جامه نیت که نیت شمرت پوشد چنانچه اگر کلیم پوشد تا هر کسی از او داند یا خرقه و شت پوشد تا هر کسی  
و جامه نند و چنین جامه حساب سخت باشد و امام که در بر او بروی عیسی گفت افتد چنانچه رسول ۴ میفرماید لیس لیس  
الشهرت فهو ملعون ما دام علی بکذا و است باز پوشیدن از آن لباس حصول نوبت بقوله من نزل علیه  
الشهره و منی من الاتفاق موسن باید که لباس سینه نمیکارند که آن بهترین لباسها و باید که از جامه تحمل و از جامه  
خبرست که هر که دست بردارد جامه تنبیتی و او داد باشد پوشیدن آن با میز و حد تعالی او را و جامه صلح است  
و هم عذاب آنجا میفرستد من لیس لیس یرفی الدنيا لیس الله تعالی یوم القیمه و طهر انما من الناس  
بهره پوشد حریر و پنبه یا خاندن تعالی روز قیامت جامه آتش گفته اند که چشم لباس غیر نیت و پنبه لباس  
و از چشم لباس نیت و آنکه هست که معتبر بودی در آنچه باشد تعالی سخن گفت در بر او کلیم بود و بر او کلاه پوشید بود و در  
انگلیس از پوست خام بود لباس هم تنبسی بیشتر کلیم بود و غیره اگر لباس بود و از او پوشیدی یکروز از آن لباس پوشیدی  
ام سلمه گفت ما در پدر من آتیادان کلیم کجا کردی گفت لباسی را دم گفت هرگز خبری خیر از آن دیدم که بگوید  
تو در لباسی آن مشیر جامه آن سپید بود و گفتی رنگی را از آن جامه کردند و در گمان از آن غنچ سازند و جامه  
سبز را و خوشای می پوشید و صلوات الله علیه و قوله یمن میکنند من الحور و الی خود که کسا کن شود و در آن  
و سر مایه آن میزدند که واقع گردا و سر باشد چاره نیت که نباید و الی او است و از آن حساب نیت و از جامه  
عیسی را خاندن بود و از او الی القمان نبود و روز معتبر عیسی میان صحرا عبادت و عبودیکه و باران باریدن گفته  
خمیه را دیدن است که در آن می آید عورت ایسان آن دید از آنجا طرف غایت میان آن ماری دید از آنجا جان  
ماند زیر آن کیشیری می گفت آتی که کس را با وی کردی مگو مرا فرمان شد عیسی هر که نیت ما وانی آرا  
و هم اگر گویانی هر جهان با تو اگر دانه ای عیسی چون تو در دنیا خانه اختیار کرده و فرامی قیامت



دریغ خود همان بزرگوار رسول علیه السلام و خانه ای و کاه فرو آورد رسول علیه السلام را عزت کرد آن کس  
 که این رسول الهیست که دریت خانه تنگ و خشت اینجا نیست رسول علیه السلام فرمود خوشی مرا چون ترا  
 خانه تنگ و خشت بر تو حساب شود ازین ای بسا حساب بقره و قیامت تمام برنگه کاشی با خانه تنگ  
 و کاه و دنیا بودی چه در امام حسن و امامان غراند آنرا و خانه بودی ازین یک دوم ازنی و کاه و در هر دو  
 محل مقام است کرده بود گفت ای امام سلمان که بگویم سید و خاندان گفت سرین بایه و شاره و کاه  
 خانه ای و کاه که در اینجا آمدن نیست گفت این بایه بهتر است از آن که از آن حساب شود است ازین ای بسا و این  
 بکار آید ازین قریضه او از این عمارت دوتی یکی عمارت دوم عمارت لی عمارت اول فاضلت است از  
 عمارت گل اگر یکدم که برول چرخ کنی بهتر است از نهادن در درم که بگل خرم کنی پس درین گوش که عمارت  
 و نهانه مرست که با قله خا اعطی فضلا علی هذا حسنی و سیال عن شد که پس هر چه عمارت کرده و  
 زیاده برین چهار چیز شمار کرده شود پیرایه آید اگر زیاده نیکو بود رسول علیه السلام گفتی اللهم ارزقنی  
 العفاف الکفاف این دعا کنوی اللهم احبلی فقید صابر و لا تجعل لی خبیثا شاکرا  
 و این دعا و در او بود که اللهم من ابغضنی فاکثر ماله و ولده و من ابغضی فاسرفه العفاف و  
 الکفاف ایمن در هر شیء چهار چیز اصل صفت طعام دای خانه و جاسه و در فرستادن لباس تحقال بر است  
 نهادن آدمیم تنبیهی می فرماید برینت جهان پیش حاضران بخوان یا نبی آدم قلنا لنساء علیکم لباسا یولد  
 سبعه انکم صغیرت فوا کلن لایا و شاه بلانوا ان شبیه و پیشان خشنده سوال از شرف ترین باهاستین  
 سفیر یاد یا نبی آدم قلنا لنساء علیکم لباسا یولد ی سواکم و دنیا و لباس التقوی لکم حق  
 خلعت من آیات الله للعالم ید که در وقت ای فرزند آدم بدستی با فرستادم بر شما لباس که بشوید و  
 شاد و زینت ایتم لباس تقوی که آن بهتر است از نشاندن خداست تا بپند گیرید قوله تع یا نبی آدم خطاب فی  
 آدم هفد که متیج لباس ایشان فرستاد از لباس که در دین و در از اهل کرده و پند و پندگان پرورش گویند  
 میش ایشانند مخصوص بجا بشو قوله تعالی قلنا لنساء علیکم لباسا و شاد و نیم شما پرورش بویاری سوا که بپوشید  
 شما و آن صورت همین لباس فرستاده است لیکن با این سبب است که فرستاده و پنج گفت و فی السماء سرفه که  
 در تهمان با برست نه فری الیک چون بداران سبب می است شوق گفت همچنین اینجا اگر باریان با فرستادم  
 و اگر سوزنا فرستادم اگر پیشان فرستادم از روی سبب و مع کنی و از لباس صورت پوشی و بر بندگی ما

دریغ خود همان بزرگوار رسول علیه السلام و خانه ای و کاه فرو آورد رسول علیه السلام را عزت کرد آن کس  
 که این رسول الهیست که دریت خانه تنگ و خشت اینجا نیست رسول علیه السلام فرمود خوشی مرا چون ترا  
 خانه تنگ و خشت بر تو حساب شود ازین ای بسا حساب بقره و قیامت تمام برنگه کاشی با خانه تنگ  
 و کاه و دنیا بودی چه در امام حسن و امامان غراند آنرا و خانه بودی ازین یک دوم ازنی و کاه و در هر دو  
 محل مقام است کرده بود گفت ای امام سلمان که بگویم سید و خاندان گفت سرین بایه و شاره و کاه  
 خانه ای و کاه که در اینجا آمدن نیست گفت این بایه بهتر است از آن که از آن حساب شود است ازین ای بسا و این  
 بکار آید ازین قریضه او از این عمارت دوتی یکی عمارت دوم عمارت لی عمارت اول فاضلت است از  
 عمارت گل اگر یکدم که برول چرخ کنی بهتر است از نهادن در درم که بگل خرم کنی پس درین گوش که عمارت  
 و نهانه مرست که با قله خا اعطی فضلا علی هذا حسنی و سیال عن شد که پس هر چه عمارت کرده و  
 زیاده برین چهار چیز شمار کرده شود پیرایه آید اگر زیاده نیکو بود رسول علیه السلام گفتی اللهم ارزقنی  
 العفاف الکفاف این دعا کنوی اللهم احبلی فقید صابر و لا تجعل لی خبیثا شاکرا  
 و این دعا و در او بود که اللهم من ابغضنی فاکثر ماله و ولده و من ابغضی فاسرفه العفاف و  
 الکفاف ایمن در هر شیء چهار چیز اصل صفت طعام دای خانه و جاسه و در فرستادن لباس تحقال بر است  
 نهادن آدمیم تنبیهی می فرماید برینت جهان پیش حاضران بخوان یا نبی آدم قلنا لنساء علیکم لباسا یولد  
 سبعه انکم صغیرت فوا کلن لایا و شاه بلانوا ان شبیه و پیشان خشنده سوال از شرف ترین باهاستین  
 سفیر یاد یا نبی آدم قلنا لنساء علیکم لباسا یولد ی سواکم و دنیا و لباس التقوی لکم حق  
 خلعت من آیات الله للعالم ید که در وقت ای فرزند آدم بدستی با فرستادم بر شما لباس که بشوید و  
 شاد و زینت ایتم لباس تقوی که آن بهتر است از نشاندن خداست تا بپند گیرید قوله تع یا نبی آدم خطاب فی  
 آدم هفد که متیج لباس ایشان فرستاد از لباس که در دین و در از اهل کرده و پند و پندگان پرورش گویند  
 میش ایشانند مخصوص بجا بشو قوله تعالی قلنا لنساء علیکم لباسا و شاد و نیم شما پرورش بویاری سوا که بپوشید  
 شما و آن صورت همین لباس فرستاده است لیکن با این سبب است که فرستاده و پنج گفت و فی السماء سرفه که  
 در تهمان با برست نه فری الیک چون بداران سبب می است شوق گفت همچنین اینجا اگر باریان با فرستادم  
 و اگر سوزنا فرستادم اگر پیشان فرستادم از روی سبب و مع کنی و از لباس صورت پوشی و بر بندگی ما

استاد یاشی قوله تعالی درینا و فرستادیم ریش بعضی گویند لباس عمت پوش بود و ریش و ریشی عمت پوش بود و خنجر تمام تن و بعضی گویند لباس جامه بود و ریش او ریش جامه بر که مردان حریر بر این نام بعضی گویند

لباس جامه باشد و پیش تناع و بای خانه پنجاه درخت زعفران که از آن اعطی رجلاً مائة ناقة و شصت  
ای مسمی و مضاف و مضافه و ما الشبه ذلک کالکثیر و عکسها چنانچه لباس از شصت و پنجاه تن  
قوله تعالی و لباس الثقیی لکن برای پوشیدن عورت جامه از شصت و پنجاه تن برای عیسی پوشیدن نقوی و شصت و پنجاه تن  
را لباس گفت که عیسی آدمی پوشیدگر نقوی یعنی طاهر لباس پوشیدن این نقوی پوشش لباس را دریم تا از نظر محرم پوشیده  
ماند و نقوی فرموده تا از ایشان بخد را بشی که شیطان اباشیقان سی نیست و کلام خیر برای لباس نمی شود

تبرین با سباحت فکر من آیات الهی که باران فرستادیم و بدان پیونده دانه رویا ندیم و انسان چنین بدیدیم و آنرا بستر سازانیدیم و اینهمه از نشانیهای خداوند عزوجل آیتها با خاک جمع کنیم رزق تو را بماند که بکنیم و لباس ترا از آن ساخته کنیم قوله تعالی علمم ندیکر و ان تا ایشان نیاید و بقدرت مافرا کنند و مشکرفه

انقبت ارجو سلسله انان بنجر اوا المجلس السادس في الشكر والذكر والصبر

ثم الله الرحمن الرحيم عن علي بن أبي طالب عن حضرت ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله اراد

[illegible][illegible][illegible][illegible]

نیم نیت باشد که نقصان نباشد و گوشت الطایع الشاکر افضل من الصائم العابر یعنی یکبار طعام خورد  
مگر کند تیرست آنرا که روزی دارد و صایر را نه و هر دو کما الصائم العابر گوشت روز قیامت نداشتند



انقورسانیدن نامترسیا علیه السلام طعام سو خورد کرد پاره بر پیش رسیا علیه السلام فرو آورد اریا علیه السلام  
با آن طعام بالای آن اریا بر سر آمد و آن برده خواشد و بر سر عیاه فرو آورد و بنیال گفت کیت بر سر جان گفت

برادر تو ارسیا گفت مرا خدای تعالی که گفت آری قتل احسان را علی محمد بن علی لایقینا تا من شکوه و الحاح

الذي من ثقتيه كفاه ولم يكلفه الى غيره والحمد لله الذي سجدني بالاحسان شحسانا والحمد

لله الذي يخزي بالصير خجيات والحمد لله الذي أنشئت الصير عبد الكرم الحمد لله الذي هو

رجاءنا حين يطلع الحيل عن الجون فالربو حقا لي او انما من او تترجبت ازدي دفع كردني

مرکز این مجامع انجمن معالی اور انجمن ملیا انجمن اردو و عارفان باید که از چهار شیر عارف باشد اول از دست

[illegible]

ان میں سے جو کسی اور کے لئے ضروری ہو اور وہاں سے ضرورتاً ہر کسی کو لینا پڑے

شده است ما گفتیم بهتر بود در هر که مشت از نو، خواهی که هر اسلحه و زرهی که در دست داشتند و ستقامت

هنوز شکر این نعمت پر نیتوانم گزارد و درگاه خدای عز و جل را ستودن میسر نیست

بندہ ہر فیک تو فاکٹورنگ اور اعطاء و سہم پر ان شکریہ کند و چاہا انش فرستم او بدان می کنند و جان

خسته گرد عفو کرد و آنچه زیادت یا بدیش فرستاد و شیخ شمیم گفت ما که در دم و از خداستیم تو رفیق خود استم

صفتی بن علموا گفتند که این که از حضرت گفت از ذکر و شکر و تحیات آمده است که سلیمان را

که هر پیر بره بود ثابت نیانی را و در پیش او گفت بچه یاقوتی این در حقیقت لبه خمری است و چون در پیش او افتاد

اشک و دم بصیر سوم اشک و حلقه گویند انیزه تعالی چار چیز دوست است و هفت چار چیز را دم است اول

طاعت او و است و است بهت او ام اوستا و درم تیره او و است معصرت او ام او باحت سوخته غار

بجز این است و اینها را در کتابهای دیگر نیز می بینیم.

سید مرتضای شیرازی که در این کتاب در بیان سید مرتضای شیرازی که در این کتاب در بیان سید مرتضای شیرازی که در این کتاب در بیان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

محمّد بن ابراهیم و شاه غلام اسود و شاهزاده شاه ابراهیم و بنو اسامه و قنبر و اسود و مشتاق گفتند که ای

بسم الله الرحمن الرحيم











۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]





من عذاب الله تعالى حتى تترك اربعاً الكبر والعنفية سوء الظن ابغض من موت نجات يابداً عذاب صديقي  
تعالى تا را نکند چنانچه چيزي که بر دوش منبت سوم حسد چهار سوء الظن يعني بدگمانی بنجد استقام را وی انچه  
آن مرد است که در باب اور رسول عليه السلام فرمود و قال لا بد من سبقت من سبق في  
الله تعالى في الاخرين قول المؤمنين انما هم امنوا و قد اورد و باشد بنجد و رسول و دو آنچه  
شماره پنجم است در اسلام و اين بر بطريق عموم است و من خصص است که دست از عصا می ابدارد  
چنانچه از رسول عليه السلام پرسيدند که المؤمن فرمود من جنتب المعاصي لم ينج من عذاب الله  
را اگر کسی پرسيد يا رسول الله ما علامه المؤمن قال من لم ينجس لسانه من المؤمن يعني هر که نکند  
زبان او را ز باد کردن و من لم ينجس ثوبه يعني هر که ثوبه او را نجس نکند و من لم ينجس  
ساقه يعني هر که ساق او را نجس نکند و من لم ينجس عظمه يعني هر که عظمه او را نجس نکند و من لم ينجس  
گفتای امير المؤمنين يد جهود از حمت شده است اگر مسلمان شود چه نيك باشد امام عظيم خدای تعالی بر او  
فرستاد ایشان نقتد او را ترغيب ترسيد و نه که اگر مسلمان شود خيرات تو نيل نشود و اجواب نميداد  
چون حسد پيدا کرد و نگفت مرا ننگ بياريد اگر مسلمانيست که امام عظيم دارد خود آن اندازد من ميت و اگر  
است که شما داريد و در زير خود من ننگست حاضر از اذن آن نيك فخر تاب شد و از چشم خسته چايي گشت  
گرچه گمان با امام مسلمانان اينند که نيك گفتند امام عظيم فرمود که از تو گشتائي می آيد خوب خفاست قدم سال  
و در خانه زيارت و در حرم که زيارت سبک است ايشان بيدي في الحال گفت مشاهدان لا اله الا الله و حده لا شريك له  
و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پس تو انچه گمان مسلمان می فرموي که بنوازه از تو شرع می آيد قوله لا يخفى  
عذاب الله تعالى تا ياد نجات از عذاب عبادي و آن عذاب فرخ است اگر چه در دنيا هم عذاب است فاما از آفتاب  
يست که ثبات ندارد و عذابها در دفع جاويدت که صلافاً نکر و در هر روز مراوشيد و در او اجد يد و است  
و قوا و بعي و هر روز اهل و گرنه زنده و ايشان از گيرنده کلاً اگر چه و افيها ان خير مما فيها العبد فيهما قوله  
حتى تترك اربعاً تا را نکند چنانچه چيز را ايو من اگر سنجوي که از عذاب خدا عفو خلاص يابی چه عذابي که سزا گران  
بهت همان زمين از و گران اندر و در قفسه جبريل عليه السلام بر رسول ابد که گمان رسول گفت يا اخي  
حالي اراك يا كذا محروماً و ناگفت يا رسول الله اني اترك دفعه و نه شده است شادي از دل من گشت و نه  
از چشم نه هتاده که انكه در ايشان انوش عا با که است حوال ايشان ميت اي بيال که ترا عذاب و ارام بگويد با

و من خصص است که دست از عصا می ابدارد  
چنانچه از رسول عليه السلام پرسيدند که المؤمن فرمود من جنتب المعاصي لم ينج من عذاب الله  
را اگر کسی پرسيد يا رسول الله ما علامه المؤمن قال من لم ينجس لسانه من المؤمن يعني هر که نکند  
زبان او را ز باد کردن و من لم ينجس ثوبه يعني هر که ثوبه او را نجس نکند و من لم ينجس  
ساقه يعني هر که ساق او را نجس نکند و من لم ينجس عظمه يعني هر که عظمه او را نجس نکند و من لم ينجس  
گفتای امير المؤمنين يد جهود از حمت شده است اگر مسلمان شود چه نيك باشد امام عظيم خدای تعالی بر او  
فرستاد ایشان نقتد او را ترغيب ترسيد و نه که اگر مسلمان شود خيرات تو نيل نشود و اجواب نميداد  
چون حسد پيدا کرد و نگفت مرا ننگ بياريد اگر مسلمانيست که امام عظيم دارد خود آن اندازد من ميت و اگر  
است که شما داريد و در زير خود من ننگست حاضر از اذن آن نيك فخر تاب شد و از چشم خسته چايي گشت  
گرچه گمان با امام مسلمانان اينند که نيك گفتند امام عظيم فرمود که از تو گشتائي می آيد خوب خفاست قدم سال  
و در خانه زيارت و در حرم که زيارت سبک است ايشان بيدي في الحال گفت مشاهدان لا اله الا الله و حده لا شريك له  
و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پس تو انچه گمان مسلمان می فرموي که بنوازه از تو شرع می آيد قوله لا يخفى  
عذاب الله تعالى تا ياد نجات از عذاب عبادي و آن عذاب فرخ است اگر چه در دنيا هم عذاب است فاما از آفتاب  
يست که ثبات ندارد و عذابها در دفع جاويدت که صلافاً نکر و در هر روز مراوشيد و در او اجد يد و است  
و قوا و بعي و هر روز اهل و گرنه زنده و ايشان از گيرنده کلاً اگر چه و افيها ان خير مما فيها العبد فيهما قوله  
حتى تترك اربعاً تا را نکند چنانچه چيز را ايو من اگر سنجوي که از عذاب خدا عفو خلاص يابی چه عذابي که سزا گران  
بهت همان زمين از و گران اندر و در قفسه جبريل عليه السلام بر رسول ابد که گمان رسول گفت يا اخي  
حالي اراك يا كذا محروماً و ناگفت يا رسول الله اني اترك دفعه و نه شده است شادي از دل من گشت و نه  
از چشم نه هتاده که انكه در ايشان انوش عا با که است حوال ايشان ميت اي بيال که ترا عذاب و ارام بگويد با







ما خود نگردی که رسول فرمود علیہ السلام مومن از گمان بدخالی نبود و سلامتی او در آن بود که در دل آنرا  
تحقیق کند اما اگر از عدلی بشنود آنرا توقف باید داشت اگر او را کافران یا بدگمانی باشد بر عدالت او  
و این هم با وجود علاج الهیست که بحقیقت اندک حنات و چنان هر دو که تپش بنیرم اینچنین نیست که  
اگر شخص محلی باز نماند و کفر باشد اگر باور دارد پس اعمال خود هر چه بدگیری سید بدو شاید که همه اعمال او رفته  
باشد و انکس بیرون افتد و گوشت مردار خوردن نه کار عاقلانست پس خذر کردن ادلی تر از مقرر بودن بدن  
اصی مومن انقضیت خذر کردن کار بای نیک بدگران بدو کار بزر مقبول زدو که قلب کسی خرد یا نیست  
و بد آنکه دشمنش با غیبت کردن خصمت اول از دست ظالم پیش سلطان گوید یا پیش کسی از وی گیر  
خدا بدو این را بود و گرنه این نشاید دوم اگر فسادیت پیش کسی گوید که او را باز دشمن تواند تیوم پرسین  
فتمی اگر نام گوید بهتر باشد و اگر گوید هم حضرت سرت چهارم آنکه از شروعی خذر باید کرد چون زند و بگذرد  
یا عیب بود خنده یا با بغلت تا او را زبان رسد پنجم آنکه کسی به چاری معروف بود و او تیرتشت که تا بهنرا  
بصیر گویند ششم آنکه فتن ظاهر کند چون طرب خراباتیان که ایشان غیبت نباشد و گفته اند که کس این  
دینت سلطان ظالم و متبذع و کسکه فتن شکار اند و کفارت غیبت آن بود که تو بکند و ایشان شود و اگر  
بجمله خواهد و اگر او مرده باشد او را آفرزش خواهد و اگر زنده باشد بروی مجاز وضع رود و او را آنگاه بسیار  
اگر بخشد نهی سعادت و اگر نه بخشد این ملاحظات رحمت فرمید و شاید همان عوض و بجای مجبور نخواهد چنانچه اگر  
گوید به حقوق بخشدی و او بخشد و او بود تا یگان یگان گوید ای یوسف غیبت از ظن خیر و ظن از بحس  
خیر و وق تعالی از آن منع کرد چنانچه در کلام مجید میفرماید بتفسیر بخوان ای مفری نالی قرآن فرمان جلال  
یا ایها الذین امنوا احصوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم الا که نزول آیه بحق و متن از بزرگان  
صحابه است یکی ابو بکر و دوم عمر و پنچان بود که چون رسول علیه السلام فرموده فتی بر درویش یار و تو انکه نعم  
کردی تا درویش اتیا رشت شدی و رغوہ سلمان بدریشان سپرده بود اما ایشان تیار رشت او گفتند  
او بعضی کار ایشان بکند سلمان نیز آب دردی و سپان احوال گندی و پیش رفتی و برای ایشان طعام  
ساختی روزی سلمان پیش فته بود و منتبل سیده مانده شد و بیدار بود شبی بنگی باز نمانده تا ساسا سید  
شد اما که ابو بکر و عمر بنی سید ند و بیدار کردند و نش گفتند که علما شیخ گفتند بی عزت من علی که گفتند بجا  
شد بتجزیک رسول را بر و آنچه گفتا رفتی بای سجا سلمان از پیش ایشان رفت بر د با کسکه گفتند

و این هم با وجود علاج الهیست که بحقیقت اندک حنات و چنان هر دو که تپش بنیرم اینچنین نیست که اگر شخص محلی باز نماند و کفر باشد اگر باور دارد پس اعمال خود هر چه بدگیری سید بدو شاید که همه اعمال او رفته باشد و انکس بیرون افتد و گوشت مردار خوردن نه کار عاقلانست پس خذر کردن ادلی تر از مقرر بودن بدن اصی مومن انقضیت خذر کردن کار بای نیک بدگران بدو کار بزر مقبول زدو که قلب کسی خرد یا نیست و بد آنکه دشمنش با غیبت کردن خصمت اول از دست ظالم پیش سلطان گوید یا پیش کسی از وی گیر خدا بدو این را بود و گرنه این نشاید دوم اگر فسادیت پیش کسی گوید که او را باز دشمن تواند تیوم پرسین فتمی اگر نام گوید بهتر باشد و اگر گوید هم حضرت سرت چهارم آنکه از شروعی خذر باید کرد چون زند و بگذرد یا عیب بود خنده یا با بغلت تا او را زبان رسد پنجم آنکه کسی به چاری معروف بود و او تیرتشت که تا بهنرا بصیر گویند ششم آنکه فتن ظاهر کند چون طرب خراباتیان که ایشان غیبت نباشد و گفته اند که کس این دینت سلطان ظالم و متبذع و کسکه فتن شکار اند و کفارت غیبت آن بود که تو بکند و ایشان شود و اگر بجمله خواهد و اگر او مرده باشد او را آفرزش خواهد و اگر زنده باشد بروی مجاز وضع رود و او را آنگاه بسیار اگر بخشد نهی سعادت و اگر نه بخشد این ملاحظات رحمت فرمید و شاید همان عوض و بجای مجبور نخواهد چنانچه اگر گوید به حقوق بخشدی و او بخشد و او بود تا یگان یگان گوید ای یوسف غیبت از ظن خیر و ظن از بحس خیر و وق تعالی از آن منع کرد چنانچه در کلام مجید میفرماید بتفسیر بخوان ای مفری نالی قرآن فرمان جلال یا ایها الذین امنوا احصوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم الا که نزول آیه بحق و متن از بزرگان صحابه است یکی ابو بکر و دوم عمر و پنچان بود که چون رسول علیه السلام فرموده فتی بر درویش یار و تو انکه نعم کردی تا درویش اتیا رشت شدی و رغوہ سلمان بدریشان سپرده بود اما ایشان تیار رشت او گفتند او بعضی کار ایشان بکند سلمان نیز آب دردی و سپان احوال گندی و پیش رفتی و برای ایشان طعام ساختی روزی سلمان پیش فته بود و منتبل سیده مانده شد و بیدار بود شبی بنگی باز نمانده تا ساسا سید شد اما که ابو بکر و عمر بنی سید ند و بیدار کردند و نش گفتند که علما شیخ گفتند بی عزت من علی که گفتند بجا شد بتجزیک رسول را بر و آنچه گفتا رفتی بای سجا سلمان از پیش ایشان رفت بر د با کسکه گفتند

لَنْ نَقْبَلَهُ إِلَّا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ لَّحْمٍ كَمَا كُتِبَ لَنَا مِنْ سِمْجُودٍ جَابِتٍ كَأَبِ سَابِرٍ بَشِيرٍ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ  
 وَنُفِخَ فِي الصُّورِ لَمْ يَلَمْسْهَا إِلَّا تَوَلَّى وَجْهَهَا كَبِشْرٍ هَاشِمٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ لَمْ يَلَمْسْهَا إِلَّا تَوَلَّى وَجْهَهَا كَبِشْرٍ هَاشِمٍ  
 افروزی باز داشت بستان اسلام بن بدیع بن عروه و او بود طعام رست او بود و سلمان رضی الله عنه بر رفت و طلب کرد و آید  
 گفت نمانده است پس سلمان باز گشت سوی او که بر و عمره و قصد ایشان با جماعتی که در آن طعام بود و آنجا رسید  
 و آنجا آمد اما چون شمس که در آن معلوم شد که هیچ نمانده بود و در حق او گمان بدید و در جریبل علیه السلام بیاید و رسول  
 علیه السلام گفت خبر داری از حال ایشان این آیت آمد وَقُلْ لِّمَنْ لَّهُمْ الْأَلْبَانُ الَّذِينَ لَا يَدْرُونَ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ  
 نام ایشان بیان نکرد و بعد از آن پند داد و زبان جبرائیل علیه السلام گله ایشان بر رسول گویانید تا نظر  
 الله ایشان پانده و بدو نشان را بر طریق عموم پند داد و گفت أَجْتَنِبُوا كُنْزَ الْفَرَسِ الْمُنْطَقِ رَسُولَ فَرَسٍ وَنُفِخَ  
 السلام ابرو را بخواند رسول فرمود بیت این سرخی گوشت که می خیم سیان و دانه های شگمان و دیگر که  
 گوشت فرمود و هاست را نداده است گفتند با رسول الله اسلام با این غذا و است و این گوشت بخورده ایم رسول  
 علیه السلام فرمود که گوشت بخورید گوشت بخورید گوشت می خیم گوشت می خیم گوشت می خیم گوشت می خیم گوشت می خیم گوشت می خیم  
 و نیز تغیر شده و کوه و نوازش گشته و این آیت بر ایشان خواند که ای یومنان که از گوشت می خیم و گوشت می خیم و گوشت می خیم  
 بدان لَقَدْ كَفَرَ الْكُفْرَانُ الَّذِي كَفَرَ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ  
 و الا أَجْتَنِبُوا كُنْزَ الْفَرَسِ الْمُنْطَقِ رَسُولَ فَرَسٍ وَنُفِخَ و غیبت که یکدیگر میکنند و این آیت سه چیز را در ظن و فکر  
 و غیبت غار از ظن آنکه مقدم غیبت نخست و مقدمه و ظن نخست ایشان بحق اسلام بود و غیبت ایشان بحق  
 سلمان بود و چنانچه یاد کردیم و هم نگاشته شد که در آن زشتی غیبت او گفت رسول علیه السلام لَقَدْ كَفَرَ الْكُفْرَانُ الَّذِي كَفَرَ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ  
وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ و این آیت بر ایشان خواند که ای یومنان که از گوشت می خیم و گوشت می خیم و گوشت می خیم  
 و این غیبت آنچنانچه که است و آید از آنکه غیبت مثل بر آن غیبت است که غیبت آن بود که در حال غیبت بود و چه در آن  
 از آنچنان که گوشت او خورد و شود و قدرت آن ندارد که او را منع کند وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 خدا و توبه کنید که خدا نیایی بر پرده توبه بندگان است و توبه است بر ایشان اگر کسی بجرایمی و یا شیطانی رسد و بخورد و  
 گوید وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 مری وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 که خدا و توبه است که امری وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از

۴  
 این آیت بر ایشان خواند که ای یومنان که از گوشت می خیم و گوشت می خیم و گوشت می خیم  
 و این غیبت آنچنانچه که است و آید از آنکه غیبت مثل بر آن غیبت است که غیبت آن بود که در حال غیبت بود و چه در آن  
 از آنچنان که گوشت او خورد و شود و قدرت آن ندارد که او را منع کند وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 خدا و توبه کنید که خدا نیایی بر پرده توبه بندگان است و توبه است بر ایشان اگر کسی بجرایمی و یا شیطانی رسد و بخورد و  
 گوید وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 مری وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از  
 که خدا و توبه است که امری وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و این آیت را یاد کرد رسول علیه السلام فرمود حق قرآن وَاللَّهُ تَعَالَى الْعَلِيمُ و توبه را از

و یا هر دو را میزینست از این بیان مبارک برگزینی در قیامت شهادتی است و نصیب خدایا کند که راستی است  
 آورده احد یعنی از عذاب خلاصی بتا چند نگذار و در آنکه حد تیرین گنااست نصرت غوث جان اسلام علیه السلام  
 بر همه نماید که از شر خدا ناپناهین جوید و من شرف حاصل از حد رسول فرمود علیه السلام محسودا  
 میسر یعنی جاندار نگذارد و مرد رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله انا خائف من الناس ان یسئلوا لی  
 کون فی النار فقلت ترسیده ام فرمود لا تخف الناس تلک انما حد مردمان کنان این شایسته گفت رسول الله حد  
 یا بکل الحسنات کما ناکل الناس لخطیبت یعنی حد گذار این نیست چنان جزو که تیش منیم اگر گفت و در شهادت اید  
 گرفت چنانکه پیشین مالک که دست و آن دشمنی و حد اوست و حد گفت علیه السلام هر که حد کند نمی جان گذران  
 بر سر شورش خود سوال گوید مانند دومی علیه السلام دومی در سایه عرش اید که در وی پرسید فرمان رسید که  
 حد گذاردست و در مادر و بد عاق و نوبت و سخن کرد دست و در که یا علیه السلام گفت حق تعالی سید باید حاصل  
 دشمن نیست نصرت و بر قضای من ختم میگردد و قهرت من که میانندگان که دهم منی پسند رسول فرمود علیه السلام من  
 کرده پیش گناه بر فرخ شوند حساب آید آن مجرب و عیب غضب تو که آن کبر و تجاران بیجانت و در شهادت  
 و علامت و شهادت عیان گوید که حد در جزو است و یک جزو در میان تمام منی آدم در حکایت آمده  
 است رسول خدا در یک منبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من عجب دیده ام در فلان قبیله که نقل کرد چون از  
 بر ششم خار در گرفت متعلق شد و هم خودی رفت رسول علیه السلام فرمود که اگر در خواب بود که در و در چرخ نموده  
 که که در و هم حد که بنده این و نفع در شنگان بر دارند و فرمود علیه السلام ای عایشه اگر خواهی که در شبت چهار بیای  
 اید که حد اسلامان نامی از من حدیث ولایت که حد یکا و آن و ابا باشد و رسول علیه السلام بر کافران حاکمه و در تنجیه  
 آن هفت کاروان دید بر مال مطول مبارک گذرانید که اگر این مال تمام مسلمانان را بودی ایشانرا سبای طاعت  
 و خیرش می پس بر نه تیار زل شد و آمدست که باری از آن مقرر صبی نقل کرد تمام در شنگان از فلان شهر و در  
 استیصال کنند و منبر علیه السلام مناجات کرد که ملک که اید که را و در بنیر تیر رسانیدی فرما شد پنج کار که گنایا  
 دوم سخاوت داشت سوم غیبت کسی نکرد چارم طمع نداشت پنجم بر یکس حد نکردی رسول گفت علیه السلام  
 الحاسد کا کما حدیث الله یعنی حکم کننده همچون جبار که نداشت با خدای اما سئ رسول فرمود  
 علیه السلام مر عله را اگر خواهی که در شبست در جهنم چون در جهنم باشد بر یکس حد  
 گمن و گفت رسول علیه السلام که در دوزخ وادی است که عذاب آن سخت تر است

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰





و تو پیر و کار عالمیانی فرمان شود چون بنده که بر سر مطعام ندای گوئی در اندای و اگر مطعام میدادی  
چنانستی که مرا میدادی و چون سول علیه السلام میگردید طرف که از تیر و ستا و آن تیر از یازده صفت گزشت یا نه  
نفر و پنجاه صفت سپرد و خشت و تمام تیر و زمین فرو رفت شمع عجیب دل سول علیه السلام گزشت جبرائیل  
علیه السلام در رسید فرمان آورد و سار میباید از رحمت فلکی <sup>اللهم</sup> رحمتی اخصاف تیر بسوی او کرد پس پیر  
پس ایست و اجازت پس اگر بسوی بنده بگمانی چنانستی که بسوی صفت شده باشی بگمانی بسوی خدا  
برو و نفع شستگی در دلت دوم و صفت دانی چنانکه گوئی لغو و باسد من ذلک که خدای تعالی دوست  
و یار است یا اورا من جان من است و با می هست و در آن و صفاتی است که گوئی او را علم نیست یا عدل  
نیست و یا بیروت نیست و یا خدا این چنین گفت و ای گوئی مرا اهل خدا که آمدند دید این آفتاب گویند  
خدا تعالی میفرماید که خداوند تعالی میفرماید که هر مردی که قنایست رسول علیه السلام بر یک گانه  
تو بر در کار خود بگویند گفت رسول الله گمان است و حضرت دارم رسول علیه السلام فرمودند  
الجنة علیها سبعون الف من یمن بها فی حوزة و شبتهای فی حوزة و فوات من بهیجی که استغایب به ندای  
پرسید که خداوند تعالی با تو چه کرد گفت چون من را در حضرت عزت بر دزد فرمان شد اگر مرا قسم میگویند  
مبودی ترا بر من میفرستادم که چندین چای سکه استی اگر بر کرم ما رسیدند شستی و بگمانی بر من نبرد و گنه  
ست کی و ذات دوم و صفت داین مردم است که فرمان حضرت سالت بر خلیفه است <sup>طه</sup> یا ایها المومنین حسنا  
دانی چنانچه بر عیبت ترا گمان شود چنانچه قوم تهر بسوی علیه السلام برسوی گمان نشسته اند که در وجود او  
واقع بر صفت تهر بسوی علیه السلام از خفایت شرم حاشه قتی فرو نیاوردی چون اندام شستی از نظر خفایت  
تا در می تهر بسوی علیه السلام کنار ایستاد و بخت رنگ نهاد و خود آری که حق تعالی برای فتن آفتاب من خود رنگ  
در سیر او و چنانچه در حال جنبید بطریق عرصه دید تهر بسوی علیه السلام بنال و بر بنده دید هر بار میگفت ثبی یا جبر  
ثوبی ای سنگ ما بر من شای سنگ ما بر من شای چنانچه نظر قوم او بر وجود او اوقات او را هیچ و غنی ندیدند و نه  
هفتاد و یک روز پس اگر کسی در گمان بر من این گویند و اگر از زبان گویند من غم من و هم نیست جمیع شود و این  
دو خدا را استحقاق شود و آن قدر گناه بود که خدا را عذاب بر چنانچه حق تعالی فرمان داده که الذین فسقوا  
و المومنین ان یقولوا ان الله لم یعذبهم عذاب جهنم و انهم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم  
سوء فتن عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم

و تو پیر و کار عالمیانی فرمان شود چون بنده که بر سر مطعام ندای گوئی در اندای و اگر مطعام میدادی  
چنانستی که مرا میدادی و چون سول علیه السلام میگردید طرف که از تیر و ستا و آن تیر از یازده صفت گزشت یا نه  
نفر و پنجاه صفت سپرد و خشت و تمام تیر و زمین فرو رفت شمع عجیب دل سول علیه السلام گزشت جبرائیل  
علیه السلام در رسید فرمان آورد و سار میباید از رحمت فلکی <sup>اللهم</sup> رحمتی اخصاف تیر بسوی او کرد پس پیر  
پس ایست و اجازت پس اگر بسوی بنده بگمانی چنانستی که بسوی صفت شده باشی بگمانی بسوی خدا  
برو و نفع شستگی در دلت دوم و صفت دانی چنانکه گوئی لغو و باسد من ذلک که خدای تعالی دوست  
و یار است یا اورا من جان من است و با می هست و در آن و صفاتی است که گوئی او را علم نیست یا عدل  
نیست و یا بیروت نیست و یا خدا این چنین گفت و ای گوئی مرا اهل خدا که آمدند دید این آفتاب گویند  
خدا تعالی میفرماید که خداوند تعالی میفرماید که هر مردی که قنایست رسول علیه السلام بر یک گانه  
تو بر در کار خود بگویند گفت رسول الله گمان است و حضرت دارم رسول علیه السلام فرمودند  
الجنة علیها سبعون الف من یمن بها فی حوزة و شبتهای فی حوزة و فوات من بهیجی که استغایب به ندای  
پرسید که خداوند تعالی با تو چه کرد گفت چون من را در حضرت عزت بر دزد فرمان شد اگر مرا قسم میگویند  
مبودی ترا بر من میفرستادم که چندین چای سکه استی اگر بر کرم ما رسیدند شستی و بگمانی بر من نبرد و گنه  
ست کی و ذات دوم و صفت داین مردم است که فرمان حضرت سالت بر خلیفه است <sup>طه</sup> یا ایها المومنین حسنا  
دانی چنانچه بر عیبت ترا گمان شود چنانچه قوم تهر بسوی علیه السلام برسوی گمان نشسته اند که در وجود او  
واقع بر صفت تهر بسوی علیه السلام از خفایت شرم حاشه قتی فرو نیاوردی چون اندام شستی از نظر خفایت  
تا در می تهر بسوی علیه السلام کنار ایستاد و بخت رنگ نهاد و خود آری که حق تعالی برای فتن آفتاب من خود رنگ  
در سیر او و چنانچه در حال جنبید بطریق عرصه دید تهر بسوی علیه السلام بنال و بر بنده دید هر بار میگفت ثبی یا جبر  
ثوبی ای سنگ ما بر من شای سنگ ما بر من شای چنانچه نظر قوم او بر وجود او اوقات او را هیچ و غنی ندیدند و نه  
هفتاد و یک روز پس اگر کسی در گمان بر من این گویند و اگر از زبان گویند من غم من و هم نیست جمیع شود و این  
دو خدا را استحقاق شود و آن قدر گناه بود که خدا را عذاب بر چنانچه حق تعالی فرمان داده که الذین فسقوا  
و المومنین ان یقولوا ان الله لم یعذبهم عذاب جهنم و انهم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم انما هم عذاب جهنم



تشهد انك لا اله الا الله والله اعلم انك لا اله الا الله  
 ودر دل تصدیق نه نشند حق تعالی انشا از قرآن اول که ایشان موضع میگردد اتفاق بر دو نوعست یکی در  
 بصدیق که از دل نکر باشد و از زبان آواز کند هیت دوم در تکبیر چنانچه یکی را گوی سن تر دست سیدارم  
 و در خط و دوات باشد تا بحدی که او را تعلق کند و در عینیت و اولد گوی ازین بزه باشد و موجب اعتقاد باشد قول  
 تکبیر و الاشرکین شرک کا دوست و کا فر شرک و شرک که گیت هر که شرک بر خدا تعالی آرد و این شرک اگر گویند  
 و شرک اصغر بر هر چه در دست است یعنی علی است که پیدا باشد چنانچه شکون گرفتن فال بدین میگویند بینه خدا تعالی  
 خوردن که سرگشت علیه السلام من صلی الله علیه و آله هذا شرک بالله و عتاد و عتاد یعنی کردن چنانچه  
 حیوانیت تا طایان کس شوق است مرا چه غمت و غمی است که نهان باشد و آن یاست فیل المصلین الذین  
 هم صلی الله علیه و آله و سلم الذین هم یروون و شان این طایفه است رسول فرمود من است خود از شرک که نهان  
 شیرم گفتند آن چیست گفت آن یاست و الطایفین الذین السوگمان بر ندگان بر بدست خدا این صفت  
 کا و است که هیچ سوسن بر پروردگار خود گمان بریند و از عبد العباس ضعی الله عنهما بید که بدگمانی بر خدا  
 نیست گفتند چه از اسرار بر گویند آن بدگمانی است دین کار ناداناست کار نادانان چنانچه حق آگاه  
 گفت یصون بالله عز وجل الحق الحق الحق الحق الحق غیر حق گفت پس هر چه پروردگار او نباشد و تو از اسرار  
 او مصفاست کنی آن بدگمانی باشد و بداند که حق قرآن پر خج غنی است یکی حق تعالی چنانچه در سوره الاحقاف  
 نکشت آن ملاق حبس که و ما نذین در سوره بقره است الذین یصون الله و الله ای یصدق  
 در حق غنی شرک چنانچه در سوره بقره جانیدان کلن الا طنا ای شد کا سوم حق چنانچه در سوره نعت از طین  
 کن و طین ای است که از اگشت او خدا تعالی خوا بود و در سوره حم سجده و لکن ظفتم ان الله لا یعلم الکذبا  
 همانا اولی ای حبسیم حارم بنی انکار هم چنانچه در سوره صافات و ما خلقنا السموات الارض و ما  
 باطله اولی خلق الذین کفرنا ای انکار هم چنانچه در سوره صافات و ما خلقنا الذین کفروا و یصدق  
 علی الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا  
 میخورد و او نباشد و بطعم و لایعیم اگر گوی او خواب میکند و او نباشد و لا تاخذه منته و لا نوم صفت است و  
 جلد او نمک تا با صفت سومی نهان پس بر چه سو او مصفاست کنی او از آن منزه است پس آن سویتو باز کرد  
 قولم و غضب الله علیه و سلم شتم خدا است بر ایشان چون مومن در دوزخ انگذند شمش و منخ گرد او

در دل تصدیق نه نشند حق تعالی  
 در تکبیر چنانچه یکی را گوی سن تر دست سیدارم  
 و در خط و دوات باشد تا بحدی که او را تعلق کند  
 و در عینیت و اولد گوی ازین بزه باشد و موجب اعتقاد باشد  
 قول تکبیر و الاشرکین شرک کا دوست و کا فر شرک و شرک که گیت هر که شرک بر خدا تعالی آرد و این شرک اگر گویند  
 و شرک اصغر بر هر چه در دست است یعنی علی است که پیدا باشد چنانچه شکون گرفتن فال بدین میگویند بینه خدا تعالی  
 خوردن که سرگشت علیه السلام من صلی الله علیه و آله هذا شرک بالله و عتاد و عتاد یعنی کردن چنانچه  
 حیوانیت تا طایان کس شوق است مرا چه غمت و غمی است که نهان باشد و آن یاست فیل المصلین الذین  
 هم صلی الله علیه و آله و سلم الذین هم یروون و شان این طایفه است رسول فرمود من است خود از شرک که نهان  
 شیرم گفتند آن چیست گفت آن یاست و الطایفین الذین السوگمان بر ندگان بر بدست خدا این صفت  
 کا و است که هیچ سوسن بر پروردگار خود گمان بریند و از عبد العباس ضعی الله عنهما بید که بدگمانی بر خدا  
 نیست گفتند چه از اسرار بر گویند آن بدگمانی است دین کار ناداناست کار نادانان چنانچه حق آگاه  
 گفت یصون بالله عز وجل الحق الحق الحق الحق الحق غیر حق گفت پس هر چه پروردگار او نباشد و تو از اسرار  
 او مصفاست کنی آن بدگمانی باشد و بداند که حق قرآن پر خج غنی است یکی حق تعالی چنانچه در سوره الاحقاف  
 نکشت آن ملاق حبس که و ما نذین در سوره بقره است الذین یصون الله و الله ای یصدق  
 در حق غنی شرک چنانچه در سوره جانیدان کلن الا طنا ای شد کا سوم حق چنانچه در سوره نعت از طین  
 کن و طین ای است که از اگشت او خدا تعالی خوا بود و در سوره حم سجده و لکن ظفتم ان الله لا یعلم الکذبا  
 همانا اولی ای حبسیم حارم بنی انکار هم چنانچه در سوره صافات و ما خلقنا السموات الارض و ما  
 باطله اولی خلق الذین کفرنا ای انکار هم چنانچه در سوره صافات و ما خلقنا الذین کفروا و یصدق  
 علی الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا و الله الذین کفروا  
 میخورد و او نباشد و بطعم و لایعیم اگر گوی او خواب میکند و او نباشد و لا تاخذه منته و لا نوم صفت است و  
 جلد او نمک تا با صفت سومی نهان پس بر چه سو او مصفاست کنی او از آن منزه است پس آن سویتو باز کرد  
 قولم و غضب الله علیه و سلم شتم خدا است بر ایشان چون مومن در دوزخ انگذند شمش و منخ گرد او









چنانچه در دنیا قبل بود و در آسمان نیز قبل است و قابل این قبله است و از ابریت ابرو میگوید و این اثر کعبه تا  
 بیت ابرو و از بیت ابرو تا هفتم آسمان چنانچه قبله است و در فرد کعبه هفتم زمین هم مقابل آن قبله است یعنی که  
 هفتم یوسف و هفتم نون طایفه اسلام و بیاه و دشکلم اهی نیز نماز از طرف خانه سیکندره و در قول الهی سیکندره که  
 را مبارک خواند و کعبه ابرو مبارک خواند و الاصح هو المکه مبارک کی که است که رسول علیه السلام از آن کجا آمد  
 و جلوس خلافت هفتم آدم علیه السلام آنجا شد و تحت هفتم آدم علیه السلام هم محل کعبه بود و طول و عرض تحت  
 هم در مقدار کعبه بود یا از آن مبارک است که بهترین خانه است و آنجا که کعبه است و یا از آن مبارک است که هر که آنجا بیرون  
 آید و از عذاب گوناگون باشد و یا از آن مبارک است که هر که در آن بیرون آید و بر صراط مستقیم و همچنین رحمتی آمده است و یا  
 از آن مبارک است که اول نزول رحمت آنجا شود و آنجا در اطراف الکاف عالم پراکنده شود و یا از آن مبارک است  
 که از گاه افرویش زمین تا در قیامت لمجا رحمتین هزار هفتاد و دو عباد و اوقات و یا از آن  
 مبارک است که هر طرف از آن نماز گزاردن و ابا باشد و یا از آن مبارک است که طاعت آنجا ثواب بیشتر است و یا  
 دیگر قول الهی در کمال المین را هفتاد و دو عباد است که هر که کلمات و آیات اسمائیکند و سلمان شود و چنانچه آمده  
 که در روز رسول علیه السلام گفت هر که در حال حیات دوست بر کعبه دار دوست و خشک شود و کافری خشک شود چنانچه  
 دوست سومی کعبه را در دنی حال است و خشک شد آن کافر و دوست با او در رسول علیه السلام با او  
 شد و بقوله هدی العالمین قریه آیات و نیات درست نشانیها پیدا انبی که کلمات و برکات او ظاهر است و  
 و آن است که هیچ برنده نیر و نتواند که نیست اگر قصد کند در حال پیرو و دوست است چون ده و دنبال شکری شود و چون  
 آن شکری در دم خارج شده آید و ده در آن نتواند اگر قصد کند در حال ملاک شود و همچنین باز و دنبال کعبه بر حیم  
 اگر حیوانات دشتی را رحمت شود مقابل کعبه استاده شود چون با او نیست کعبه آید و بر ایشان سدد و حال صحت  
 یابد چهارم از دیدن جمال آنجا کسی اسیری حاصل نشود و هیچ آنکه هر که قصد کردن خراب او آید ملاک شد چنانچه  
 اصحاب نبیل ششم آنکه جنب نتواند که دست در دزد اگر در دست او خشک شود هفتم آنکه هیچ شسته از طواف  
 خالی نباشد ششم بایزید سلطامی حمده علیه گفت چهل روز و در حرم شریف بودم و خواستم که کعبه از طواف خالی نیایم  
 نیا فتم ششم دوستی او در دل حله بر منان ممکن است اگر چه بنده از ناختم آنکه هر که او را دید آن چشم او و دید و هم که  
 زیارت آنجا کرده البته صلاحیت در آن که و یا در هم است که مردی سخن است که زیارت بیت المقدس در چند  
 هزار و نیا بیست و درون فتنه توده کرده رفت که از اینجا کسی نتواند آگاه شود و در آن اطلاع یافت سبحی کافت

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح

ع

ح



[illegible]





[illegible]











با گفتن مرا سوگند من بفرموده و متهم را دو سوی متهرسلیمان علیه السلام دیدم متهرسلیمان گفت همان فرشته طلب  
کردن متهرسلیمان علیه السلام مناجات کرد الهی بر تو بیست که بنده زاده تو چه میگوید قرآن حق تعالی بدان مگر  
تا حاضر شود آن فرشته حاضر شود او علیه السلام گفت آمد این حال چرا بر روی و با در این برافرومودی گفت متهر  
جبرئیل اشارت کرد باز متهر او علیه السلام طرف متهرسلیمان دید متهرسلیمان گفت بخواجه جبرئیل حاضر  
شود و من باین جبرئیل جلاله البر جبرئیل در رسید تا بر او علیه السلام حاضر شود متهر جبرئیل حاضر شد  
متهرسلیمان گفت یا جبرئیل چرا آمد این حال پانصدی گفت مرا انجیل گفت متهر او علیه السلام  
سوی متهرسلیمان دید متهرسلیمان گفت تو پیغمبری خلیفه پیغمبر انجیل اطلب که متهر او گفت ملک با شما  
به تو آشکار است که بنده او که تو گشای میکند بر متهرسلیمان فراتر تا حاضر شود متهرسلیمان حاضر شد  
و سلام داد و گفت یا حی آرد این حال چرا پانصدی گفت مرا عزرائیل گفته بود متهر او و بسوی سلیمان دید سلیمان  
گفت تو پیغمبری و خلیفه متهر عزرائیل اطلب کنان تا عزرائیل حاضر شود و قرآن طویل بر عزرائیل رسید  
بردا و حاضر شود عزرائیل حاضر شد متهر او و گفت چرا آمد این حال پانصدی گفت مرفران غیبت بود  
متهر او و علیه السلام طرف متهرسلیمان دید که ای نور دیده بابا اکنون چه کنم که با خدا ای ملک اتفاق و متهرسلیمان  
گفت حضرت غرخت حکیم است بغیر حکمتی این آذر پراشیده باشد سوال کن تا جوابی بشنوی متهر او علیه السلام  
سر سجده نهاد و گفت ای دهنده عیب سیدانی که بنده زاده نگاه تو چه میگوید قرآن سیدای او و گشای  
دربار عرق میشد آن گشتی دعا کردند و نذر کردند اگر مخلص را بیسم چندین مال در راه خدا  
هر چه با فرمودیم که نذر نال برود در سوراخ گشتی دهند و سمار کنند گشتی سلامت ماند فلان و نال آخر  
بان مال که نذر کرده اند بر تو خواهند آمد آن تمام مال نال او بی غنیه شود ای داود و اندک ستانیم و بسیاریم  
آنچنان آن مال سید متهر او علیه السلام بان مال داد قرآن حضرت غرخت بر فرشتگان من سید پانصدی  
سوی بنده منی داد که او را خلیفه کردم چنان عمل میکند که حق نال از ما سید اند تو را نعم و کائنات طهوی فصل  
عن سید الله بر آنکه مبادیستی بهترین کنایست و حق تعالی هو ایا الوهیت منوب کرد و پیغمبر گفت  
اقرانیت من اتخذ الله هوایه نه منی سوی کسیکه گرفته است هوای نفس بخدا یعنی هر چه هوا  
سفر ما بدستان میکند اطاعت قرآن خدای شاید نه هوا را که رسول هم فرمود من استماع  
الهوی هلك و خاب و گفت من مخالفت الهوی فله الجنة اما و اے

[illegible]

بزی و میر بر دین توانی رسول فرمود علیه السلام من یبلغ الأربعین سکت و لم یعلم شیئا  
شیر کافیه فی التائید یعنی هر که را عمر به چهل سال رسد و کارهای نیک و اوار کارهای بد بیشتر  
نمایند پس گو که ساخته و درخ شوکونی کمال حال به چهل سالگی است و هر که در چهل سالگی اغت نکند  
آن کی غمناک و آزارهای وایت کرد از رسول علیه السلام گفت من یبلغ الأربعین سکت  
و لم یعلم شیئا من شیء من الشیطان و قال تا قد نیت لهذا الوجه لا یفید  
هر که بر عمر به چهل سالگی نیک کارهای بنالاید شیطان دست درسد و او را دیگر نیفهمد و این  
روی که از درخ نجات یافت شربت باد و این من که شیطان است بر روی آلوده و خود را فدا نکند  
شیطان خود را بر هیچ شیء نماند که بر روزی در جوانی بکار بسیار که رسول علیه السلام فرمود  
اللہ یغض الشکات القارح ذی ردایة النعل القارح حق شای جوان بکار را روشن  
دارد و در خبر است که حق تعالی دیدار جوان من ترا جوانی دادم برای کار و تو بکار بسیار کنی که  
بفرغ کنی و می بینی ترا در درخ چنان که در داف و در خبر است که هر روز در داف چنان که از او  
چنان جوانی خود ضایع کنیدی بقتن جوانی بسیار شایان شود و سود و در داف و در داف  
فرمود علیه السلام جوانی این صفت است و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف  
یاران و قیاس است بگوید ایشان هم جوانی ترک ملک و مال و جاه و رفعت و طلب است  
پایه با می عاشق و در رخ و در میان نهاد و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف  
نحن و نقص علیک بیا هم بالحق انهم قتیة اسلوبهم و ذی نا هم هدی ایشان  
جوانان بودند که ایشان بر پروردگار خود ایمان آورد و چون حق تعالی جوانان صالح را دوست میدارد  
ایشان را بزرگتر نمیدارد و سبکند رسول علیه السلام گفت انما حبیب الله و الشاکل للکاتب محببت  
الله من دین خدمت الی و جوان نایب هم دوست خدا تعالی است و گفت انا و الشاکل للکاتب  
کما ین فی الجنة و انما الشاکل للکاتب و الوسطی من جوان نایب هم چنین در  
بشیم و اشاره با بگشت شهادت و بیان کرد و گفت طولی للشاکل للکاتب هم  
طوبی یعنی خوشی مر جوان را در دنیا و در کور و در قیامت و در باغ و در بهشت و در داف و در داف  
خلاص یابد و در قیامت و در درخ نیت و گفت رسول علیه السلام ان للشاکل للکاتب

و هر که در چهل سالگی نیک کارهای بنالاید شیطان دست درسد و او را دیگر نیفهمد و این روی که از درخ نجات یافت شربت باد و این من که شیطان است بر روی آلوده و خود را فدا نکند شیطان خود را بر هیچ شیء نماند که بر روزی در جوانی بکار بسیار که رسول علیه السلام فرمود اللہ یغض الشکات القارح ذی ردایة النعل القارح حق شای جوان بکار را روشن دارد و در خبر است که حق تعالی دیدار جوان من ترا جوانی دادم برای کار و تو بکار بسیار کنی که بفرغ کنی و می بینی ترا در درخ چنان که در داف و در خبر است که هر روز در داف چنان که از او چنان جوانی خود ضایع کنیدی بقتن جوانی بسیار شایان شود و سود و در داف و در داف فرمود علیه السلام جوانی این صفت است و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف یاران و قیاس است بگوید ایشان هم جوانی ترک ملک و مال و جاه و رفعت و طلب است پایه با می عاشق و در رخ و در میان نهاد و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف و در داف نحن و نقص علیک بیا هم بالحق انهم قتیة اسلوبهم و ذی نا هم هدی ایشان جوانان بودند که ایشان بر پروردگار خود ایمان آورد و چون حق تعالی جوانان صالح را دوست میدارد ایشان را بزرگتر نمیدارد و سبکند رسول علیه السلام گفت انما حبیب الله و الشاکل للکاتب محببت الله من دین خدمت الی و جوان نایب هم دوست خدا تعالی است و گفت انا و الشاکل للکاتب کما ین فی الجنة و انما الشاکل للکاتب و الوسطی من جوان نایب هم چنین در بشیم و اشاره با بگشت شهادت و بیان کرد و گفت طولی للشاکل للکاتب هم طوبی یعنی خوشی مر جوان را در دنیا و در کور و در قیامت و در باغ و در بهشت و در داف و در داف خلاص یابد و در قیامت و در درخ نیت و گفت رسول علیه السلام ان للشاکل للکاتب





خود کاری نباشد و بنده در آن سزاوارست <sup>و بر سر آن</sup> علیه السلام از مقهر عالم علیه السلام پرسید که چه  
 خواهی نمیری یا ملک بنده باشی گفتند اگر بگویم آن آنگاه ملک میگیرم این را بگو آن  
 آنگاه عتق میگیرم و از امام علی علیه السلام پرسیدند که نشانی بندگان چیست گفت آنکه بندگان  
 فی الدنیا و قلوبهم فی العقیقی تمثالی شان در دنیا باشد و دلهای شان در عقیقی چنانچه برده  
 را دل بر جای خودست و تن او بجز دست مولیت نگذرد گفتند از بنده چهار حرفت با ملازمتی باید بود  
 نون در بندگی و نشا ط باید و آل دوام در نصرت باید که در بهیت مستغرق باید اگر در ملازمت کند  
 از ثواب صلوات بی نصیب گردد اگر در بندگی او را نشا ط نباشد در عبادت نپذیرد و اگر دوام خدمت کند  
 بدرجه کبرست اولیا نزد او گرامی و مستغرق بهیت نیاید غفلت او را فرود گیرد و نشا ط حصصیت شود  
 و بندگی چیست آن که یقول عن خدیجه ساعه آکر ساعتی از خدمت او غافل نباشد  
 قولا و فعلا و از بندگی او غافل نباشی و بندگی او را و امر و نهی است یعنی هر چه او فرماید بکند و آنچه  
 بدارد و باز باید بود پس اگر کسی از او امر و نهی را نبیند یا نشانی سلطان چندین هزار سال  
 طاعت کرد یکبار میری بجای نیاورد و مردود باشد و ششصد هزار ساله عبادت او بهر حال نشویند  
 و بندگی بر آن است یکی از آن چهار نیست رسول فرمود علیه السلام حَبِيبُ الْمَنْ دُنَاكَ كَخِيَرَةِ  
 ثَلَاثٍ الطَّيِّبِ وَالنَّسَاءِ وَرَقَّةٍ عِنْتِي فِي الصَّلَاةِ چون نماز بهترین عبادت است که الصلوة  
 حَقُّ الْعِبَادَةِ شایسته چشم رسول آن حال شد و از دنیا او را دور گرفت دوم روزه است و آن که  
 نصرت و آن عباد اگر است که رسول علیه السلام فرمود حَقِّ مَن جِهَادٍ لَا صَغِيرَ إِلَيَّ جِهَادٍ  
 الا کثیر و این بهترین بندگیست که با نفس کار زار کنی و گفت علیه السلام الجوع زينة  
 الصوم کرمی بر این روزه است و سوم عبادت چنانچه حق تعالی گفت وَ جَاهِدْ فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ يَا مَعْزُومٍ و گفت که بنده باشد و این فرمان قبول کند و جان در راه او  
 باز بدم بین و دیگر کارهای نیک خواهی جندی را رحمة الله علیه جام سبب است  
 میکند و خواهی لب می جفا میدهم جام گفت که یا خواهی لب امجدیان که بریده شود و گفت بریده  
 زانکه از ذکر خاموش باشم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چون در بندگی که من مبالغت نمود و در  
 شد گفتند یا رسول الله چه از چندین آنچه گفتم و بر تو نازل شد گفت لا اله الا الله

الله لك ما تقدم من ذنبك وكنت اقلنا انك لو ان عبدًا شكورا بنده ان ما يدركه بطريق نذر  
 بزرگ عابدی در ایام سابقه سیصد سال عبادت کرده بود برپیمایان عهد فرمان آن بابر اکبوی رحمت ممبر  
 که اطاعت قبول نیکم عابدی گفت مرا با بندگی خود کاست قبول کند یا نکنده فرمان شد چون او با امیر  
 ماخیز نیزم طاعت و قبول کردم مقرر عالمیان علیه السلام بشیر احوال چون طعام خردی زانوئی  
 بهست بر زانوئی چپا دی مساق را هفت بر مساق چپ و بر سرین و پست سستی ام السوئین و ما معنا  
 چه شود که در حال طعام خردن مجامده منی گفت انا العبد یا کُل کما یا کُل العبد  
 معنی نید اینم چنان خورم که بندگان خورند و موسی مقرر عالم علیه السلام در خانه نبی فاطمه زهرا  
 آمد عینا در آمدی بی فاطمه زهرا بدست مبارک خود جارب سیدار چون رسول علیه السلام را دید سلام  
 کرد رسول علیه السلام فرمود در چه کاری گفت یا رسول الله یک خدمتگاری مرا حرم  
 شود یک کنیز که تمام کار خانه دست میدهد رسول فرمود علیه السلام چون از صاحب که خلاص نخری  
 یافت دوم بر طلب کنی اینم ترانیده ایم چنان باشیم که بندگان باشند و آمده است که زاهدی بود در ایام  
 سابقه او را مصیبت رسید او بنا لید فرمان شد انا العبد و العبد نونده یا معبودی اگر چه  
 ترا تصیبت دادم تنگ بر جوی آئی بنده اخوست خود نباشد و آمده است که چون خدا تعالی مقرر  
 جبرئیل علیه السلام را بیا فرید هنوز فرشته دیگر ازید نشده بود و تقاضا هزار سال استاده بود فرمان شد  
 من انا جبرئیل از هیبت خاموش ماند الهام بانی در دل او رسید گفت انا العبد من  
 عبادک فرمان شد فاعبدنی خواهست که سجده کند فرمان شد و منو کن گفت ملک و منو بگو  
 کنم فرمان شد بر عرش بر وزیر آن بحر السجود و بر سر آن فرشته است از وی تعلیم کن جبرئیل  
 علیه السلام حکم جلیل انجارت مقرر عزرائیل شسته بود چند هزار فرشته گرد او و سناوه مقرر عزرائیل  
 رفت از وی وضو میخواست و در مقام خود باز آمده سجده کرد و معبود استقصای یک سبب رد بود  
 چون سر از سجده برداشت گفت انا عبدك الضعیف فانت معین علی لقوی یشتی علی عبادك  
 یا که نیم یا سنجیم چون مقرر از پشت در دنیا آمد فرمان شد یا ادم جعلت لذلک مقام العیاده  
 فعلیک عیادتی فیها فان من عبدك فیها فاصار ملکاً فی العقی سنی دنیا را مقام  
 بندگی کرد و من پس بر تو باد که بندگی کنی مرا و آن هر که بندگی کرد مرا و آن گشت ملک در

10

142

5

10

人

三

5.

در عقی شیخ ابو یزید بطامی رحمه الله علیه گوید من کان عبدًا فی الدنیا کان عبدًا فی الآخرة  
 هر که بنده باشد در دنیا در عقی آزاد بود و شرف انبیا ب خطاب بندگیست حق تعالی مقرب سلیمان را  
 نعم العبد خواند و مقرب الیه نعم العبد خواند و مقرب عیسی علیه السلام اول کم زبلیان کشاد و گفت را  
 عبد الله و مقرب موسی علیه السلام را و انشد انی انا الله الا انکافا عبد فی بندگی کن مرا و حاضر  
 را در قرآن مجید ان میشود حق جکا عبد کائن عبدنا محمد رسول الله علیه وسلم را خطاب  
 میشود و لما قام عبد الله چون خطاب عبد الله رسول علیه السلام شد از غایت شادی و رضایت  
 و چهل شتر در راه فدای تعالی داد ای مومن خواجه انبیا را ب خطاب بندگی شرف گردانید ترا نیز ب خطاب  
 عبادی که گفت و اذا سالتک عبادی عینی کانی قریب و دوم جا گفت یوحنا عبادی انی  
 انا العفو و ال رحیم و جای دیگر گفت یا عبادی فاقنونی حاجی و دیگر گفت یا عبادی لا خوف  
 علیکم فاما میان بندگان خاص میان بندگان عام فرست ایندو تعالی صفت بندگان خاص  
 بیان میکند و میگوید عباد الرحمن آدمیم بفرمان ای مفری خوش خوان و عباد الرحمن الذین ملک  
 قدیم بادشا حلیم قدیم تقدیم تقدیم تعلیم تعلیم در قرآن قدیم چنین بیان میفرماید و یحیی  
 الرحمن الذین یمیتون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً  
 و الذین یمیتون لیخرجهم سجداً و قیاماً بندگان رحمن آنانند که بر زمین تواضع روند چون  
 تاوان شان مقابل شوند از ایشان سلامت بیرون آیند و سلام کنان باز گردند بندگان همان آنانند که  
 شهادت بر روی کار خود را بسجود و قیام بگزینند و تعالی و عباد الرحمن اصناف عباد و سوی اسم رحمن  
 که الرحمن الذی یرحم العباد یوم الحساب و المیعاد این انکمال رحمت با پادشاه است و چون است  
 خاک که ایشان آنند و بندگان رحمن بخوانند زیر این اشارت بشارت است که رحمان بر بندگان بهشت رحمت  
 کند و یمیتون علی الارض هوناً ای متواضعان حق تعالی در قصه امتان  
 میگوید که پسر خود را پس سید او را تشییع فی الارض و حاکم بر  
 زمین حاکمان مروت رسول فرمود علیه السلام هر که بروی خدایان حق تعالی  
 و فرشتگان بروی مسخرت کند و گفت علیه السلام هر که خدایان را در حق تعالی  
 سوسه او بنظر چشم بیند و یک روز رسول علیه السلام خدایان

در عقی شیخ ابو یزید بطامی رحمه الله علیه گوید من کان عبدًا فی الدنیا کان عبدًا فی الآخرة  
 هر که بنده باشد در دنیا در عقی آزاد بود و شرف انبیا ب خطاب بندگیست حق تعالی مقرب سلیمان را  
 نعم العبد خواند و مقرب الیه نعم العبد خواند و مقرب عیسی علیه السلام اول کم زبلیان کشاد و گفت را  
 عبد الله و مقرب موسی علیه السلام را و انشد انی انا الله الا انکافا عبد فی بندگی کن مرا و حاضر  
 را در قرآن مجید ان میشود حق جکا عبد کائن عبدنا محمد رسول الله علیه وسلم را خطاب  
 میشود و لما قام عبد الله چون خطاب عبد الله رسول علیه السلام شد از غایت شادی و رضایت  
 و چهل شتر در راه فدای تعالی داد ای مومن خواجه انبیا را ب خطاب بندگی شرف گردانید ترا نیز ب خطاب  
 عبادی که گفت و اذا سالتک عبادی عینی کانی قریب و دوم جا گفت یوحنا عبادی انی  
 انا العفو و ال رحیم و جای دیگر گفت یا عبادی فاقنونی حاجی و دیگر گفت یا عبادی لا خوف  
 علیکم فاما میان بندگان خاص میان بندگان عام فرست ایندو تعالی صفت بندگان خاص  
 بیان میکند و میگوید عباد الرحمن آدمیم بفرمان ای مفری خوش خوان و عباد الرحمن الذین ملک  
 قدیم بادشا حلیم قدیم تقدیم تقدیم تعلیم تعلیم در قرآن قدیم چنین بیان میفرماید و یحیی  
 الرحمن الذین یمیتون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً  
 و الذین یمیتون لیخرجهم سجداً و قیاماً بندگان رحمن آنانند که بر زمین تواضع روند چون  
 تاوان شان مقابل شوند از ایشان سلامت بیرون آیند و سلام کنان باز گردند بندگان همان آنانند که  
 شهادت بر روی کار خود را بسجود و قیام بگزینند و تعالی و عباد الرحمن اصناف عباد و سوی اسم رحمن  
 که الرحمن الذی یرحم العباد یوم الحساب و المیعاد این انکمال رحمت با پادشاه است و چون است  
 خاک که ایشان آنند و بندگان رحمن بخوانند زیر این اشارت بشارت است که رحمان بر بندگان بهشت رحمت  
 کند و یمیتون علی الارض هوناً ای متواضعان حق تعالی در قصه امتان  
 میگوید که پسر خود را پس سید او را تشییع فی الارض و حاکم بر  
 زمین حاکمان مروت رسول فرمود علیه السلام هر که بروی خدایان حق تعالی  
 و فرشتگان بروی مسخرت کند و گفت علیه السلام هر که خدایان را در حق تعالی  
 سوسه او بنظر چشم بیند و یک روز رسول علیه السلام خدایان





حرمی نماند که شبها در سجده خدایتعالی در سجود و قیام گزارند و بلکه آنحضرت من قیام شب و اب  
 صاحبان است چنانچه حدیث است فرمود یَتَوَكَّلُونَ آیات الله اناء الليل الى قوله اولئك من  
 الصالحين و جای دیگر گفت و بالا اسحار اسم استغفر و رسول فرمود علیه السلام من واطل علی  
 قیام الليل امن من اللغو و التوکل و منظر عالم علیه السلام گفت چون بنزد شب بر می نماند  
 حق تعالی بگوید میفرستد گنا را بسینید سوسی بنده من که شاه دست بدرگاه من باسید ثواب ازین  
 و ازیم عتاب من گواه بگیرم شما را بدستی که بد هم او را آنچه میدارد و این کنم در آنجا تجربه شود  
 خوا کنم او را روز قیامت و گفت رسول علیه السلام ای من علامات ایمان نیایی یا شب بیدار باشی  
 و در روز روزه نداری گفت بر شما باد که شبها بنماز زنده آرید که نماز شب نورست در دنیا و آخرت  
 است و در روز روزه در صراط و راه برست سوسی بهشت و رسول گفت علیه السلام هر که را نماز شبها  
 بسیار باشد در روز روزه او نیکی نماید رسول گفت علیه السلام هر که را شبها نماز بسیار باشد و در  
 درجات او باشد که در فضایل بندگان حرم و درین آیت بسیار است اینجا اقتصار کردیم و سبیل قاصد  
 متعلق بالمساجید سوم زیر سایه عرش موعی باشد که دل او در سجده و خجسته باشد و گوش او طرف  
 باگ نماز بود و چشم او طرف دقت باشد این یکیه از سعادت است بدی است و نعمت سرمدی که مندره  
 را دل سوسی بیت العدا و خجسته باشد و بیخوت نماز او انما یحضره شیخ فایده ایما بعض من مساجد الله  
 من امن بالله و یؤتیهم الاخر و اقام الصلوة یعنی مساجد را ایشان معهود دارند که بزور ایمان است  
 باشد و نماز را بجای آرند کافر از برابر مسجد چه کاره نمایی مصطفی صلعم گفت خب المسجید من کلام  
 دوستی مسجد از ایمان است هر که را مسجد دوستی بیشتر ایمان او کاملتر رسول گفتند یا رسول الله این  
 مسجد و مسجد را بنیازار گفت ایمان او کمال یافت و حضرت غوث شب معراج خواجگانیات گفت  
 یا احمد اشیر المثنیین فی ظلم الليل الى المسجید و بر و بنحو التامة یؤتیهم العلیه یعنی بشارت  
 بهشت روندگان سوسی مسجد او در شب ریک و گفت علیه السلام من مشی الى المسجید فی الليل  
 کتب الله تعالی لکل خطوة عشرة الاف حسنة و کفی عنه منها شیة و دفع  
 له منها حسنة یعنی هر که برود مسجد در یک شب بنویساند خدا تعالی مراد را برگزینی  
 و در هر انگی و در هر کند از دوه هزار برآرد و مراد از دوه هزار درجه و گفت علیه السلام

۴  
 سر بر زمین  
 و در سجده  
 و در نماز

من حج من بنيه الى المسجد كتب الله له بكل خطوة عبادة سنة فاذا دخل المسجد كان  
 حقا على الله ان يهلكه الخنك فان صلى وحج منها حج من ذنوبه كيوم ولدته أمه فان  
 دخل بنيه يفي عنه الفقر والسقم يعني هر که بیرون آید از خانه خود سوی مسجد میشتد و مرد و را هر که  
 عبادت بخیر انجام دهد در آید و در سجده بر خاک افتد و اگر او را بهشت پس چنان نماز کند و بیرون آید که گمان  
 چنان بیرون آید چنانکه از او پرسید چنان در خانه در آید و در شو و از آن خانه فقر و حزن و گرفتاری علیه السلام  
 من استعظم من نعمة فاحصه و قلبه معلق بالمسجد كما كنا احب اليه القدر هر که بیدار شود و از خواب صبح  
 در آید و دل در مسجد آویخته باشد چنانستی که زنده داشته باشد شب قدر او فی روایتی من استعظم و هم المسجد  
 و گفت علیه السلام امیر المؤمنین علی رضی الله عنه یا احب الی من المسجد فانه من كرم المسجد لم يخرج  
 حلالا ای برادر من لازم گیر مسجد بدرستی هر که لازم گرفت مسجد اخلا بازرگند و گفت علیه السلام  
 هر که پیش از نماز در مسجد در آید و بعد از نماز بیرون آید و بشتی باشد و گفت علیه السلام و دخل المسجد مع  
 المؤمنین حجة من رضى الله المتقين یعنی هر که در مسجد با مسلمانان بیرون آید اگر در منافقان و گفت  
 علیه السلام چنان مؤمن بآنکه نماز نشنود شیطان گوید شاید برنج و چون برنج و شیطان گوید شاید که در  
 خانه نماز کند و چون از خانه بیرون آید گوید شاید که در کاری دیگر مشغول شود و چون در مسجد در آید گوید  
 آه ای روزی که گشتی پشت من و نا امید کردی مرا از خود و گفت علیه السلام بهترین بقیع است  
 و بهترین بقیع باز است و فاضلترین نماز کنندگان آنست که پیش از نماز در مسجد در آید و بعد از  
 نماز بیرون آید و گفت علیه السلام احب حج المؤمنین من المسجد ای ملک من السما و ارضی الله  
 استألف العبد لله فاك ما تقدم من حج منك یعنی چون بیرون آید از مسجد فرشته نداند  
 از آسمان آید و خدای از هر کار را بدرستی بیاورد و خدا تعالی را تر از آنچه کرده بود و گمان آن شیطان  
 و گفت هر که بآنکه نماز نشنود و وضو نکند و جانب مسجد او نشود و حق تعالی بفراید مرده فرشته را تا بر آید  
 او بهشت هر گاه صدگان فقر و هر ده صدگان خانه و هر خانه صدگان غن و هر غن صدگان مخت  
 و بهر تنی در آن بر هر فرشته باشد از حور العین پیش هر حوری صدگان و صفت بر بایستی  
 باشد بهشت هر صفتی سیوه باشد از سیوه است و گفت علیه السلام هر که اگر ای تابستان مرا  
 نشان از فقر من مسجد باز ندارد حق تعالی او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و در بهشت



مسجد اهل بیت شریف که اهل بیت را خراب ساخته اند ایشان را خراب کن آن بزرگ گفت  
 ای مسجد در تو عمارت نو و نقشهای خوب بودی ای مرغوب انداز که بخاور خراب بیگونی گفت ای  
 شیخ دیوار را منهدم دارم فاما میان خرابیم هر کسی در خانه نماز گزارد و درین بنی آید آن بزرگ با داد  
 پیش آن بیهکایت کرد هر سه در مسجد حاضر شدن گرفتند چون شب شد آن بزرگ می شنید  
 که او را آید اهل بیت را و این دید که چنانچه آبادان کرده مرا قوله تعالی **إِنَّمَا أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ مَّسْجِدٌ**  
 زهی شرف اینجا که هفتاد و سهوی حضرت غررت ساجد از ایشان خواند که جای سجده  
 ساجد است ای مقام عباد الله چند چیز به وضاحت و در هر یک تعظیمی  
 است قرآن کلام الله محمد رسول الله که به بیت الله شتر تا قد الله مومن محمد رسول  
 او عرض الله و منزلت ساجد الله بر قرآن کار کن در رسول متابعت کن و کعبه زیارت  
 کن و شتر را با کن مومن اخذت کن دل او را دست کن در منزلت سجده کن **فَوَلِّصَلَاةً**  
**مِّنَ الْمَنِّ بِاللَّهِ عَمَلَتْ سَجْدَةً كَمَنْ هَرَا اِيْمَانٍ** آورده باشد سجده تعالی که هر چه کافری مسجد  
 نخواهد ایمان آید آبادانی مسجد برست کسی اگر در مسجد غیبت است او را کمال ایمان نیست  
 ز منی که رسول گفت علیه السلام **لَا صَلَوةَ لِمَنْ هَرَا الْمَسْجِدَ لَا فِي الْمَسْجِدِ نَزَا بِاَكْبَلِ ثَوَابِ حَاصِلِ**  
**يَا يَكْمُرُ سَجْدَةً** گفت **لَا فِي الْمَسْجِدِ نَزَا بِاَكْبَلِ ثَوَابِ حَاصِلِ** سجده هر تنی است شریف که خواجہ عالم صلی الله علیه  
 و سلم در حالت محبت دست برت در گردن علی کرده دست چپ در گردن عبد الله عباس و در مسجد  
 حاضر شده **مَنْ اَمِنَ بِاللَّهِ** هر که بر خدا تعالی ایمان آورده باشد بر آید و مومنی مسجد خواهد هر که  
 خدا تعالی را دوست دارد هرگز به بیاد او را نیز دوست دارد قوله تعالی **وَاللَّهُمَّ لَا تَزِلَّ اِيْمَانُ** آورده باشد  
 سجده او روز قیامت که روز قیامت را روز آخر خواند که بعد از آن نه شریف باشد نه روز دلی چه روز قیامت  
**كَانَ مَقْدَارُهُ حَسْبَيْنِ الْقِسْمَيْنِ** و از سی و پنجاه هزار سال باشد بر بکار روز نماید و  
 بر نیکی کار نماید که وقت نماز نماید پس سبکیه روز قیامت ایمان او ساجد اعموار که او را در  
 روز صبح خواهند برید که جز در مسجد حاضر نشدی چون عبد الله بن عباس می پرسید ساجد آمدن یک  
 دشتی از رسول پرسیدند **مَنْ عَمِلَ اللَّهُ قَالَ مَنْ وَاطَّعَ الْعِبَادَةَ فِي بَيْتِ اللَّهِ** قوله تعالی  
 و اقام صلوة ساجد اعموار کسی را که مومن مصلی باشد اگر مومن باشد نماز گزارد او را با آنها

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع





و هر اس بود و نشان این و ایشان اولیای خدا باشند که ایشان را نبوی هم گفتند یا رسول الله این  
 دم کیان باشند گفت **لَمَّا جَاءَنَ فِي اللَّهِ** و گفت رسول الله صلعم ستوارترین دست آید و ایشان  
 دوستی و دشمنی برای خداست و حق تعالی مقرر عیسی علیه السلام وحی فرستاد که اگر همه عبادت اهل آسمان  
 و زمین بجا آری و در میان دوستی و دشمنی برای خدا باشند همه سودت کنند این هنگام رحمة الله علیه و  
 مردن میگفت بار خدا یاد اونی که در آنوقت که معصیت میکند اهل طاعت مراد دست میدهند شتم اهل طاعت  
 آن معصیت کن و مجاهد گوید چون نشان خدا نیایی باید که خدایت کنند نشان خجانی بنده یا بجز برگ از  
 وخت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گوید و دوستان و برادران گیرید که اهل طاعت گوید **فَاللَّهُ مَعَ الشَّاقِينَ**  
 و کلامی صدق حق محمد و عبد الله بن عمر گوید رضی الله عنه بخدا اگر روز در دارم و شب بقیام گیرم و تمام  
 نفع کنم چون میرم اگر مراد اهل دوستی اهل طاعت خدا می باشد و دشمنی اهل معصیت نباشد آن مرا  
 بخیر می کارناید و سود ندارد و امام حسن عسکری رضی الله عنه گفت بریدن از فاسق قریبی است و در خبر مالک  
 بداند که ایوست و دوستی برای خدا می آید آن باشد که در طمع دینی باشد دنیاوی چنانچه بر سر است و  
 فاما اگر از آن علم و ادب قصود مال بجاء باشد این بخل بنود و هم دوستی در دیرستان یاد و فریاد و در  
 یا طاعت که باشد آن برای خدا نبود و اگر معلم شاگرد را برای طمع دنیاوی دوست ندارد و جای خدا  
 نبود فاما اگر سبب دنیا و طلب شهرت او را دوست دارد و برای خدا باشد و اگر زاهدی را انگری را  
 دوست میدارد سبب آنکه او را نفع دهد و از غایت خاطر در طاعت مشغول میباشد این دوستی هم برای  
 خداست تعالی باشد زیرا که دوست دارد سبب آنکه او را زبانی باشد و دست و پا و فرزند آیت او را دعا کند و نه  
 نیکی است فاما بزرگتر مرتبه و عظیم تر درجه آنست که کسی را دوست گذاردی ترا طمع دینی و طمع دنیاوی بلکه  
 بدان سبب دوست داری که مطیع خدمت و آفریده و ستاین دوستی خدا باشد و ثواب بدین سال  
 شود و بداند که اے سو من چنانچه دوستی برای خدا می باشد دشمنی هم برای خدا باشد  
 چنانچه رسول علیه السلام فرمود **كَيْفَ كُنتُمْ بِالْحُبِّ فِي اللَّهِ وَبِالْبُغْضِ**  
**فِي اللَّهِ** میکان را برای خداست تعالی دوست دارد و بدان حاجت آنچه  
 کفار و منافق را بر اے خدا دشمن دارد و هر که کسی را دوست دارد  
 دوست دیرا دوست دارد و دشمنی را دشمنی دارد

بی خبر  
 از شوق  
 که در آن  
 بجا

دوستی  
 دوستی  
 دوستی  
 دوستی

عوارض



واور اگر مسلمانی فاسق باشد برای اسلام او دوست دارد و از بیعتش دور و از دشمنی او در میان دوستی  
 و دشمنی جمع کن از دشمنی که از آن بد و بدست بر آید حرب دشمنی فریضه است و معامله با ایشان دشمنی و نیند  
 گرفت و بر آید فرستونی نیز فریضه است و معامله با ایشان نیست که ایشان را حقیر دارد و اگر ام نکند و راه بر  
 ایشان در رفتن تنگ گیرد فاسق است با ایشان از غایت که دوست بدیدم تحريم قوله تعالى ولا  
 تجدوا محاباة منكم بالله و باليوم الآخر و ان من نجاه الله و رسول  
 عليه السلام فهو بر که بخدا و حق تعالی و بعبادت ایمان دارد و دشمنان خدا تعالی دوست نباشد  
 اما ایشان را اعتماد کردن و در ولایت عمل در ستادن و بر مسلمانان تسلط کردن استحقاق بر  
 مسلمانی باشد و از عجله که بر یهود و سحر متبع که خلق را بدعت دعوت کند انهارد دشمنی  
 یهودی بهم همست و بر اسلام نکند و سخن با وی نکند و سلام و بر اجواب نداند اگر بدعت دعوت  
 نماید و ملت چهارم بعضیتی که در آن هیچ خلق باشد چون ظلم و کجایی و بدعت و سحر کردن  
 و شر و عیبت کردن ازین قوم امر من نکند و دوستی ایشان بجایت مکروه است پنج کس که شراب  
 و سحر و منق و کذب و از وی کسی ازین نبوده کار وی ستم است بلطف من کند اگر قبول کند نیکو والا  
 امر من باید کرد و جواب سلام نباید داد و لعنت نباید کرد و شراب خورد و رسول م و بر احد و  
 یکی او لعنت کرد رسول علیه السلام او را منع کرد از نزد تعالی را مومنان از دوست گرفتن کافران  
 منع کرد و است چنانچه گفت قوله تعالی لا تجدوا محاباة منكم بالله و باليوم الآخر و ان من نجاه الله و رسول  
 و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقية و حیذوا بحبل الله  
 لقوله و الی الله المصیر بعضی از گروه یگان و ستمیها میزدند بدیناگر دیدگان و از اند  
 ایشان باز نیند و نزد تعالی بدین آیت آن جرم کرد و گفت گیرند مومنان کافران را بدوستی و بخوبند  
 از ایشان بایستی و هر که چنین کند از رضای خداوند تعالی بر وی هیچ چیزی نباشد و کبر او را از حق  
 از خود تعالی هیچ قدر و قدر نباشد مگر آنکه از شر ایشان پرهیزند و خداوند تعالی شمار آنها را خود سیر سازد  
 میفرماید که از من بجز این باشد و الیه المصیر بدینیکه باز گشت شمارست چون آیه نازل شد مومنان از  
 کافران بزدند فاما در مومنان صمیمه ایشان بقایا دوستی ایشان بود که از خود تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی  
 قل ان تتقوا اما فی صدورهم او تبدوا بعلم الله و یعلم ما فی السموات و الارض

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

ناممکن بود باید یکدیگر سواقت و ظاهر و باطن رعایت کنند و در وقت طعام خوردن بر یک  
 سفره جمع شوند تا بظاهر تفرق نباشند و اثر برکت جمیع ظاهر و باطن برات کند و باید یکدیگر  
 بحسب صفاتند گانه گشتند و غل و غش در خاطر مجال ندهند و اگر وقتی که در تن  
 از یکی بنظر دیگر می رسد اول آنرا از اهل گروانند و بر یا و نفاق با او زندگانی نکنند چه هر  
 صحبت که بنا بر آن بر نفاق و نه بر وفای پیچ خیزند و با نخل ابو محمد رویم رحمة الله علیه گفته است  
 لا یزال الصوفیة یخیر ما تناقوا فاذا اصابهم اهلکوا اشادات بدین معنی است  
 چه مراد از تناق درین موضع بر کندن بیخ مخالفت و که درت است از باطن یکدیگر تنقیه  
 صدور و تصفیه قلوب از غل و غش و بواسطه انصاف انصاف هر گاه که بظاهر یکدیگر  
 تصالح و توافق نمایند و باطنشان بر غل و غش یکدیگر منطوی باشند نیز ایشان با یس و وفساد و  
 بزرگ متوقع و اگر چنانستی از یکی صادر شود و باید که بر آن وقوف و اصرار نمایند و زود با استغفار از  
 بزرگ کنند و نشاید که محضی علیه زد و استغفار کنند چه درین باب عید و ارد و پیوسته و آن  
 که بظاهر و باطن یکدیگر متفق و متقابل باشند و از جمله که درات با پایه خلق خصوصاً باید یکدیگر  
 صفائی و محروم و با بهشت موحل و رقی ایشان محمل گردد و دعو دیگران نقد ایشان بشود  
 و این معنی که و نور عمامانی صدور هم من غل اخوانا علی سر و متقابلین و صفت حال  
 ایشان گردد و چگونه شاید که در دل صوفی و فقیر بحال غل و غش بود و حال آنست که عباد  
 آن محبت و نیاز است و ایشان تبرک دنیا و صرف همت از انکسارت بدان مخصوص و ممتاز و بعد  
 از استغفار است که طعامی در میان آورند بر مثال قاومی که از سفر رجوع کند چه جانی  
 بواسطه جنایت و خروج از دایره حضور و جمیع بیرون آمده باشد و بسفر تفرقه و غیبت  
 رفته پس چون دیگر باره با دایره حضور و جمیع رجوع کند حق القیوم باید که طعامی بر پیشانی

وصوفیان آنرا خواست خوانند و شرط آنست که چون کسی بنفس ظاهر شود با وی بدل  
مقابل کند تا اثر خلعت بنفس نبودل منقطع گردد و پس بنا برین جانی و مجنی علیه هر دو در  
جنایت داخل باشند از بهر آنکه اگر مجنی علیه بدل با نفس جانی مقابل کردی خلعت صفت  
نفسانی نبور صفت قلبی بر خاستی و وحشت و کدورت در خاطر نشستی و صوفی حقیقی آنست  
که دائم در تصفیه دل کوشد و نگذارد که اثر کدورت در او قرار گیرد و قنای الهی در حال الفضله  
**فصل ششم در بیان خلوت شک نیست که خلوت داشتن بر طریقه که در**  
**صوفیانست مدعی محمد گشت از جمله مستحکات ایشان چه در روزگار رسول علیه السلام**  
 جز صحبت سنت نبوده است و فضیلت آن بر دیگر فضائل راجع آمده و نیز جهت صحابه  
 را بصحبت نسبت کرده اند نه بوصفی دیگر هیچ وصف ایشانرا و رای صحبت رسول صلی  
 الله علیه و سلم بود بسبب آنکه نفوس ایشان از برکت شکوه بنوت بصفت طمانیت موصوف  
 بود و از پر تو نور عصمت بنز اهت و طهارت مخوف و مقلوب از محبت دنیا که منشا کدورت  
 و شقاق و لفاق است بشباهه جمال یقین خالی و بتسللی و محبت الهی و دوا و وصفاء  
 و فایا که دیگر طامع و متمسک لاجرم ملازمت صحبت ایشان را از همه چیزها فاضلتر بود و از جمله  
 عبادات کاملتر بعد از آن چون آفتاب رسالت بحجاب غیب ستواری شد نفوس اصحاب  
 از قید طمانیت اندک اندک در حرکت آمدند و خلاف و جدال و اختلاف آرا پیدا شد و بهشت  
 روزگار بجای رسید که صحبت منقش و مهرب غنچه گشت و خلوت مرغوب و محبوب شد  
 و طالبان حق از بهر سلامت دین صوامع و خلوت اختیار کردند چنانکه رسیدن انظار  
 جنید رحمه الله گفته است که من ادادان یسلم دینه و یستر لیم بدنه و قلبه فلیعلم  
 الناس فان هذا زمان وحشة و العاقد من احتاد فیه الخلو و هر چند خلوت را

۴۱  
 و گفتند از ترس خدا تعالی مرا و است بخت در حکایت آمده است که در لغت و نیز در لغت بود و از زبان خود  
 گفت و شنود و شنیدن گفت خاموش باش ای دوزخی و گفت اگر من دوزخی ام ترا طلاق بدهد و بر طلبا  
 رفت و پرسید از آن سکه هر کسی در ماند از امام ابو یوسف قاضی حمزه علیه السلام پرسید امام ابو یوسف گفت  
 ای مرد وقتی بر حرام قمار شده و از ترس خدا تعالی باز مانده گفت آری بیا در تنجیان بود که از  
 بر زن مسایه مدتی نظر دهم شبی آن زن خود را بیار است و بر من خلا آمد و ترس خدا تعالی رسول  
 انکار کرد و دست از وی برداشتم و توبه کردم امام ابو یوسف هم گفت برو که توبه شستی هستی و بر زن تو طلاق  
 نیت داده است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و اما من تخاف مقام ربی و هکلی النفس  
 علی الهوی فان الجنة هی الکأوی سلیمان بن یسار که روایت باطل بود از منی غرضش را  
 بر روی و من کرد از وی گریخت آن شب من ترسیدم صدیق علیه السلام را بخواب دیدم گفت ای  
 سپینا مبر خدا ای چه کاری بزرگ کرده که از اینجا گریختی گفت تو هم آن کار کردی که من میگویم که من  
 مرغی گوید نصایب بر کینک مسایه عاشق شد روزی که در کینک او بخت گفت ای جوان من نیز غلام  
 تو ام غلام از خدا تعالی تیرسم قصاب گفت تو ترسی من چرا ترسم توبه کردی که آن قصاب بدست  
 شد و آنتابگم شد که آنکه رسول علیه السلام آنرا انداخته و بر سالت فرستاده بود و در و ملاقات کردند  
 نیز مانده بود و گفت بیا دعا کنیم خدا تعالی بری فرستد تا بسایه آن بیوم قصاب گفت من لایق آن نیستم  
 تو دعا کن تا من این کنم چنان کردند و بر آمد و بر سر ایشان سایه کرد و چون از یکدیگر جدا شدند بر سر قصاب  
 رفت و خود دعا گفت این امر برای تو بود حال خود چگونه کار کرده گفت من چه کاری کرده ام الا سخن آن  
 کینک که تو کردی که در آن وقت هم از من جدا افتد و خود را بدین بود بر جوانی خردین خرافت مکی جوانی  
 آن عورت گفت درون خانه من بیایا نیکوترین خرافه بودیم چون عورت درون رفت جوان  
 دست را و بخت لب بلب و نهاد عورت گفت ای جوان از در که قیامت تیرس من دست از من  
 که آنجا ترا خواهند گرفت جوان دست از کوتاه کرد آن عورت گریه کنان بر رسول صلوات  
 بر رسول الله علیه السلام بیکه سخت ترست بر من آن رسول گفت گناه تو چیست گفت یا رسول الله من  
 با لب من سید است رسول گفت تو بکن تا خدا تعالی ترا با هم از میان منین عمر رضی الله عنه  
 چرا خود را جدا کردی گفت ای عمر رسولی دیندار رسولی قیامت آسان ترست رسول



گفت در البتہ گفت بتم یک پیر بن علیہ السلام گفت آن کدامت گفت در خدا سے تمہارے  
اگر صد ہزار در بند سے اومی بنید خواجہ لغزہ زودوار اور اختر خواند و توبہ کرد و مبلغی مال و  
خدا و جامہ اور اواد و باز کرد و سپید یافت و از داد کہ ماہر دور و خوشبختیم و از ہر دو خوشبختیم  
از زمانہ زود تعالیٰ بنی کردہ است چنانچہ در کلام مجید و فرقان حمید میفرماید و رضایل عبد اکبر  
و الذین لا یذنبون مع اللہ الہا آخر و لا یقتلون النفس الہی حرم اللہ الا بالحق و لا  
یزنون و من یفعل ذلک ینکح انا ما یصاعفک العذاب یوم القیمہ و یخلف  
فینہ مہمہا کا یعنی نیکو گان من آمانند کہ نخوانند و مذمت با خدا سے تعالیٰ خدا سے  
دیگر و نکشت نفس را آنکہ حرام کردہ است خدا تعالیٰ مگر سبقت و نکشتند زنا و ہر کہ کند او را ملاقات  
کند گناہان ایضا عاف لہ العذاب و چونان باشد مرا و از عذاب روز قیامت و ہمیشہ باشد  
در و با خواری توہ تعالیٰ و الذین لا یدعون مع الہا آخر نیکو گان رحمان آمانند کہ با خدا  
تعالیٰ خدا ہی دیگر نخوانند ازین بشارت است مومنان را کہ ہر مومنی بدین اصفاقت مخصوص  
ست کہ بیچ مومنی و خدا گفت و گو نید مگر کافران مومنان در دنیا نیز کیے  
دانند و در گور نیز کیے دانند و در دوزخ نیز کیے خوانند عاشقی ہرادر گور سوال کرد و نہ من ربک  
گفت من بخانہ بدل کردہ ام نہ دست عمر را پر سید ند گفت بی من استجہ کم شیخ با زیر سر  
پر سید ند گفت کیفیت من از خدا ہی من پر سید گفتند خدا تیو کمیت گفت مقام شما کجا است  
گفتند و نہ را سالہ را گفت دو ہزار سالہ راہ فرود بیاید اورا فراموش نکردید من کہ دو گز زمین  
فرود آمدم چگونہ فراموش تھا ہم کہ دواز من و در شویید نباید کہ آتش اشتیاق لہ من شمارا  
بموزد فرمان رسید ای فرشتگان از نزدیک بویزد کہ اسوختہ اشتیاق ماست و در شویید  
هو عبدی و اکابرہ علی حبیبی و لا یخلفک و بندہ اور دوزخ مالک پر سید من الہک  
بندہ گوید الہی الہ خاصہ مالک گوید نامش حبیب گوید ہوا الرحمن الرحیم فرمان شومای مالک  
اور اگر از ہر عیبی و انالہ و انارہم ہم نیست لا یدعون مع اللہ الہا آخر فی الذین  
و فی القبر فی الخضر فی العذاب در دنیا کیش دان و در گور کیش خان و در دوزخ کیش  
شناس قول تعالیٰ و لا تقبلوا النفس الہی حرم اللہ الا بالحق

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع



و دفع هر روز ندا شود ای ای دفع بر ایند که این فلان بن فلانست که در دنیا زنا کرده است بر کمال  
 دفع مجرای او نیست گفت قوله رسول تصدق تصدق فاکشفه لعلی لا یعلم بشئاله و ما یفتق  
 بکینه ششم زیر پایش مردی باشد که صدقه پنهان بخان بد که نداند چپ او بی نفقه اندر دست  
 فاکشفه با پوشیدن آن صدقه بعضی محدثان گویند که مراد ازین است که پنهان آن بخش او بد که  
 و ظاهر شدن او را شرم آید و قیاس شده باشد و مستحق باشد و بعضی ظاهر معنی گرفته اند که پنهان در  
 صدقه را بر کرم و خواه تصدق باشد و خواه غیر تصدق باید که پنهان صدقه پنهان و بد که لا یعلم بشئاله  
 ای لا یعلم من کان تصدق یعنی پنهان پنهان و بد که کسی دست چپ او باشد او را از او ان  
 بدست دست خبر نباشد بداند که از من صدقه و او ان فاضل است خاصه که پنهان او ان و گفت علیه  
 السلام من تصدق بصدقه بالحق کانت له اما تار من الثانی یعنی هر که صدقه پنهان  
 و بد باشد آن صدقه مراد از آنست مان در تغییر این آیه یعنی گفته اند فلا تعلم نفس ما تخفی هم  
 من قرأه عن خیر ما کما کما لا یعلمون ای بیا تخفون للصدقه هر آنچه چون صدقه نه  
 و بد خجای آن پنهان باشد قوله تعالی ان تبدوا الصدقات فنعلمها و ان تخفوها  
 و نلوقها الفضا که در حدیث دیگر و اگر شما پدید دهید صدقه پس آن نیست و اگر پنهان کنید  
 و فقیر از بد پدید پس آن بهتر است مراد از فقیر آنان بدین دست و یکم عنکم من سبنا که  
 رسول علیه السلام فرمود صدقه پنهان بخان نیست گروانند آنان اگر آتش بپا کرد گفت رسول  
 علیه السلام صدقه البیض یعنی غصب البیض یعنی صدقه پنهان نباشد غضب پروردگار را  
 و گفت رسول صلعم که پنهان بود که صدقه پنهانی که صدقه هزار در صدقه داده باشد آشکارا  
 و گفت علیه السلام صدقه البیض که من کوزة الجنة یعنی صدقه پنهان گنج گشت از گنج  
 بدست مردی رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله کدرم دارم چگونه دهم گفت اگر مرا خبر  
 نمیکردی و سب که بدتر از این بودم و گفت رسول صلعم هر که نفقه کند یک درم پنهان بد را چند  
 چنانستی که نفقه کرده باشد صدقه هزار درم و گفت علیه السلام که فردای قیامت بنده اسوی دفع بزند  
 یک درم که او پنهان صدقه داده باشد باید و او را که بدست برود و گفت رسول علیه السلام ربنی  
 اسر ایل مردی بود که هزار درم پدید صدقه داده بود و یک درم پنهان آن یک درم پنهان

۴  
 سنه  
 سنه  
 سنه



چنان که اسوده پشت و این هزار درم او اسودند پشت شاید که در آن ریا باشد ازین دعا ای بسو و نکر  
اگر شب نهد نهان پید او راه او نفع میکند قول غرض و علی و الذین یستقیون اموالهم باللیل  
و النهار با بر سر آنکه نیکه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف الا ینکسب نیکه نفع کند مالهای خود را  
و در شب و روز پید او نهان پس ایشان بهشت نزد ایشان نزدیک بود و اگر ایشان نباشند مرثیه را از هر  
روز از این چنین شوند بداند صدق و اوان نهان آشکارا و اوست و در غمی نهان فاضلتر بر آشکارا  
باشد و وقتی آشکارا فاضلتر است از نهان اگر از ریا و ستمت دور باشد و یا از غیرت ظالم تر است  
آنچه نهان اوست فاضلتر باشد که در آن ریا باشد و اگر خواهد که دیگر از ترغیب شود آشکارا و اوان  
اولی تر باشد در خبر است چون ساسیله در مجلس سوال کند هر که بشنید سستی کند و سوال  
او را اجابت کند همان مقدار ثواب او را باشد و همان مقدار دیگر از او نزول این  
آیت و حق صدیق است یعنی الصدقة که او را چهار هزار درم بود هزار در شب و هزار  
در روز و هزار نهان و هزار آشکارا و حق تملک بر چهار احوال ایداد کرده و از بیم  
آنچه و غمسم او را این گردانید شب یکا بر روز مقدم یاد کرد که شب اصل است و در تبع اوست  
و از روز پوشیده تر است و سر را مقدم و پشت بر آشکارا که صدقه سر فضل است بر صدقه آشکارا  
قولاً فلا خوف علیهم و من یأثم یأثمنا فی الدنیا و الآخرة و در دنیا از خوف مزدور و عقوبتی  
از خوف حساب و عقاب و لا هم یخزونی فی الدنیا و الآخرة و در دنیا از اندوه نگاهدار و در آخرت  
از اندوه عذاب بعضی سلف بهم را در گروهی بستند و در خانه فقیری انداختند و یا زیر سدا  
میداشتند و یا بیگیمان در کنار او می انداختند و یا بدست نامتیا بغیر کلام میدادند چنانچه او  
ندانستی که کی داده است و صدقه و اوان در سجده دست چنانچه در فتاوی نواز ل گفته است که سوا  
باشد که او دن صدقه در سجده که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد و سایل از او  
سوال میکرد و امیر المؤمنین در رکوع رفته بود دست دراز کرد و سایل را آتش زد و سایل  
آن آتش را در دست مبارک او برد و در دست حضرت عزت بنده خود را بست و در خواص در نماز  
فرستاد و یوقون الزکوة و هم را کفون فاما اگر کسی در صف اول یا میان باشد و سایل در  
صف آخر باشد و از او آواز کند برای اوان سده چنانچه سایل برگردن مردمان سواد

سنت  
چهار  
سجده  
نیم  
سجده  
نیم  
سجده  
نیم  
سجده  
نیم

میشود و معلوم است که ال سکینه آنجا سجده دادن کرده است و آنکه روایت کند بزه سجده زشت  
 که پیغمبر علیه السلام در سجده بودی سالیان سوال میکردند پیغمبر علیه السلام سید اوس و ازبایرا  
 سید اندی و در صحیح ابی داود مذکور است روایت میکند ابن مسعود رضی که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 در سجده شسته بود دست قبله پشت داده و روی سیاربان کرده و دست را از سر فرو آورده و  
 کلاه صوف بر سر داشته که سایل درآمد و گفت یا رسول الله میخواهم که دختر خود را بختی بدهم  
 و به طعام دارم امیر المومنین علیه رضی الله عنه است و و شب و گفت یا رسول الله شما چه  
 میدوید؟ لا اله الا الله می آید و فرمود اللهم سنی عبد الرحمن عوف گفت که الله بن منی علی گفت اوب  
 سنی قوله و سئل ذکر الله حکایا کما ذکره فها صحت عنکما که ستم سکینه زیر سایه عرش بود و  
 با سجد که یاد کند خدا را و در خلا و آب از دو چشم او برود و بداند که ایمنی که گفتن بهترین عباد و نماز است  
 و از یاد هرست خواه در دل خواه از زبان خواه که خواه آیه که خواسته که خواه که خواه بر بیلو  
 که هر حالتی که باشی از یاد خدا خالی مباش که گفته اند خراست آند که درو یا د او نیست و گنگ  
 است آن زبان که در یاد او نیست و در حاله ذکر گریستن سعادت بی بزرگ است و روایت میکند  
 انس بن مالک رضی الله عنه که در روی پیغمبر علیه السلام بالاسی که عوفات سوار شده و من سجد  
 او بودم و دو گانه نماز کرد و سبقت قبله شد و کلمه لا اله الا الله بر زبان میراند و از هر دو چشم  
 مبارک آب میدوید و چنانچه از محاسن مبارک او آب گرفت و بر سینه و بر بازو مبارک او ریخت  
 و از آنجا بر زمین میرسید از دیدن گریه او مرا نیز گریه کشاد و بعد از ساعتی خاموش شد و طرف  
 من دید فرمود یا انس چشم تو نرمی بمن گفت یا رسول الله از دیدن گریه شما گریه کشاد فرمود و یا انس  
 طوبی لمن تحرك لسانه يذكر الله فاصحت عنکما که ستم سکینه که در حال ذکر از شوق آید چنانچه  
 مصطفی فرمود یا از خوف یا از شوق آید و وقتی صدیق رضی الله عنه در حال ذکر میگرفت سوال کردند که  
 گریه شما از سبب چیست فرمود از خوف او که این یاد مرا در آن درگاه قدری خواهد بود یا نه  
 از غفلت دل که یاد که زبان او در یاد باشد و دل او را از آن غفلت که رسول فرمود و یا انس  
 من ذکر الله بلسانهم و قلبهم فقال و یا از غفلت گریه آید که نام منجین حضرت باک  
 زبان چگونه رود و سمنون از عمره علیه السلام پرسیدند چرا خدا را یاد میکنی فرمود که از

روایت میکند ابن مسعود رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سجده شسته بود دست قبله پشت داده و روی سیاربان کرده و دست را از سر فرو آورده و کلاه صوف بر سر داشته که سایل درآمد و گفت یا رسول الله میخواهم که دختر خود را بختی بدهم و به طعام دارم امیر المومنین علیه رضی الله عنه است و و شب و گفت یا رسول الله شما چه میدوید؟ لا اله الا الله می آید و فرمود اللهم سنی عبد الرحمن عوف گفت که الله بن منی علی گفت اوب سنی قوله و سئل ذکر الله حکایا کما ذکره فها صحت عنکما که ستم سکینه زیر سایه عرش بود و با سجد که یاد کند خدا را و در خلا و آب از دو چشم او برود و بداند که ایمنی که گفتن بهترین عباد و نماز است و از یاد هرست خواه در دل خواه از زبان خواه که خواه آیه که خواسته که خواه که خواه بر بیلو که هر حالتی که باشی از یاد خدا خالی مباش که گفته اند خراست آند که درو یا د او نیست و گنگ است آن زبان که در یاد او نیست و در حاله ذکر گریستن سعادت بی بزرگ است و روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که در روی پیغمبر علیه السلام بالاسی که عوفات سوار شده و من سجد او بودم و دو گانه نماز کرد و سبقت قبله شد و کلمه لا اله الا الله بر زبان میراند و از هر دو چشم مبارک او آب میدوید و چنانچه از محاسن مبارک او آب گرفت و بر سینه و بر بازو مبارک او ریخت و از آنجا بر زمین میرسید از دیدن گریه او مرا نیز گریه کشاد و بعد از ساعتی خاموش شد و طرف من دید فرمود یا انس چشم تو نرمی بمن گفت یا رسول الله از دیدن گریه شما گریه کشاد فرمود و یا انس طوبی لمن تحرك لسانه يذكر الله فاصحت عنکما که ستم سکینه که در حال ذکر از شوق آید چنانچه مصطفی فرمود یا از خوف یا از شوق آید و وقتی صدیق رضی الله عنه در حال ذکر میگرفت سوال کردند که گریه شما از سبب چیست فرمود از خوف او که این یاد مرا در آن درگاه قدری خواهد بود یا نه از غفلت دل که یاد که زبان او در یاد باشد و دل او را از آن غفلت که رسول فرمود و یا انس من ذکر الله بلسانهم و قلبهم فقال و یا از غفلت گریه آید که نام منجین حضرت باک زبان چگونه رود و سمنون از عمره علیه السلام پرسیدند چرا خدا را یاد میکنی فرمود که از



آنها که بجان دل یا بسکینه جان دل خود بیاورند و شایسته میکنند + یکی از بزرگان مبراهیم را راجع  
 وید فقال یا معلم الحی انشد لی فقال الحی کله فی ذی فکله لا والله کله فی  
 حیه دنیا کفعا لله وایا کفر المجلس العاشر فی ذکر عذاب القبر وشارب الخمر  
 باج البشر وشارب الزور واکل الربو وناجیه وناجیه ومارک الجماعه و  
 فیه ذکر قصه یوسف بنی ص لیسلم الله الرحمن الرحیم عن علی المرتضی رضی عن حضرت  
 الرسول صلی الله علیه و آله انه قال سبعة نفر یجولون حولهم عن القبلة فی القبر فاذا  
 ولتوا اقبلهم فان کما یخذلوا هکذا ما قلت کما یجولون حولهم من هم یستولون الله فکما  
 شارب الخمر وشارب القبر وشارب الزور واکل الربو وناجیه وناجیه ومارک الجماعه و  
 الجماعه یسبغون ثوبهم فی اشیان از قبل بگردان وگردو گردی ایسان بجا ویدر  
 اگر ایسان بید بخنجر کمر بگشاید وشارب ان بابل باشد گفتند یا رسول الله کیانند ایشان گفت آشنایند  
 خمر ودرنده بفر وگویی دهنده دروغ وخورنده برودن ودروغه گفته وجمع کننده غله برای گزنی  
 ومارک جماعت وراوی اینچنین آن شاه مردانست مرد میدان میزبانی علی ابن ابیطالب رضی  
 الله عنه قال رسول الله صلعم فی یایه یا علی انت منی بنی فکله هارون منی  
 الا انه لا بنی بعدی قوله سبعة نفر یجولون حولهم عن القبلة فی القبر  
 بر آنکه ایمن عذاب گویست مرکا وراوی قضی فاستأثره که نگار ان باشند خنجر خنجر  
 فرمود و سئل عنهم بمن یلین عذابکم ایسان او باریک وگردو ودروغ ودروغ ودروغ  
 علیه السلام القبر وروضة من ریاض الجنة او حقه من حقه النبیان یعنی کور و  
 ست از غراری شست وایانده است از کندی ودروغ ودروغ ودروغ ودروغ ودروغ  
 صفت القبر گویند وآن بشکین گویست چون مرده او گردانند بر دوش لب گویا یکدیگر جمع کنند  
 استخوانهای مرده آدمی سازند واین بدترین عذابست در آنچه ما در فاطمه علی رضه کافله محمد  
 بود و پیغمبر علیه السلام شیراز ان ایشان دایگان گرفته او خورده بود و در کن را و بزرگ  
 شد چون او نقل کرد رسول علیه السلام بر این سبب که خود او را پوشانید و گردو  
 او غلطید و یک دست بر لب گردو دست دوم بر دوش گردو دست سومی بود و عبده

نویسنده

غیاثی

روسی

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده



یا رسول الله سبب آمدن بیا چه بود فرمود که شوق خلقه مع اهلکم برابران خود طاعت نداشت  
 از آن سبب گرفتار عذاب شده بود ایمن برابران زنده گانی نیکو کن و بنال کیسا چندین هزار  
 فرشته آیند و پیاپی بر و نماز گزار و انبیا کن گرفتار شده تا احوال تو چه باشد و علی بن ابی  
 طالب گفت من یا رسول الله در گورستان بزیارت رفته بودم پیغمبر علیه السلام مدین  
 کیسا گور لبیک کنان و دیدم و نزدیک آن گورستان رسیدم سوار یک خود سجده نهادم و بگویم  
 درازی کرد تا یک پاس گشت بعد سه سوار یک برداشت و شاد و شاد و آن گورستان سوار یک  
 گرفت و باز گشت و رسیدم آن گورستان که در آن گورستان گور دیدم و فرمود او را  
 عذاب سیر و دوزخ او را بدو فرمای که دایمی سفیع المذنبین من لبیک گفتیم او گفت فوجی تان  
 و بعضی تان و یمنی تان و کافری تان گفتی صدای حق قطرات اللیلان یعنی زیرین آتش و زیرین  
 آتش و ستمای من آتش و چپای من آتش و کفن من از نظران آتش شد است با دوزخ و من و میم  
 و دعا کردم حق تعالی شفاعت من قبول کرد و او را آمرزید گفتند یا رسول الله گناه او چه بود فرمود  
 کان لسانه فاحش یعنی زبان او فاحش گو بود گفتند یا رسول الله دعا کن تا حق تعالی عذاب  
 او بر بخت تو آسان کند خبر اسل در رسید گفت یا رسول الله حق تعالی مرا مت تره بدیده بود  
 ست هر که شب جمعه دو رکعت نماز بکند و در هر رکعتی بعد فاتحه آیه الکرسی بکند و از ازل تا  
 الارض ته بار خجاند حق تعالی او را از عذاب گور نهد و این نماز در کفایتی نمی نهد گور است  
 و در گور یکی عذاب کرم باشد که در وجود او می چسبند و رسول الله فرمود القابن بکات اللذیان  
 و فرمود علیه السلام اگر یک کرم از آن گور بکوه بوقیش فیش نندیش و خاکش شود گفتند  
 یا رسول الله از نشان چگونه خلاص باشد فرمود علیه السلام هر که هر روز صد مرتبه بگوید  
 اخلاص بخواند حق تعالی او را از عذاب گور و عذاب گران براند یکی از عذاب گور است  
 که حق تعالی کچه را سیخ کند و سوراخ چون سرخ شود و یا صورت او چون صورت خروک گردد  
 و در خبر است هر که پیش از امام رکوع و سجود کند حق تعالی او را در صورت خروک گرداند  
 و مانند این حدیث و شارق نیز اقاده است و یکی از علامات عذاب گور است که حق تعالی  
 روی مرده از قبیل بگرداند و این بلا خوف در بزرگان افتاده است در آنچه ائم الکوسین

خدیجه الکبریٰ ائمه است و فاطمه زهرا را گفت که برو به رسول اسلام من بسان الکلمه کن که یا رسول  
الله مادر من میگوید که چون من بپرسم روایا و اشارت بسیار که خود مرا گفتی است ای بی منطاطه  
درخت پذیرش بپای هر علیه السلام گفت بپای هر علیه السلام در گریشه و بر بی بی خدیجه آمد و از  
نمایق شفقت فرمود که ای خدیجه ای که هست من طلب کنی آن بهم بدهم  
باز فاطمه عرض نمود ای رسول گفت تا از بگت روا و دستار تو از خدایم که در خلاص بپرسم رسول فرمود  
مقدم وصیت دیگر کن گفت یا رسول الله چون مرا در گور نمی بماند و گور نمی بخش من کنی نماید  
که روی من از قبله بگرداند رسول علیه السلام در گریشه چون نقل کرد رسول و در گور درآمد  
خدیجه را دید که رهاست افتاده است رخسار و بسیار که رسول عز و شد و روی بی بی خدیجه در  
لباسی قدید گردانید باز بی بی خدیجه در رهاست افتاده رسول هم حیران ماند فرزان سید اصحاب  
استخوانی که رخساره زن دوست مادر اگر درسد که از تار است خفته باشد رسول علیه السلام شد  
شد شکر و ثنا حق تعالی گفت در خبر است چون نیکو کار را در گور نهند حق تعالی از کارهای نیک  
صورت خوب اجمال گرداند و سوسن او گرداند چنانچه از دیدن نور روی او شادی کند و در طلوی  
او مروراید باشد و دست بر آن زند سلسله یکسره و مروراید بریزد مرده جمل شد آن صورت  
گوید باکی نیست بیا تا مروراید را چنین برود و در چنین ششول شوند هنوز چند دانه بچیند که هنوز  
و در نزد یک او کیست باشد و سایرهای گزیده بود که بگفتوا لا اله الا الله و لا اله الا الله  
و هر که بدرگاه باشد از کار او با و صورت نشت آفرید و دانه های بزرگ و سیاه روی او  
و از روی بوی بد و گنده آید مرده گوید هر ای که ازین کی دفع خواهی شد آن صورت گوید من  
از تو جدا شدی نام که کار بد تو ایم هر ساعتی بنزد الهی و فرمود علیه السلام نیک بخت  
چنان که خوش آید که چون قیامت شود او از گور برنجیزد و حوران دوله ان و غلمان او گویند  
خداوند ایشان کجا اند فرمان شود برود و ایشان را بیاورد بیا بیند که بر گرد ایشان است  
شوند گویند آید دست خدای در بهشت در آید او گوید مرا همین جا بهشت است  
فرمان شود که در گردن او غسل نور بکنید و در بهشت آرید و او حجاب  
همینوز بهشت ندید دست چون بهشت را بیند این مقام را در آفرین

کردند. قوله فاذهبوا واثبتوا فیهما ثم یروید وبنگید وکاوید وگورایم ایشان را اینجا  
 بسیار که من میگویی منخین موتر عالم از آن گفت که آغاز اسلام بود و منافقان سخنان او را  
 استوار ننمودند و یا از برای ترسانیدن گفته باشند تا تو ترسی و ازین کار دست برداری  
 گفتند یا رسول الله پیش از وحی هم ترس داشتند و این و پاکیزه کردار رسیدند و دشمن دوست  
 ترا میمون میگفتند گویا ایشان کیانند قوله شارب الخمر برین صفت نفر شارب خمر را مقدم باد  
 کرد که آن ام الحجاب است و ام سهل باشد تا کام ببرد که مقدم آمد بدانکه اسی میمون خمر  
 خوردن و هرستی که باشد حرام است و رسول فرمود علیه السلام شارب الخمر کما ید  
 الوثن خورنده خمر همچون پرستنده بت است شمرت با و اسی میمون که نسبت تو به بت  
 پرستان شود و فرمود علیه السلام الخمر کدر الکفا و ام الحباب و ام  
 القوا حش و گفت جمیع شده است همه شر و یک خانه و قفل آن ناست و کلید آن می  
 و جمیع گرانیده همه چیز و یک خانه و قفل آن ناست و کلید آن و صفت و گفت علیه السلام  
 من شرب الخمر کفی الله سواد الوجه ساقط لسانه علی صلیه یستل عظمه عینه  
 و دما و غده علیه السلام ما من احب شرب الخمر فی الدنیا الا حبسه الله فی النار  
 الکثیر سبعه الا فی سنة و گفت علیه السلام چون میوه شراب خمر و سرگرد و در و قفالی بفرمای  
 و در میان اگر بگیرد از این میوه را و اینها و هزار فرشته و گوسفندش کنند و در و در و در و در و در  
 انگفتند و گفت علیه السلام هر که در دنیا خمر خورد و اسی قیامت بخورند او را شراب ملور کرد که گفته  
 کند خمر و دم هر که ایمان آورده باشد خد تعالی و در و قیامت نشیند او را بر آید که بر آن شراب خمر  
 شود و از اسلام هیچ سود ندارد و فرمود علیه السلام ما من احب شرب الخمر الا نسفی الله تعالی  
 له ینوم القیة من الخمر مثل ما شرب من الخمر و گفت هم هر که سلام کند بر شراب خمر ایضا  
 کند او را آنکه اگر در او را براند از خد تعالی امان علیا او را و فرمود علیه السلام الا من مات مسلم  
 عابا لک الموت و هو سکران کا دخل قبو و هو سکران و عابا من سکران و عابا  
 سکران و عابا من القیة و هو سکران فیتوقف بین یدای الله و هو سکران و عابا  
 من الوقف جهنم و هو سکران و سکران فی وسط جهنم سکران و گفت علیه السلام





۴

من الجنة الطاهر والمحمد كل الربا وقال عليه السلام من شرب الخمر في عمره قد جا من العيش  
ويجب على الله ان يبعث اليه النار وقال عليه السلام من بات سكر انا بات غمرا الشياطين وقال  
عليه السلام يخرج الخمر من قبره يوم القيمة فكنوا بين عتيد كافر توبه مقعدك في النار مريم  
اي بار در باب خمر نفس وعاويز وادوست وخواهي گفت كه هر چه از گندم و جو ميكنند اين زمين است  
و در صحيح مسلم بخاري نذكر است كه اين عمر و است كند كه امير المؤمنين عمر بن الخطاب غم بر بن بر بود  
گفت ايها الناس انه انزل حمة الجنة وهي حمة من الحنظل والتمر والعسل والحظوة والشعير  
الحنظل اخضر العقل و در صحيح مسلم بخاري و ابن ماجه و ترمذي و مسند امام مالك نذكر است روى  
ميكنند بيمان بن سبيح كه رسول خدا گفت بدستى از گندم خمر است و از ترميز و از زبيب  
خمر است و از شهد خمر است و در صحيح مسلم بخاري آمده است كه ابو موسى گفت پرسيدم از رسول خدا كه  
يا رسول الله ما دبرين و شراب يا نيم كيه نقى است و در آن شهدي اندازيم تا سخت ميشود  
و درم از جو و جو كسي اندازيم تا سخت ميشود چه فرمايى و خورون آن رسول خدا فرمود كل منكر  
سرايم كنهت هر چه بدستى آرد حرام است و هم در صحيح مسلم و بخاري نذكر است جابر گفت كه روى  
تبريد از ميثيان و دين پرسيد يا رسول الله ما از جو ارسى شديب مى اندازيم چه گوئى آنرا فطر  
در خورون آن مرد راست ميكند يا نه او گفت ميكند رسول خدا السلام فرمود كل مسكر حرام  
ان على الله عهد كل من شرب المسكر ان يسقيه من طينة الخبال قالوا يا رسول الله فما  
طينة الخبال قال هو اهل النار و عصارة اهل النار و شرح آثار زيرين گفته است الحسن  
خامن العقل اى عطاء و هم عند الاطلاع يعرف منها ماء العنب غلا و اشتد حتى ترق و  
تتبل و خلاف كه در شراب و ديكر است معروف مشهور است و فتوى بر قول امام محمد است كه اندك  
و بياي آن حرام است خورون و زعفران و در صحيح ابن ماجه نذكر است عن ابن عمر عن النبي  
صلى الله عليه و آله قال من مسكر قليله و كثيره حرام و عن ابى طالب الاشجري انه سمع النبي  
عليه السلام يقول ليس بين اناس من امتي يتقونه بغير اسمها راه احمد و ابو داود و  
المتفق و در مير السعادت است روى ميكنند و ابل بن محرز كه رسول فرمود و الله ليس بدواء  
لكنه داء يعنى الخمر و در مشارق الا نذكر است قال ابو موسى كل من شرب مسكر فهو حرام

در صحيح مسلم بخاري و ابن ماجه و ترمذي و مسند امام مالك نذكر است روى  
ميكنند بيمان بن سبيح كه رسول خدا گفت بدستى از گندم خمر است و از ترميز و از زبيب  
خمر است و از شهد خمر است و در صحيح مسلم بخاري آمده است كه ابو موسى گفت پرسيدم از رسول خدا كه  
يا رسول الله ما دبرين و شراب يا نيم كيه نقى است و در آن شهدي اندازيم تا سخت ميشود  
و درم از جو و جو كسي اندازيم تا سخت ميشود چه فرمايى و خورون آن رسول خدا فرمود كل منكر  
سرايم كنهت هر چه بدستى آرد حرام است و هم در صحيح مسلم و بخاري نذكر است جابر گفت كه روى  
تبريد از ميثيان و دين پرسيد يا رسول الله ما از جو ارسى شديب مى اندازيم چه گوئى آنرا فطر  
در خورون آن مرد راست ميكند يا نه او گفت ميكند رسول خدا السلام فرمود كل مسكر حرام  
ان على الله عهد كل من شرب المسكر ان يسقيه من طينة الخبال قالوا يا رسول الله فما  
طينة الخبال قال هو اهل النار و عصارة اهل النار و شرح آثار زيرين گفته است الحسن  
خامن العقل اى عطاء و هم عند الاطلاع يعرف منها ماء العنب غلا و اشتد حتى ترق و  
تتبل و خلاف كه در شراب و ديكر است معروف مشهور است و فتوى بر قول امام محمد است كه اندك  
و بياي آن حرام است خورون و زعفران و در صحيح ابن ماجه نذكر است عن ابن عمر عن النبي  
صلى الله عليه و آله قال من مسكر قليله و كثيره حرام و عن ابى طالب الاشجري انه سمع النبي  
عليه السلام يقول ليس بين اناس من امتي يتقونه بغير اسمها راه احمد و ابو داود و  
المتفق و در مير السعادت است روى ميكنند و ابل بن محرز كه رسول فرمود و الله ليس بدواء  
لكنه داء يعنى الخمر و در مشارق الا نذكر است قال ابو موسى كل من شرب مسكر فهو حرام



باب بیاض چون حرام ازین خوف کفر باشد چون این منعیان حکایت کردند که شیخ رضی الدین  
تفت شد و فرمود گویند این سخن چیزی خوانده باشد من در تفسیر امام فخر الدین رازی او بدو ام کرد  
و آن آورده است اکل البیض حرام گفت کتاب تنبیه بود بنده انمود و گفت نبویس و برین مگر  
بنده هم خبر است ایشان چند حدیثی ثبت از آن چیزی در مجلس شته شده قال علیه السلام  
الا عاصم قبل ما حکم الا عاصم یا رسول الله قال البیض البیض قال علیه السلام مسلم  
والکفری کاسلوا علی اکل البیض فانه اشرف منها قال علیه السلام البیض فی بلاد الهند  
یک هب منه القعل و یورث الشک الشیطانیة فمن اكله یذهب حیاء مؤمنه  
فرمود علیه السلام یا کم و انجنت فانها خمر الا عاصم بسیار ادا شد بود هم برین انصاف را تو دور سال  
مولانا صیار الدین عمر محمد سنائی حمه الله مذکور است بعضی از ملحدان میگویند و منستد اسکیت  
که رتن باول خود در ذریع ذریع بنگ خنده بود و بدان سبب که بسیار میکشید و پیش رسول علیه السلام  
بروند رسول علیه السلام ندوی سوال کرد که چه خبر است که میخوری گفت که هست گفت بسیار  
رتن بخدست مصطفی بود و مصطفی دید و درست کرد و فرمود که بخور که حال است این سخن اقرا منافقا  
ست استوار نباید کرد و گویند هاشم با پدر که یک از مناقب اولیاض است که هیچ مسکن  
روین او زنده است و من در مجرای قبیح اسدی رضه دیدم که مردی بر حضرت رسالت  
ماه آمد و برابر وی بنگ بود و بوی بد بر پیغامبر علیه السلام رسید رسول فرمود و برابر تو  
لکن بنگ است گفت آری پیغمبر علیه السلام فرمود چه میکنی آنرا گفت یا رسول الله خورم منستد بود  
اگر بوی از من آید یا کل البیض و کثیر لک البیض آن مرد بگریست و تو به کرد و اگر دوی چیزی  
نبودی امام محمد و امام شافعی و غیره هم الله حرام نمیگفتند و متاخران فتوی بحرامت منداوند آمد  
تفسیر قوله عز وجل لکن ذک عن الحسن و قل فیها الفرق کثیر و منافع للناس فی البیض البیض  
نفعها بسیار است زیرا محمد از خمر و قمار بگوید ای محمد از من هر دو بزرگ است و منفعتهاست هر دو  
البیض بزوان اندر بزرگ است از منفعتها ای ایشان نظم ذکر خمر و قمار میگوید که در دو باید کرد  
غزاف قال بهی که حرام با کافران سازد و سلاج باید و مال و خرنیه که در بر غارت یا این یعنی  
نفعه و خمر و قمار سبب بلیا مال است و سبب عداوت و باز ماندن از ذکر مولی و این





وکل مخاطرة تعار وان مخاطرة الصديق رض مع المشركين حين اتى رسول الله صلعم  
 زحف في الخطر وبعد الاجل كان قبل تحريم القمار ثم نسخ بعد تحريم القمار وانما رخص بعد تحريم  
 القمار اذا كان الخطر من جانب واحد ولتبرعه وانقضاهما الكبر من بينهما ولا فرق بين الكبر  
 ولا كبر لا في الشيء اذا كان اكثر كبر وقيل لا منقعة فيها بعد التحريم كما قال ابن عباس رض  
 مباهجهم بالله تعالى شيئا حتى نزع منه جميع فقهه وقيل المنقعة على وجهين دينية  
 ودنياوية فبعد التحريم لا تقع فيها من حديث لا يركن يحصل النفع الدائم والى على وجه التحريم  
 منقعة الحرام سمي نفعاً وقال ابن مسعود رض ان الله تعالى لم يجعل الشفاء كونه في الحرام عليه السلام  
 لا يطلعون منه الشفاء قوله ويا ايها البشر اذموا ما بينكم منكم كبر روى او را در گذار قبله كبر واند فرزند آدميان  
 بدانكه فروختن برده و در شريعت دوست فاما خداوندان تقوى خدا را ز کرده اند از ان سبب كه مراد بر رسول  
 آمد و گفت يا رسول الله من سجد اسمك لسودا روم فرمود بر وفا مسود اى بشركنى گفت يا رسول  
 الله ما معلوم شد فرمود بر و كان از سجد استانى و در ملى و كبر نفروشى كه التاجر مردى و التاجر  
 ما معنى يعنى سوداگر مردى و طب كس ملعون باشد بعضى گویند كس ملعون باشد كه فرزند ابي  
 خدا كند چنانچه رسول گفت م هر كه فرزندى از مادر خدا كند خداى او نكند خداى ايمان او نكند  
 فرزند ان او دوستان او و زقيات و عبد الله عباس رض گفت كه مراد بود و مسيله  
 سینه مضر رسول عليه السلام او دوست داشتى روزى آنروز كنيه را فروخت و پس ك آن  
 كنيه در خانه داشت خبر برنيا مبر عليه السلام بر دزد چون آنروز بر رسول عليه السلام آمد  
 رسول عازى اعراض كرد آنروز غره بنده و گفت يا رسول الله از من خطاى زاد كه از من عرض  
 كردى رسول عليه السلام فرمود كه هر كه خداى كند ميان كنيه و فرزند ان او من از ان بزارم آنروز  
 در خانه رفت و بيع را اقامت كرد و فرمود ع م هر كه جلب كنى كند خداى ايمانى فرشتگان هر كه  
 شغف كند بعضى گویند مراد از من خربت كه در خربت هر كه خراب فرود شد خود را بستم در  
 دوزخ و در دوزخ بعضى گویند كه بشتر نام خلاص بود كه كبر الباء و سكون اشين او را رسول  
 از او كرده بود و مراد او را فروخت چنانچه در باب اين وعيد فرمود و قوله فابدا الزوموم  
 كسكه روى او از قبله بگردند و گور گواهى در دوزخ دهند باشد بدانكه اسه سمن

گوایی دروغ دهند و اگر کسی متهم است و برنده است در دروغ رسول گفت علیه السلام هر که  
 خوابد که نزد وی دروغ نگوید و باید که گوایی بدو بدو دل او سیاه شود و روزی او برود و گوید  
 نزدی تنگ شود و فرمود علیه السلام من شهد بالزور فمستحق فی قینه خزیل یعنی هر که گوایی  
 دروغ دهد در گویش خود مردار بود بگوید صدیق خداوند گفت یا صدیق من مردار بودم که صورت او  
 در گویش بابت دروغ خشک شده بود صدیق فرمود نباشد مگر او گوایی دروغ دهند چون خصی که در نزد سحباب  
 بود و فرمود علیه السلام هر که گوایی دروغ دهد عرش بلرزد و تحت العرش بروی اجنت کنند و فرمود عا

ع  
 دروغ

ع  
 دروغ

ع  
 دروغ

ع  
 دروغ

من مؤمنین لیشهدوا الزور الا یعدیه الله عذابا شديدا لکسیه نیت کسی از مؤمنین که بدو  
 گوایی دروغ الا آنکه خدا تعالی عذاب کند او را روز قیامت عذابی سخت و بد آنکه ایمین گوایی دروغ  
 دادن بر وجهی است یکی آنکه مدعی قذف کند و او گوایی دروغ دهد و او خدا و این نیز موجب  
 عقوبت باشد رسول فرمود علیه السلام هر که رخصت کند گوایی دروغ تمام کارهای نیک آن گواه او  
 باشد و یا گوایی او را سبب گوایی او را ناسر کنند او کشته او بچنان است دینه همچین رسول  
 گفت علیه السلام یا گوایی او را که این دزد دست و دست او برانید این نیز بدست رسول فرمود  
 روز قیامت یکی را دزد دست بریده و در گردن او نیخته خشر کنند و منادی ندا کند که این آن دزد است  
 که گوایی دروغ داده است و دست یکی برانید دست و یا گوایی دهد که بان گوایی لکجه برود و گن  
 نیز ششت رسول گفت از هر یک که گوایی دروغ تلف شود هزار سال دروغ آن گواه سبب  
 کنند و یا گوایی دروغ دهد که این فلانست این رسول بدترین گوایی گفت و فرمود علیه السلام  
 هر که گوایی بر قبر کسی بر دروغ دهد چهل سال او را در عذاب کنند و هر که او را خوابد کند  
 بار در گردن گوانان خواهد شد قوله لا کل الی یوا و جهاد یکم روی او در گردن او قلبه

مگر بد نیست خورنده ربو است و بد آنکه ایمین را بستن حرمت چنانچه حق تعالی  
 گفت و احل الله المیتة و حکم الی یوا قوله تعالی لا تأکلوا مما

در رسول فرمود علیه السلام و خطبه یا ایها الناس اجتنبوا الربوا انما الربو الله تعالی  
 حکم علیکم کفر و فرمود علیه السلام دوست نداشتن بگویم  
 اهل دروغ و فرمود علیه السلام میان دروغ و میان سه نفر بد نیت مگر هر که مادر



[illegible]

البیع و ترمه که را در سال ۴ فرمود هر یک یک انق از بار باستانند چنان بود که در دوزخ صد هزار سال باشند و  
 انفق و اهل انقضای بر پهنید از نردن با علمک تعلقن ای تخون من النار هر که از دوزخ حبت فلاح یافت پس  
 اگر خواهی که از دوزخ نجات یابی دست زبانه بدار و این جیکه می کنی و کلا میفر و شنی حیلۀ شریفیت جایست  
 از عذاب یا خواران خلاص لیسه فاما عذابیکه برای کرحمان قدرت از آنچه جیکه خلاص یابی بر عمل  
 هم و منو و کلا یحسم کلا یحسم یعنی هر که در دنیا بر بندگان خدا رحمت کند و فراموشی قیامت خدا متعالی فر  
 او رحمت کند و در آسمان ششم چون کار او بالا رود و باز بر شوش نهند رسول فرمود که که فراموشی قیامت  
 و دوزخ بدین بناله فرمان شود بر تو رحمت کنیم که تو بر بندگان رحمت در دنیا نکرد و بود رسول گفت که با  
 دهنده و ریاستانده و خط نوسیده و گاه شوند و زبانه بر بار باشند پس امیوس چند روز در دنیا هستی خود را  
 سزاوار آتش مگردان که رسول فرمود من اکل الالبان قلله التاثر و اللطی قوله و التاثره یحسم کلا یحسم  
 کور و کور او از قید گیرد و نند زنی باشند که نوحه گر باشد بدانکه امیوس نوحه کردن تن بدترین گناهان  
 است و از عمل جایاست که رسول فرمود الوجه من عمل الجاهلیة و فرمود ما من طاعة اصدا  
طها مضیبه فی ریحها او ولدها قنالا الا فقت فی قلوبها ابواب الیقین و میخیزد و میخیزد و میخیزد  
 العقارب فی الدیدان و فرمود هر که وقت صحبت نوحه کند و با نکر وی کند نام او در دیوان نفاقان پیوسته  
 و رحمت خدا تعالی بر او ایم باشد و فرمود چون بنده بدیده و اهل نوحه کند ملک الموت بگوید چرا نوحه میکنید  
 اگر خشم شما بر خدا تعالی است پس کار و بدید و اگر بر دست من خود نیامدهم بغیر فرمان خدا تعالی بخدا نیکه سر آمدن باز  
 نخواهم ماند اما و ام که از شما زنده باشد یک و فرمود که نوحه کردن عذاب دنیا است و عقاب عقیبت و فرمود  
 هر که در صحبت نوحه کند و یا ناله کند صد ساله آتش بنویسد و اگر صد کند صد ساله عبادت آتش بنویسد و اگر  
 قوی میرد یا المیس در دوزخ بماند و فرمود که نوحه کردن بی پشت نیاید و فرشتگان زمین و آسمان  
 بروی لعنت کنند و بدیهای دوزخ است که در دوزخیکه ای او کم گردد و فرمود علیه السلام حق تعالی سو  
 زن تا یکدیگر بفرستد و عذاب و دوزخ از هر سخت تر باشد و در کوا چون وی سگ گردد  
 و فرمود علیه السلام هر که وقت صحبت با ناله کند یا نوحه کند و یا جابه بدید و فرمود قیامت برپا شود  
 از پشت پران آید و در آتش خدا تعالی و در دوزخ با فرعون و هارون قارون و شیطان باشند  
 و فرمود که در وقت صحبت و می سیاه کند و یا دکان بشکند و یا دهم آب بر دوا می حسلت

کند بکلیانید و گوار و نفاذ و در از آتش دوزخ و خدا میبالی از آن بنده خشنود و پناه باشد و هیچ طاعتی  
از او قبول نکند تا توبه نکند و فرمود علیه السلام هر که در وقت مصیبت بانگ کند یا موی بکشد بر سرش  
بطاعت او باشد و هر دوزخی خانه برای او بنا نکند و چنانست که هنگام سوگن اکبشت و گفت عذر  
و تفت مصیبت بانگ نکند و در سیاه نکند مگر ملعون و هر که در خانه سیاه کند حق تعالی گوار او را  
تنگ تار یک گرداند و از روز قیامت گوار او روشن نشود و حساب وی شور شود تا آن زمان  
که آن در سیاه باشد هر روز هزار بار بی ابروی بنویسند خور و ترین گناه هم چند که احد باشد و بر  
پلصراط قدم او بلغزد و در دوزخ افتد و رسول فرمود علیه السلام بکیندر خود را سیاه که وقت مرگ  
پشیمان شوید و عقوبت آن سخت است و رسول فرمود هر که بر مصیبت صبر کند حق تعالی از وی خوشتر  
باشد و بلکه گناهان او بیامرزد و در دوزخ و بهشت یابد و همه فرشتگان او را رحمت کنند و خدا را  
بروی آتش دوزخ سلام گردانند و فرمود هر که بر مصیبت صبر کند ثواب یوب بجا میرسد و نعمان او در  
بهشت هم چون خوشتر یوب صبر کرد بر مصیبت بخواب نعم العبد آن آواب شرف شد و از آن حسن  
صحت یافت چنانچه حق تعالی در کلام مجید میفرماید قل عرجل یأتی فی غلبه فی منشی  
الص و انکست رحم الی الحین کاستعکله که فکشفنا کاهیه من خیر فانتیه اهله و ما هم بهم  
رحمة من عیننا و ذکر فی للعابدین یا دکن ایچ قصه بنده یا یوب چن ند کرد پروردگار خود را در  
مراسید زبان و دهنه بان ترین همایانی پس مستجاب کردیم ما را و در کردیم ما آنچه بود بدواز  
زبان و بدادیم او را و اهل او را مانند ایشان با ایشان رحمتی از نزدیک ما این یا در دست  
مرعبدان اقوله یا یوب خیر آمد هست که ایوب مانند ملکی بود و نام پر او موسی بود و گویند بدو  
هم بغیر بود او را و اهلها بسیار از هر نوع بود هست و زمینها بسیار شست سید بهشت هفت ستور  
بهشت رسید غلام که در زمین او در دست و نهال میکردند و مویشی بسیار داشت از شرابان ماده  
که پسندان و سپارد بگویند که ملی هزار هپ چهل هزار شتر و پنجاه هزار ماده گاو و ستر و صد  
هزار گوسفند و سی هزار غلام و کثیر که داشت و شش زن داشت و دوازده پسر داشت و شش  
دختر داشت و در سخاوت و غیارت ثانی داشت شیطان ملعون حسد کرد و بدو گفت ای اگر  
ایوب افزاینی مال و سبابتی می عطا نکردی و زان رسید ای حسین من بهتر دایم عبادت

[illegible]

او در یکی و در یکی کیاست البت گفت مراد وی سبط گردان فرمان شد که مادر اسبط که دریم بر شوخیان  
 آمد و مانند آتش شد و تمام دشت و سوخت ایوب را را خبر کردند و حمد خدا می گفت و گفت فرزندان کیسکه  
 بر ما امانت بود و بر وجهی شود همچنین گویند آن او سوخت باز مهر ایوب را را خبر کردند باز بهمان حوال  
 تا شتران و ما و گاو و این سیاهان به سخت او صلاخرج میکنند و زنان و فرزندان او و دیگر خانان و  
 البت گفت خانه بر ایشان انداخت هر همه درند هم خراج نکند و البت گفت یا الهی چون تندستی نفس  
 خود دارد هم از آن طاعت میکند فرزان شدای همین این زمان حمد و وجود او میکنی بر وجود او نیز سبط شود  
 باز ما مهر ایوب سجده بود که البت تش شد و در سو راج یعنی او در آمد چنانچه درون مبارک می سوخت  
 و تمام وجود مبارک او چو شعله هزار چهار صد کرم در وجود مبارک او افتاد و دریم از وجود مبارک او از  
 دهن و گوش و بینی و پرون آمدی همه مسالجان از وی بر میدند نماز و یگان او تمام زن و او شریف  
 بودند نشان یوسف بن یعقوب بعضی گویند رحمة نام دشت تیلار دشت مهر ایوب حمیه کردی  
 هفت سال و بقولی ده سال بقولی هزده سال درین رحمت تبلای یوسف گبر شد او را اقربای او  
 و یار نزدیک و در بحکس بر سپیدان او نه آمدی مگر و مراد از برادران او آمدندی و سیکریتندی و  
 میکردندی و بدرگاه خدا تعالی میا لیدندی میان حکیم گیر میگفتند ما که ایو گلبی کرد که درین  
 گرفتار شد قول از نادای به چون ندا کرد و پرور و گار خود را اندام هر دفع اصوات بعضی گویند در دل  
 سناجات کرد ..... بعضی گویند از زبان گفت قوله انی مسنی الضرای صا  
 البلاء و آمده و انت رحم الرحمن حوال خود عرض کرد ظاهر و ظاهر گفت که مر صحت بخش سوال مسنی الضرای  
 برای چه معنی گفت که این را لیدان از غیر این ربلا سجات چگونه باشد که خدا تعالی او را اصابت خواهد رفت  
 آقا حیدر که صابر جواب بعضی گویند که البت بر وجهی طبعیه آمد و گفت اگر گوشت خوک بخورد  
 صحبت با می مهر ایوب رخ باسان کرد و گفت الهی تو بهتر میدانی که دشمن تو بدوست تو چه میگویدی الضرای  
 ازین گفت بعضی گویند روزی روزی روزی روزی و ضعیف استادن نتوانست بر زمین افتاد و گفت مسنی الضرای  
 چون ازینک ما ندیم زیاکار بشدم و بعضی گویند که کرمی باز وجود مبارک او افتاد و او را گرفت و درین  
 خود دشت فرزان شد بلا می با تمام سیکنی چون عتاب آمد گفت مسنی الضرای بعضی گویند از تمام  
 وجود مبارک او مگر دل زبان از کرمان خلاص یافته بود و از زبان دل خدا یا یاد میکند و روزی

۴  
 سنی  
 سنی

بزبان فی عجبید بر سرید گفت لکاتر از زبان یار و یار و چنان و آسایش میرساند  
 چون بزبان طعم کرمان سازنی ترا چگونگی یاد خواهم کرد و گفت منی الضر و بعضی گویند که کرمان گردل  
 او نیز گفت آنخی دل ناخزانه محبت است گردل را خراب شود و مرا زبان سهانی منی الضر گفت بعضی  
 گویند که بر سر است یک روز از غایت صفت پایی مبارک و لغزید و بر باد افتاد و آسایش مید گفت منی  
 الضر و بعضی گویند که زن او بر دوری رفتی و قوت او از آن بوی زوی در خانه کافری افت آن کافر  
 گفت اگر لایب خدوای ترا در دور کردن بدست از آن خانه پیران آمد و در خانه دیگر رفت آنجا مردی  
 کرد و بر لایب اندر حکایت کرد و گفت منی الضر و بعضی گویند که بر سر است رفت برای عزوری آن  
 عورت گفت که می خواهم بعضی مراده نادر روی غرض اول کنم از غایت شفقت که بر لایب است که گویند  
 با مقراض برید و انغور است و دادا لیس بر لایب آمد و گفت حمیه مرادی برای اسفاح گرفته بود و در دوری  
 او برید اگر چه استوار بر و داشت فاما از محبت طعنه لیس تنگ آمد و گفت الهی حال ایوب چنان شد  
 که شیطان مرا طعنه نیز نگفت منی الضر و چون گیسوی حمیه دوست داشتی سوگند خورد که چون صحت  
 یابم در اصد جویب خم قور فاستجند اما ایومن در هر ملا درستی که ترا بر باید که بسیار گوی یا ارحم الراحمین  
 تیرینی که چون بهتر ایوب را حمد الرحمن گفت دعای او مستجاب شد رحمت ندوی دفع شد و آن است که  
 رحیمه برای نزدیکی بود که حق تعالی جبرائیل فرستاد و بر لایب و یان شازن گفتن بر پای خود از زمین  
 بزبان تعجیب یعنی پای ابریزین بزبان صاف و سر و پیران آمد و فرمان شد درین مثل کن چون نعل  
 کرد حمام رحمت ظاهر از وی دفع شد فرمان شد پای گردن پای دیگر ز نای دیگر پیران آمد و فرمان شد  
 ازین آب بخور چون آب بخورد تمام علت باطن او دفع شد و جبرائیل او اجامه بهشت بر او نهاد و بر  
 تخت نشاند و شنگان مبارک و کبار و کبر و کرد و بر او ای استاد خلق شد از هر طرفی مید و دید و در  
 دید می آورد در حمیه چون آمد ایوب اندر طلب شد و در کسبی امید چون نزدیکی ایوب سیاه ایوب  
 ایوب گفت ای عورت چه سبب گفت جایی بنمیرد که رحمت گردن او بود و دیدی گفت چگونه بود و گفت شد  
 بود و نماند و بود و نه ایوب بگریست و گفت نعم ایوب حق تعالی مرا تندیستی داد و بیا و به بلوی من  
 رحیمه شاد شد و شکر در حضرت صوبت گفت که ایوب به خست که انصاف چوب حمیه بزند که سوگند  
 بخورده بود و رحیمه صغیفه شده بود گفت ای شوم هر چند روز فرصت ده تا قوت گیرم گفت متواضع

رحمیه گفت یا ارحم الراحمین پانچ رحمت بر شوهر با آسان کردی رحمت این تیر برین سنان گران  
جبرائیل هم شایخی بزرگ آلود که در مسجد شایخ عزربود و زمان شد فاضل به ولا تحت یکبار پیر شایخ  
رحمیه بزرگ گوئی که در روایتی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که حق تعالی اهل و فرزندان او تمام زنده گردانید و  
تمام موشی او زنده شد و در زمین که تخم گندم رنجیده بود حق تعالی باران فرستاد تمام زرشه و در زمین تخم  
گندم رنجیده بود تمام نقره شد چنانچه زمین از زر و نقره پر شد و شکم معهم بعضی گویند شش تن از نیکو کرد هر یک  
دو پسر یکی دختر آورد و چنانچه زنده زن شد و بیت و چهار پسر شد و دوازده دختر و این مسعود گوید برضای اله  
با عیان هم و شکم معهم قوله رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا اَنْیَ لَعْنَةُ صَنَّا کَیْهَ یَسْتَاغْمِ و چندان بهم و ذکر سه لغایین  
بدین آیت پنداریم که عابدان که چنانچه بهتر اوب در رحمت ازین کی با نقصان نکرد و نیز ای عابد در  
حاله رحمت از خدمت انتقصیه کن تا نیز و چندان توان هم قوله و الحکم ششم کسیکه در گور روی او از قبله  
بگردد و نهند خاک بر سر او و خاک است که غله یا کرد کند نیت که چون گران شود و فرستم درین دو به شقیست  
پسلمانان یکبار که در حاله افضل غله را گرد می آرد و دوم نیت گرانی در دل میکند که گران شود و این بدترین  
گن است چنانچه پیغمبر فرمود **اَلَا تَحْکُمُ الْکَافِرُ الْکَافِرَ وَ فَرَمُوْهُ مِنْ حَتِّکُمْ طَعَامًا اَرْبَعِیْنَ یَوْمًا**  
**فَلِیَصْغُرَ اِلَی النَّاسِ بَعْضُیْهِمْ** هر که در گن غله را چهل روز نیت گرانی پس از ساخته شود و بسوی دوزخ و فرمود  
**اَلْحَکَمُ عَاصِی وَ الْمُحْکَمُ فَاسِقٌ وَ فَرَمُوْهُ مِنْ حَتِّکُمْ طَعَامًا اَرْبَعِیْنَ یَوْمًا** مفاقد سبکی من الله والله  
موجبی میداند و فرمود لا تحکم الا باخطای فرمود المحکم ملعون و فرمود هر که حاکم کند او غنی باشد و فرمود  
**وَمَنْ حَكَمَ فَلَا تَاکُلُ الْاَنْفُسُ مِنْ فَرَمُوْهُ** سخت ترین عذاب آتی بر حاکم باشد و فرمود هر که حاکم کند  
به روانه آن غله یکبار گنه بنام او بنویسند و هر روز گناه خونی بنویسند و گفت هر که حاکم کند غله را  
که حج کند و گوارا شود و در دوزخ نشانی گردد و فرمود **اَلْحَکَمُ کَا فَرَشَا یَدُکَ** مراد ازین کفر آن  
باشد فرمود هر حاکم نکند غله را که هر که در دل او مهر نباشد و آتش دوزخ نه او را و باشد و فرمود  
و شمن ترین بندگان سوی حضرت رحمن کافران اند و آنکسانیکه حاکم کنند مرد و رسول آمد گفت  
یا رسول الله من غله جمع میکنم چون گران شود و آنرا بفروشم رسول فرمود زودتر بفروش تا دورتر شی  
و رسول فرمود هر که چهل روز حاکم کند چهل نرسال در دوزخ ماند و هر که بیست روز حاکم کند بیست نرسال  
در دوزخ ماند و قوله و اکل الحاقه بنفسم کسیکه وی او را ز قید ببرد و آنرا تارک جماعت باشد بد آنکه عیون

صد  
ع  
این را در کتاب  
بر نیت  
است











سپید را دوست نرود و بگو خوش بکار و از و به نیت تعظیم مسجد و نماز تا از وی بوی خوش نیاید کسی  
 نرسد و در غیبت نیت در رسول فرمود هر که تعظیم دهد روز جمعه بر حق تعالی بلند کند در جا و اگر گفت هر که  
 خوشبو میکند خود را که نماز آید و نیز هر که از وی بوی خوش آید بشمار آن ثواب را وی بنده یا بد چهارم  
 یکجا و کسی مسجد بدو که آن فضیلت بدو کار اول وقت صبح بخواند در مسجد فتدی بن سحر و دیگر در جاک  
 صبحی تنه کسی را دید که از وی پیش آمده بودند با خوشنشین عتاب بیکر و میگفت و ای بر تو در وجه چهارم  
 باشی کار تو چون بود و چون ترسیان در شنبه و یکشنبه گاه یکلیسا و کشتگاه سیر فتدی بخوان  
 چگونه بر روز آید گاه در مسجد و رسول فرمود **وَمَنْ غَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ إِلَى**  
**الْمَسْجِدِ كَمَا تَقْرُبُ تِلْكَ مِنْ رَاحٍ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ كَمَا تَقْرُبُ لِقَةِ**  
**رَاحٍ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ كَمَا تَقْرُبُ لِقَتَا أَقْرَبَ رَاحٍ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ كَمَا**  
**تَقْرُبُ لِقَةِ رَاحٍ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ كَمَا تَقْرُبُ بَيْضَةَ فَإِذَا حَضَرَ الْأَمَامُ حَضَرَ**  
**الْمَلَائِكَةُ يَسْمَعُونَ الذِّكْرَ** پس معلوم شد که بعد از پنج ساعت در محل آید و از فضل نماز چینی و دیگر ثواب  
 در و بعد هر که روز آید پیش از آنکه نماز مسجد و او را ثواب بجزیر مرسل باشد و اگر آنکه نماز حاضر شود و او  
 نیاید بدو هر که نزد و نیست باید ثواب بنماید بدو هر که نزد و نیست باید ثواب بنماید بدو هر که  
 بعد بیرون آمدن خطیب آید ثواب نماز جمعه یا بدو زیادت چنانکه پای بگردان مردمان نهند که در حضرت  
 هر که چنین کند روز قیامت او را پل سازند تا مردمان بر و بر و رسول عیسی را و دیگر چنین کرده بود بعد از نماز  
 او را فرمود که تو را جمعه کردی و گفت یا رسول الله با تو کردم گفت دیدم ترا که با گردان مردمان نهادی و میگویند  
 که گوی که نماز جمعه کرده باشد و فرمود **وَمَنْ غَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَطَهَرَ ثِيَابَهُ وَاسْتَطْلَعَ مِنْ طَهَرٍ ثُمَّ رَاحَ إِلَى**  
**الْمَسْجِدِ يَوْمَ رَاحَ كُلُّ نَفْسٍ إِلَى شَيْئٍ فَكُلٌّ مَا كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا حَضَرَ قَامَتْ عُرُكُهَا لِهَيْبَةِ**  
**الْأَخَوِيِّ** اگر صف اول خالی باشد و او بود که قصد صف اول کند که قصه ایشان کرده اند که صف اول گذاشته  
 ششم پیش صف اول نماز میکنند و بگویند و باید که مقابل ستون یا دیوار مسجد بنشینند تا هیچکس از پیش و پس ننگند و  
 که رسول خدا فرمود اگر اگر زننده بداند که پیش از نماز گذارد چه گناهت برده بر آنکه با تید چهل بعضی را و چهل ماه  
 دارد و بعضی چهل سال میگویند بعضی میگویند چهل روز بعضی میگویند چهل ساعت و فرمود و اگر خاکسری کرد  
 که با و در این آنگاه معتبر از آن بود که پیش از نماز گذارنده بگذرد و مهم صف اول طلب کند اگر تواند هر چند

۹۱  
 در وقت نماز  
 هر که از آن بگوید  
 این طاعت دارد  
 از جای بیرون  
 نماز را که بخواند  
 پس باید در وقت  
 مسجد و میان  
 دو مسجد بخواند  
 چنانچه خود شتر  
 شد بر وی واجب  
 و هر که بیرون  
 مسجد بخواند  
 و هر که بیرون  
 مسجد بخواند  
 او را گناهان  
 و گناهان





روز عید غسل است درین روز نیز غسل است چنانچه روز عید جامه بپوشند درین روز نیز جامه بپوشند  
 روز عید عطر میمالند درین روز هم عطر میمالند درین روز هم حرمت بار و دوزخ و جبهه نیز حرمت بار و دوزخ و جبهه  
 بر سه روز با فاضلست که آن است که زمین الایام با جمیع چنانچه روز عید خواجیه عالیان از حضرت حسن  
 عجله تعالی فرجه نیز هست چنانچه روز عید حق آنکه هنگام زاری آمرزیدگی و جمع نیز می آید و در هر قدر عالم  
 نماز گزار و دو خوان فاطمه زهرا است هنوز زبان قمر عالی و ذکر بود که فاطمه زهرا سلام گفت پیغمبر عظیمی است و دوری  
 که بی بی فاطمه نماز عید گزارد آنجا شست ساعتی مشغول بود بعد بپوشید و در آن پیر این بدو دست  
 کرد و دنیا لید و هر بار چیزی میگفتی بعد سر سجده نهاد و برخاست فاطمه زهرا سلام گفت یا رسول الله چه بود که  
 زاری بسیار کردی فرمود بعد از خد تعالی چند نفر عاصی اشفاق میگفت و متحاب میبود و هر روز هم در  
 جمعه دو جهان دعا میکردم فاطمه زهرا پرسید چند هزار آمرزیده شده فرمود شصت هزار فاطمه زهرا سلام گفت اگر  
 اشارت باشد من نیز از خد تعالی چیز بخیر آم فرمود بخواجه فاطمه زهرا سلام گفت یا رسول  
 الله مرا نیز عزم است پیر خود بسیار است بی بی فاطمه زهرا سلام گفت و در سجده خود دست و سر سجده نهاد و هر  
 جایی که آمد گفت یا رسول الله خد تعالی میفرماید که فاطمه زهرا سلام من برسان بگو که فاضل زهرا عاصی بنویس  
 بنحیدم فاطمه زهرا پرسید و این امر را میفرماید حسن و حسین گفتند یا رسول الله مرا نیز از خد تعالی بخیر بفرمود  
 نیز محروم باز بگو که حسن و حسین نیز دعا کردند هر کسی امضه را بخشد از روز در مدینه مبارک جهان فاطمه زهرا  
 شد گویی در بر خانه عید شد که و عید لاکل السماوی آسمان و شاد است مرا لاکل سماوی آسمان و شاد است لاکل سماوی  
 که مانند فرشتگان و جانان و کربیان اند سفره بر دارند و بعضی آنچنانند که از غایت صفای در نظر این  
 فرشتگان در نمی آیند شش معراج در شامی فتن بر آسمانها رسول الله آواز می شنید و میگفتند السلام علیک  
 یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله رسول الله فرمود یا ای جبرائیل آواز میشنوم و ایشا زهرا  
 نمی شنید گفت یا رسول الله ایشان فرشتگانند که مانع از ایشا زهرا نمی بینم گفت یا رسول الله روز آید این هم  
 شادی میکنند از شب قبل حرمت خد تعالی بر ایشان قائم است که در مدینه متبرع بر اهل مدینه است آن  
 جبارم بر بیت اهل مدینه که باز میگوید فرشتگان جمع میشوند و یکسایل خطیب بخواند و هر فصل را میگویند  
 چون نماز میکنند جبرائیل میگویی من فایانگ خود مودان است محمد را بنحیدم و یکسایل میگویی من فایانگ  
 خود مودان است محمد را بنحیدم و هر فصل را میگویند فایانگ است خود را ما مان است محمد را بنحیدم و هر فصل را میگویند









شود و در ابد وفات در بهشت دیدن از وی پرسیدند این درجه از چه بایستی گفت یکبار و حق وزن  
 میکردم در نیجات با کلمات جمیع شنیدم هست از آن زن به ششم و طرف سجدی نمودم بکت از آن در بهشت  
 رسیدم قوله الذکر خیر لکم آن سعی شناسوی ذکر خدا تعالی بهتر است از بیع نفع دنیاوی باشد و در نزد جمیع  
 نفع شنیده و نفع دینی بر دنیاوی افضل بسیار دارد که رسول هم فرمود و بکت نماز جمعه دست ترستی از دنیا  
 و آنچه در بستی قوله ان کتم تعلمون اگر شما بپایانید بعد شنیدن با نیک نماز جمعه و شتر او را کار فرمایید  
 نگزیدید قوله فاذا قضیت الصلوة فانشر ذنک عن الارض پس چون گزارده شود نماز با جمیع پس بگذرد  
 شود به نفع بین قوله لا یغواسن فضل الله و یجوزید افضل خدا تعالی ای رزق الله رزقیکه شمارا  
 مقدر کرده است از خدا تعالی بخواهید دست در کسب بیع و شتر با میدارند بعضی گویند یعنی بعضی  
 علم روید که اینجا فضل و رحمت خدا بیش ترست قوله و الا ذکر الله کثیر او چون بیع و شتر او کسب شغل شود  
 خدا را بسیار یاد کنی یا کسب است که در وی او را یاد کنند دست در کار دارد و زبان من  
 بسیار یاد در دل را یاد کنند و ای بنده مرا در دل یاد کن تا من ترا گردانم و از زبان بکن تا ترا  
 در زبان یاد کنم قوله لعلکم تفلحون تا شاید که شما از استگاریان باشید لعل یحقیق است که چون شما  
 مرا یاد کنید از دوزخ نجات یابید فدای قیامت بکنم دارد و فرخ اندازند از زبان او و در بهشت ابریم  
 آتش دوزخ از وی مفسد سال راه گیر نیز مالک گوید یا تا رخصتیه آتش گوید که مرا فرات است که ای آتش  
 اگر گردانم گردی ترا عذاب کنم که ناچیز گردی او ذکر من گوید مالک پرسید ای بنده که نامم را آورد  
 ساختی یا گوید بهو الله الرحیم مالک گوید بر دوزخ است قوله و اذا را استخاره او و الهوان القضاء الایه موزنی بهتر  
 عالم روز جمعه خطبه بخواند که کاروان غلغله از طرف مصر رسید و یک یا یک یکی از طرف حبش رسید از شنیدن  
 طبل کاروان شنیدن دل بازی که همه جماعت بر آخردان غلغله دیدن بازی رفتند رسول اعیاد دانه  
 فرمان شد و چون بدیدند تجارت کاروان را با تجارت خواندند که سود از ایشان بشود و با بازی انقضوا  
 انما شئت بان سعی و رفتند انقضوا هو الایه باله و تر کوک قایما و گزاشتند ترا ایستاده و قل ما عندک  
 الله خفی من الله و من التجارة بگوئی محمد نزد یک خدا است از خواب شنیدن خطبه و او را جمیع  
 بهتر است از باز کردن سودا و الله خفی الزان فین و خدا تعالی بهترین روزی است از نندگان است  
 اگر شما ترک و گیرید شما از همه بهتر و نیک تر روز رسد ایمون و در جمعه مبارک طاعت و بهترین





[illegible]





آنی طلب را گفته نشود که اگر کم است این یعنی او را جواب هم ندهند و بعضی ایما حق تعالی گفته میشود که کدام  
 آب بخورای یعنی اگر سرد آب طلب کند گرم باید تصفیه کند و متبرع عالمیان و وقتی در وجود مبارک او یک بار  
 بغیر از ابودوی وقتی بودی که از ایش بودی پیر این نبود و یک پیر اینی است سایل سوال که  
 پیر این او خود پیر نه ماند وقت نماز شد چیزی انداخت که در بر کند فرمان سید و کاتبه کمالی السبط  
 از خانه صدقین جامه ایش رسید و ام المومنین عایشه صدیق رض بعد نقل رسول ع پیر این پیر این  
 و بادشاه و مفضلاد هر دینا خدای فرستاد و کثیر کثیر رسانید گفت پیش در بر و وفیق برده که کثیر  
 همچنان که تمام آل انبیا را آورد و در آن آمد و گفت ای محمد و چه شود و اگر یک پیر این برای خود میگردی  
 گفت این پیر نه خود نیست و نه خود را ندانم هفت روز خدا تعالی و دیگر خواهد رسانید گفت چه شدی اگر یک پیر نه  
 تا گوشت خوردی گفت چنانچه این گفتی و گدست که بفرست رسول ع زده رسول ابو بکر از خرید که کرد و در  
 یک پیر نه و آمدست که چون رسول ع از غزاه در خانه آمدی اول در مسجد بار داد و دست نیز همین است که چون  
 سفر آیند اول در مسجد آمد و خانه بگزارند بعد در خانه در آیند که فوت باشد و خواهد کاینات همچون از انبیا  
 آمدی اول در مسجد ای بار دادی و بعد از مسجد بر فاطمه آمدی بعد در خانه که فوت داشتی بر فاطمه  
 آمدن رسول بود هر بار چون حسین گفتی که بروید خبر بیاورید پیش از آمدن رسول ابو شاه پیش خبر  
 مال و دستوار و در صحن تقیت صد هزار دینار است که انیده خدمتی بر فاطمه فرستاده و بسیار عجز و زاری  
 کرده که برای خدا این ستمو نهاد و دست مبارک را از منی فاطمه دست نه بخت بود مصطفی چون از مسجد شریخ  
 بخانه زهر نهاد و آن حال خون و دود و خبر که که اسی فاطمه بایستی تو میرسد فاطمه از درون خانه در صحن خانه  
 استقبال کرد چون مصطفی را دید سلام کرد و بطرف مصطفی دید چون نظر مصطفی بدان ستمو نهاد افتاد  
 گفت بامیت و سومین میا که من تو نیز ارشدم این گفت و گفت شده باز گشت فاطمه غمره بزود  
 پیوشش شد و بر زمین افتاد و آب از چشمهای مبارک او میرفت و هر بار میگفت که ای فاطمه  
 وای بر جان تو که بایستی هر جان از تو بزار شد ای فاطمه وای بر جان تو که مصطفی از تو بزار شده  
 علی گفت اسی فاطمه نه هر رسول بگناید از کسی زنجیر در خود و محض کن گفت در من هیچ گناهی نیست که اگر  
 و دستوار که دستوار شد و از شناید از دیدن این نجهیه باشد گفت بیا از این نجهیه گردان و حال هر دستوار  
 را فرو خند و در نیندازد که اسی فقر بگوید و خانه مرقضی فاطمه از نهر که صدقه میدهند از نهر







و گفت و عده او کم که با چنانجا بروم جبر ایل دست بر سینه می نهاد و گفت باز کرد زمان نیست  
و حاضر نفس است مع الدین که گفتون که ختم حق تعالی سبکدیده پیوسته ایشان را بشویش از امر از چهر  
شدیدان و ترش شنیدند که رسول معنی آمدند خدای عزوجل را بش گردیدند اعراض نکردند لیکن گفته فرستادند که ما  
بیایم با ایشان بهم در یک مجلس نشینیم ولیکن وقت سخن می سوی ما کن تا ما را شرفی باشد که حاضران  
فریاد ایشان بهم اگر شنیدند محمود نمودند و ماند رسول خدا خوش با تازین آیت آمده که هاتوا  
ای محمد و مکرزان او چشم خویش را ازین درویشان تریزد زیتة المحمودة الدنیا نزد یک غلق ایشان را نشان  
از دوا اینها را نگرانند و نزد یک سن تو را نگران درویشانند و آنها درویشان نریکه تو اگر ندانست که دنیا  
دارد و تو اگر ندانست که سولی دارد و بعد از آن چنین درویشی او دیدی گفتی یکانی حق تعالی را می  
چون عنایت حق بکار دید همه دنیا بروی عرض کردند اعراس کرد و فقر اختیار کرد و گفت با خبر و دانست  
الفقر واجبها و چون نزد یک حق مرتبه فقر دید گفت اللهم اخصني مسكینا و اخصني مسكینا و اخصني  
فی ذممة المساكین قوله و اذا جاک الذین یؤمنون بآیاتنا می بالآیات الدالة علی وحدانیتها که  
ایمان آورده اند نشانها که دلالت میکنند بیکانگی ما چنانچه آفرین آسمان زمین با مهابت آفتاب  
و انهار و اشجار و مانند آن قتل سلام علیکم سلام ایشان را تو را که ما علیک السلام ایشان گویند تا راه نروا  
ترا باشد و مبعیت ایشان را باشد از تو ادا می سنت از ایشان را می فرایند و برای و کجی و شادی شان  
هم ازین بود که پیش رسول علی السلام گفتن تنواری تو را که گفت بکم علی لفته الرحمة کتب ای حبيب که ایشان  
را که و حبيب که دست بر طریق کرم بر طریق واجب پروردگار شما اصناف پروردگاری بر ایشان کرد  
برای شرف این طایفه چون بر سینه فرمان شد و ربک الفقور خندان شادوی کرد که از غایت نورانیت  
رقص کرد و باز و کشادگی و مسکیت و همار بر سبکف ربک الغفور تا بقا و چند بار از غایت آداب  
هم بار که بر زمین سبکدیده جبر ایل آمد او را در بر سبکف ای فقیر تو هم رقص کن و شادی کن که از  
میگوید که کتب بکم قوله علی لفته الرحمة گفت کتب بکم الرحمة مخصوص اصناف بنفس خود این از  
کمال کرم و لطف است و حق این طایفه که بر شما کن رحمت کنیم در دنیا و عقبی چون شما از آن  
من شدید پس از آن شما که کار ساز می نیار شما میکنم و در زندگانی که شما را من فرمانم و من  
آفتاب قیامت شما را من بیا که منم و در لطف و شادمانی است که منم و از دوزخ شما را من بگذرد

الینا ناصح کلام مجید وارشید که ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون  
 ولو انهم صبروا حق تخرج الیهم لکان خیر الهم و همچنانکه در قول طریق مباسطت با  
 شیخ مسدود و در فعل نیز توقیر و احترام او واجب بیند پس باید که بجنه را و سجاده خود  
 بنهند از او در وقت نماز و در سماع خود از حرکت و زعزعه نگاه دارد و با دام تا قوت نکند  
 و تماسک باقی بود بجنه و شیخ حرکت نکند و خود را از خنده نگاه دارد و آب یا زهرهم معرفت  
 اوقات کلام است که هرگاه که خواهد که با شیخ از مهمات دینی یا دنیوی سخنی گوید باید که نخست  
 از حال شیخ معلوم کند تا فراغت سماع کلام او دارد و بانه و بطریق استیصال و هجوم بر  
 مکالمات او اقدام نماید و پیش از مکالمات با حضرت عزت انابت نماید و در طلب توقیر  
 ادب مکالمات با شیخ از آنحضرت استمداد کند تا در تقرب بجناب الوهیت مثل آن  
 صدقه بود که اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم در مقدمه مکالمه با آنحضرت بدان  
 ماور گشتند اینجا که فرمود تعالی و تقدس یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول  
 فقد موابین یدی الخو یکم صدقه ابن عباس گوید سبب نزول این آیت آن  
 بود که مردم در صحبت رسول علیه السلام کثرت سوال و الحاح در آن ابرام مینمودند  
 و رسول علیه السلام از آن تهرم میشد پس این خطاب نازل گشت و موافق از منافق  
 متمیز شده است که بدین آیت غیر از علی رضی الله عنه عمل نکرد و نیاری صدقه او  
 و بار رسول صلی الله علیه و سلم سخن گفت و نقلت از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که  
 فی کتاب الله تعالی آیه ما عمل بها قبلی احد و لا یعمل بها احد بعدی او  
 و از زهرهم محافظت چه در تبه خود است باید که در سوال از شیخ حد تبه خود نگاه دارد و هر  
 حالی که بر پوشیده باشد از احوال خود استکشاف آن نکند و در چیزی که نه مقام دلی

و نه حال او سخن نگویید چه در آن زیادت فائده نبود بلکه ضرر متوقع باشد پس باید که از ضرر  
 احوال خود پیش نبرد و کلام قدیم در نهی از سوال فضول این اشارت کرد و لا تسئلوا  
 عن اشیاء ان تبدلکم تسؤلکم و اینجا که کلام نافع آن بود که بر قدر فهم مستمع گویند  
 سوال نافع آن بود که بر قدر مرتبه مستمع کنند آداب سیر و هم که آن اسرار شیخ است باید  
 که هر حال که شیخ از اینها دان دارد اگر کلمات و واقعات و غیر آن و مرید بدان اطلاع یابد  
 در اقتضای آن رخصت بخوید چه شیخ را در اخبار آن نظر صلیحت دینی یا دنیوی افتاده  
 باشد که علم او بدان نرسد و از اظهار آن فساد می شود پس طریق ادب آنست که  
 اسرار شیخ نزدیک او هم از جمله اسرار خود بود و مضمون این و میریت که شعر و فقیان  
 صدق است مطمئن بعضی + علی شری بعض غیرانی جماعها + لکل امرئ شعب  
 مولی القلب فارغ + و موضع لجوی لایام الاطلاعها + وصف حال او بود  
 آداب چهارم اظهار اسرار خودست پیش شیخ باید که اسرار خود را از شیخ نبوشد و هرگز  
 و موهبتی که حق سبحانه و تعالی بدو از انانی داشته باشد تبصریح یا تبویح بر برای شیخ  
 عرضه دار چه انطوائی ضمیر او بر سر می از اسرار خود که بعلم آن متفرد و مستأثر بود  
 عقده شود و در باطن او که بدان عقده طریق قیوح و استعدا از شیخ مسدود گردد و چون  
 با شیخ در میان نهد در حال آن عقده و سده انحلال پذیرد و آداب پانزدهم آنست  
 که هر چه از شیخ فعل کند بر قدر فهم مستمع کند و سخنی که در آن غموضی و دقتی باشد و  
 شنونده بحقیقت آن نرسد گوید چه هر سخن که شنونده اندان مراد قائل در نیابد فائده  
 نهد و امکان ضرر باشد و ممکن بود که عقیده مستمع در شیخ فاسد شود و این مجموع آداب  
 اگر مرید بر آن مواظبت نماید آنچه مقصود است از وصول انوار رحمت الهی نزول

آثار برکت نامتناهی بواسطه صحبت شیخ در سر و علانیه او ظاهر شود و از جمله آثار  
 گردد و الله الموفق **فصل پنجم در آداب شیوخیت و فضیلت**  
 آن بعد از درجه نبوت پنج درجه فاضله از درجه نیابت نبوت نیست و در عوالم غایب  
 با حق بطریق متابعت رسول علیه السلام و مراد از شیخ این نیابت است پس درجه  
 شیخی و تربیت افضل درجات بود و مضمون این حدیث صحیح که والذی نفس  
 محمد بیدالین سلتم لا قسمین لکم ان احب عباد الله الی الله الذین  
 یحبون الله الی عباد الله و محبون عباد الله الی الله و یشون فی الارض  
 بالنسبة و لیست بر علوم مرتبه شیخی چه این معنی و صف حال مشایخ متصوفه است  
 ازان جهت که مراد شیخ از تصرف در مریدانست که آئینه دل او را از رنگ هوا و طبیعت  
 زدود و گرداند تا در وجه مجازات و توجه کلی اشعه انوار جمال احدیت و جلال صمدیت  
 منعکس شود و احراق بصیرت بشاهده آن منجیب متکلی گردد و محبت الهی اسط  
 آن در سیم دل قرار گیرد پس تحسین حق سبحانه در دل بندگان کارشناخ بود و همچنین  
 تحسین بندگان با حق چه شیخ مرید را تربیت بطریق متابعت رسول علیه السلام  
 کنند متابعت او شیخ و شمر محبت الهی است چنانکه فرمود جل و علا قل ان کنتم  
 تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یرحمکم مرید را با شیخ اوی است که آن حق را در  
 شیخ را با مرید هم ادبیت که آن حق تربیت است و آداب شیخی آنچه فهم بدان محیط شدیم  
 پانزده است اول خلوص نیت و تفقه سبب باید که نخست از خود باز جوید تا باعث برانگیخته  
 رغبت تقدم و شیخ و محبت استماع و تفوق که نفوس بنی آدم بران میجوند بنزد نفوس  
 خود را بلکه بصفت طراوت و انظار و نور و طبیعت تصف بیند نه از مسموم و دگر چه باشد

که داعیه استیلا بقلوب و صرف وجود مردم با خود روی از غایت لطافت مستور ماند  
 و بران اطلاع نیفتد پس چون بیند که بعضی از طالبان و مریدان از سر صدق ادوات  
 و حسن ظن وی بدو آوند و از وی طلب هدایت و ارشاد میکنند تجمل متعرض تصرف  
 هدایتان نشود و در توقف دارد تا وقتی که بکثرت انابت و صدق تضرع و اقبال از  
 حضرت الهی تعریف حقیقت حال و مشکاف آن کند و حجاب شبهه بر خیزد و تعریف الهی  
 از سیر یقین بداند که مراد حق در حواله آن جماعت بدو چیست اگر معلوم شود که ابتلا و  
 استعجال است از ان حذر واجب و اندوختن در کار داعیه پنهان مشغول شود و اگر  
 بیند که مراد حق آنست که بسبب و توجیه طالبان و مسترشان کند اشارت حق  
 را متفاد گردد و ادب دوم معرفت استعداد است باید که پیش از تصرف در استعداد مرید  
 نگردد و اگر مریدی استعداد سلوک طریق تقربان بیند و در بطریق حکمت و تلویح احوال اهل  
 دعوت کند و اگر بیند که استعداد طریق ابراز پیش ندارد و او را بموعظه حسنه و ترغیب تهیج  
 و ذکر بهشت و دوزخ دعوت کند و مستعدان مرتبه قرب را بعد از تحریص بر اعمال طلب  
 و عبادت ظاهر و بر اعمال قلوب چون مراقبه در عایت سر و تسبیح و خاظم و اطاعت فرماید  
 و مستعدان درجه ابرار را بر تعبد محض و اعمال قلوب ترغیب نماید و همچنین اگر صلاح  
 حال مرید در تجربه سبب بیند یا در حفظ اسماک آن یا در کسب یا در ترک آن او را بدان  
 فرماید که فراخور استعداد و موافق حال او بود و هر که را معرفت انواع استعدادات ننهد  
 و مضاعف نظر نماید که اصل الباب تربیت و ارشاد است حاصل نبود و تصرف او در صحیح  
 نباشد و شیخ الاسلام رحمه الله علیه درین معنی گفته است والعجب ان الصحر اوی  
 یعلم الاراضی والفوس و یعلم کل غیو و ارضه و کل صاحب صنعة و یعلم

و در پشت شما را بر سر من دو ضربت که حجت خدا بر من است و از آن مرد دنیا برفت  
 شده است از آن حجت که با ما اندازد بر فرزندان شجاعت است و نو و نه جزو برای قیامت خیزه  
 ستند و ای قیامت چندان حجت بر بندگان مبدول شود که شیطان و کافران نیز امید نیست  
 که در جزو و امان بر تمام خلق نازل شود و نو و جزو بر فقیران نثار گردد و اگر فقر کشیدن کار با امان  
 نیکار از احسان است رسول گفت هم کار فقر آن نیکوتر گفت هم ازین حجت است که عوام قدر فقر ندانند  
 و از زبان خرافات بگویند بشویند آن ایمان یابد و سندی هر که خواهد که از فقر محصول نماند باید  
 که ازین عمل چیزی نماند بهر هر که هم در اختیار رسول هم وارد است و آن خوردن طعام نزدیک مردم است  
 و از آن پوشیدن اساده و و تار بستن شسته و پیرن زده گزاشتن و سوس زدن بر قاضی و بیک  
 و آب از تائیه آوردن خوردن و سوس فروختن و دیدن و سوس عذره دیدن و در نماز کمالی کردن  
 و از مردمان تنگ کردن و عادت بر دروغ گفتن کردن و مادر و پدر را بنام خواندن و سیر و  
 بیاز خام خوردن و مکرر بیرون رفتن و پیران نرود و سحرستی است و کند و برشته است  
 و زنه نشیند و زنا کند و تراش قلم اخراج کند و دست ناشسته طعام نخورد و پوست پناز و سیر نوز  
 و بعد از نماز یاد او را میخیزد و میخیزد و نماند و مادر و پدر را بر سر گذاشتن و در و دیوار  
 و شانه اساده دادن و در بازار بکاه در آمدن و بر بنده بل کردن و طعام با صیبه خوردن و بر بنده بلیدن  
 و نان از فقیران خریدن و از بدعاه مادر و پدر بهر بزدان و دستها بگل شستن و تنه عکلت و خفا  
 نگه داشتن و آوردن تا پوشیده گزاشتن و هاشته گزاشتن و یک و کانه و جامه بر تن و بختن و مسح  
 کردن روی بر این و غلط بهر بزرگ کردن و در کوه طعام خوردن و اعدا علم با صواب

و در پشت شما را بر سر من دو ضربت که حجت خدا بر من است و از آن مرد دنیا برفت شده است از آن حجت که با ما اندازد بر فرزندان شجاعت است و نو و نه جزو برای قیامت خیزه ستند و ای قیامت چندان حجت بر بندگان مبدول شود که شیطان و کافران نیز امید نیست که در جزو و امان بر تمام خلق نازل شود و نو و جزو بر فقیران نثار گردد و اگر فقر کشیدن کار با امان نیکار از احسان است رسول گفت هم کار فقر آن نیکوتر گفت هم ازین حجت است که عوام قدر فقر ندانند و از زبان خرافات بگویند بشویند آن ایمان یابد و سندی هر که خواهد که از فقر محصول نماند باید که ازین عمل چیزی نماند بهر هر که هم در اختیار رسول هم وارد است و آن خوردن طعام نزدیک مردم است و از آن پوشیدن اساده و و تار بستن شسته و پیرن زده گزاشتن و سوس زدن بر قاضی و بیک و آب از تائیه آوردن خوردن و سوس فروختن و دیدن و سوس عذره دیدن و در نماز کمالی کردن و از مردمان تنگ کردن و عادت بر دروغ گفتن کردن و مادر و پدر را بنام خواندن و سیر و بیاز خام خوردن و مکرر بیرون رفتن و پیران نرود و سحرستی است و کند و برشته است و زنه نشیند و زنا کند و تراش قلم اخراج کند و دست ناشسته طعام نخورد و پوست پناز و سیر نوز و بعد از نماز یاد او را میخیزد و میخیزد و نماند و مادر و پدر را بر سر گذاشتن و در و دیوار و شانه اساده دادن و در بازار بکاه در آمدن و بر بنده بل کردن و طعام با صیبه خوردن و بر بنده بلیدن و نان از فقیران خریدن و از بدعاه مادر و پدر بهر بزدان و دستها بگل شستن و تنه عکلت و خفا نگه داشتن و آوردن تا پوشیده گزاشتن و هاشته گزاشتن و یک و کانه و جامه بر تن و بختن و مسح کردن روی بر این و غلط بهر بزرگ کردن و در کوه طعام خوردن و اعدا علم با صواب

المجلس الثالث عشر في فضيلة الحرم المكي وصلى الله عليه وسلم عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلموا  
 شهرا لله الحرم فمن احرم الحرم اكرم الله وجهه وبعثنا  
 من الكرامين ارمي دار يد ماه ضاهي قتله محرم را پس هر که گرامی کند محرم را  
 که کم کند خدا به تنه ارمی او را در بهشت و نجات دهد و از آتش و دوزخ را ارمی  
 این مدینه شاه شهیدان جمع کند و قرآن امیر المؤمنین عثمان بن





ایشان را آتش گفت هر که سرهای این نماز بگذارد حق تعالی او را وال او را اهل او را تمام ماه بگذارد و  
 بهر کس ثواب عبادت سالی در نامه اعمال او ثبت گردد و گفت علیه السلام هر که شب یکل محرم بیدار باشد  
 در روز آن وزه دارد و هر گناهسیکه کرده باشد در آن سال بایم زد و در حال و در آن گناهان گم ندارد و گفت  
 علیه السلام هر که شب یکل در روز اول از ماه محرم چهارگان کعبت نماز بگذارد و در هر کسیتی بعد فاتحه اخلاص  
 سه بار بخواند بنویسد خدا تعالی در نامه اعمال او بهر کسیتی ثواب عبادت چهل هزار سال و گفت علیه السلام  
 هر که بگذارد اول شب ماه محرم شش رکعت بخواند و در هر کسیتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بفرستد خدای  
 شصت و شصت تا بنویسد برای او کارهای نیک هفتاد و گفت علیه السلام هر که بگذارد اول شب ماه محرم  
 دو رکعت نماز بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره نعام در دوم پس بپروان آید از گنجان گوی آن  
 در زاده و هر حرفی در بهشت بیاید و هر که بگذارد اول روز ماه محرم دو رکعت  
 هر چه بخواند بخواند سلام است بر او و سه بار بگوید اللهم انت الله الاکبر لقد اجمع و هدی سنة  
 حیدر و انی اسألك فیها العصمة من الشیطان اجمع و اولیاء الشیطان و الايمان  
 من الشیطان و من شیئ کل ذی شیئ و من البکایا و الاقبات و اسألك العون و العدا  
 علی هذه المقیسات و انما رزق بالسوء و لا شفعالی میا یقربنی الیک یا کریم یا  
 ذا الجلال و الاکرام مولی کند خدا تعالی برو فرشته تا براند از شیطان و بگوید و بعد از  
 و طاعت تا آخر سال و شیطان گوید آه از تو امید شدم تمام سال گفت عم هر که بگذارد اول و زار  
 محرم و از زده رکعت بخواند در هر کسیتی بعد از فاتحه اخلاص غایت با نرفته شود مر او را ثواب عبادت  
 دو از زده هزار سال بنا شود مر او را بهر اخلاص که در آن روز نماز خوانده است قصر و بهشت که در آن فقر  
 باشد چهار روز تا در می و از زده هزار سال راه و در باشد از نعمتها که شمار آنکس نم اند که خدا  
 و گفت مسلم هر که بگذارد در هر جمعه ماه محرم چهار رکعت بخواند در هر کسیتی بعد فاتحه اخلاص و یکبار یا بعد از ثواب  
 گوی خواند باشد هر گناهی که از آسمان نازل شده است و بدد او را بهر آتی ثواب اوی بنده آدمی بقیه قوله  
 ان عداة الشیطان و عداة الله انما عشر شهر فی کنا الله یوم خلق السموات و الارض و منها  
 اربعه محرم و هو ذلک الدین القیوم فلا تطلعو فیها الفسکو بدستی شمارا بهر نزدیک  
 خدا و از زده ماهت در کتاب خد تعالی از آن روز بگذارد که او بدست آسمان و زمین را از آن ماه چهار ماه حرام

و این نماز را در روز اول ماه محرم چهار رکعت بخواند و در هر کسیتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند بنویسد خدا تعالی در نامه اعمال او بهر کسیتی ثواب عبادت چهل هزار سال و گفت علیه السلام هر که بگذارد اول شب ماه محرم شش رکعت بخواند و در هر کسیتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بفرستد خدای شصت و شصت تا بنویسد برای او کارهای نیک هفتاد و گفت علیه السلام هر که بگذارد اول شب ماه محرم دو رکعت نماز بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره نعام در دوم پس بپروان آید از گنجان گوی آن در زاده و هر حرفی در بهشت بیاید و هر که بگذارد اول روز ماه محرم دو رکعت هر چه بخواند بخواند سلام است بر او و سه بار بگوید اللهم انت الله الاکبر لقد اجمع و هدی سنة حیدر و انی اسألك فیها العصمة من الشیطان اجمع و اولیاء الشیطان و الايمان من الشیطان و من شیئ کل ذی شیئ و من البکایا و الاقبات و اسألك العون و العدا علی هذه المقیسات و انما رزق بالسوء و لا شفعالی میا یقربنی الیک یا کریم یا ذا الجلال و الاکرام مولی کند خدا تعالی برو فرشته تا براند از شیطان و بگوید و بعد از و طاعت تا آخر سال و شیطان گوید آه از تو امید شدم تمام سال گفت عم هر که بگذارد اول و زار محرم و از زده رکعت بخواند در هر کسیتی بعد از فاتحه اخلاص غایت با نرفته شود مر او را ثواب عبادت دو از زده هزار سال بنا شود مر او را بهر اخلاص که در آن روز نماز خوانده است قصر و بهشت که در آن فقر باشد چهار روز تا در می و از زده هزار سال راه و در باشد از نعمتها که شمار آنکس نم اند که خدا و گفت مسلم هر که بگذارد در هر جمعه ماه محرم چهار رکعت بخواند در هر کسیتی بعد فاتحه اخلاص و یکبار یا بعد از ثواب گوی خواند باشد هر گناهی که از آسمان نازل شده است و بدد او را بهر آتی ثواب اوی بنده آدمی بقیه قوله ان عداة الشیطان و عداة الله انما عشر شهر فی کنا الله یوم خلق السموات و الارض و منها اربعه محرم و هو ذلک الدین القیوم فلا تطلعو فیها الفسکو بدستی شمارا بهر نزدیک خدا و از زده ماهت در کتاب خد تعالی از آن روز بگذارد که او بدست آسمان و زمین را از آن ماه چهار ماه حرام

وآن حکمیست مستقیم بر بنده ظلم در ایشان بر نفسهای خود قول تعالی ان عذرا الشهور عند الله  
 انما عکس شهرهای محمد کافران سبکونید که ماها نیزه اند و ما و او زده کرده ایم عند الله ای فر  
 بحکم الله و فی قصه الله فی کتاب الله ای فی کون الحق از اخبار ماه حرام است ای گناه و ایشان  
 حرام است بیان این چهار ماه رسول کرده است ثلثه متصله ذی القعدة المحرم و الحجة و الحرام و دو حد  
 فرود و دو حد بالا و از ماها حرام فصل اندوزی بعد از الحج و محرم و یک ماه است و آن حبیب قول است  
 خلیک الذین العین فیهم حکمی مستقیم است که از و زده و نیزه و دو حد که آن منوع نشود قول تعالی فلا تطیعوا  
 فیهم انفسکم اگر در شربت ماه است از گناه با نوبی ارید بگردین چهار ماه گناه کنید و ظالم نفس خود شود این از  
 حجت حرامت چهار ماه گفت که گناه نه ماه است و از برای آن گفت که اگر گناه در آن شربت ماه کند  
 بزه اندک باشد و اگر درین چهار ماه گناه بیهوده بسیار باشد چنانچه کار نیک او درین ماه ثواب بسیار است گناه را عذاب  
 بیشتر است رسول علیه السلام گفت هر که یک روز از ماها ای حرام روز در دو چنانستی که یکماه از ماها جز  
 ماه حرام روز و شربت باشد رسول علیه السلام گفت هر که از ماها حرام سه روز در دو چنانست که او دین  
 و شربت نبویان در تعالی در نه اعمال و ثواب عبادت مفصل از و فرخ مفصل راه و در باشد سوال چون  
 دو رخ بیهوده اگر خواهد بود چنانچه خدا تعالی گفت و ان منکم الاکاره های سبکونید که مفصل از  
 از و فرخ و در خواهد بود جواب است که بطر بر و رخ کشیده اند چون ارند این سه روز که بطر اند و در  
 شود و اثرش و رخ را تا از برای ای و مفصل از راه فرود و سو او کند و سلا و شربت است و سبکونید  
 المجلس الرابع عشر فی فضیلة یوم عاشوراء و فی شهادة امیر المؤمنین جعفر بن محمد  
 حسین بن علی علیه السلام و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء  
 آدم علیه السلام و امساکوا و العنق و الکس و اللوح و القلم و الحجة و المادی و الحجة و  
 الاشیاء و الاشیاء و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء و فی بعض الاشیاء  
 کرمه الحیم یصوم ذلک الیوم الحرام و اللقاة و الصلوة و السلام و الصحة و الاشیاء و الاشیاء  
 علیه السلام و قدوة الاصفیاء محمد بن المصطفی الذی قال من اراد ان یتقرب الله ذنوبه  
 فعليه ان یصوم یوم عاشوراء صلح علی البر و الحماة بعد جلال و الحسی اما بعد و یزید علی جلال  
 و عظمی و از عاشورا افضل سیار و ده روز از فضیلت بسیار زاده و نه میا و خرد و نه باور آن سید مرتضی

۲  
 زیست  
 زیست  
 زیست  
 زیست

مقتلات و محررين را با طاعت داعي كافرا بزل اسلام الراجعي الى حقه الله السلام ابابكر احمد بن محمد بن علي القزويني  
 السلق بيد غفر الله له في يوم تشرع فيه غنيت اين تود و آنچه تعلق است برنج بجا زود قصار و دين مجلس كن زنده بختم از  
 نكر شهادت خوارگان كن دور ساز زندان ايرالمؤمنين علي رضوي و مكر كنوگان بچسب فاطمه الزهرا و تود و ديگان خارج  
 عالم اين ايرالمؤمنين جن ايرالمؤمنين حسين صبي الله عنها كرده و حضرت عزت بركت روز عاشورا و سحر شب  
 شهبان مشتكر با جلايل و خوانندگان ابيامرز و بهر اخواني رحمت كن از ولي العباد و الهادي الي

سَبِيلِ الْإِسْلَامِ أَوْ فَرَقِيهِمْ نَزَرُوا شَوْرًا عَنْ لَمَعِيهِمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

من صام يوم عاشوراء كتب الله تعالى له ثواب عبادته ثلاثين سنة قام لياليها وصامها وها  
يعني هر که روزه دارد روز عاشورا بر تو بیايد خدمت تعالی را در اوقات ابوت شصت سال که شبها و اقامه روزها بصیام گذرانده  
باشد را وی این بخت بر سر عمر معظمی صلی الله علیه و سلمت و برادر او امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما است آنمردی که در

ناتانی  
میان  
پوست  
پوست  
پوست  
پوست  
پوست

مومن فرزند عاشورا روزگار بزرگوار این روز در مہر آدم علیہ السلام فریضہ عید بود بہت پیشین را در گاہ مہتر

اوم تاسمضی علیہ السلام روز قیامت شادی میکنند بودست سوال کردم چه میفرمود اگر بگوید جواب نزدیک

بعضی از اش کوئید که نه بر بغیا میرین و نه کوله شده اند و نزدیک بعضی از اش کوئید ده هزار بغیا میران را

درین بخت که هر یک است و در دایه جیسی که از هر یک پیغمبر است و در دنیا سجاپ است و در دایه جیسی که

دزد ایک بعضی: آتش کو نڈکے پر دودھ خیرست و نرزدیک بعضی: آتش عاشو اگوندکے زبان سہیانی کے راجو

و در ماه نهم سال دوازدهم از ابواب چهارم و پنجم و ششم را عاشر میگویند چون در ماه محرم و رجب

برگشت این فرار و عرب عجم بدین نام علم کردند و رسول علیه السلام گفت لَوَافَقُوا مُؤْمِنِينَ مِلَّةَ الْأَرْضِ ذَهَبُوا

فَمَا دَرَيْتَ قِيَمَةَ تَقْوَى عَاشِقِ دَاءِ قَسَمٍ فَفَتَحَتْ لَهُ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ

شعاعی از همانند نمون پر دین در دریا به فصل در غاسور از پس هر که دوره در در استاده بود و در

بعضی وقتها که آمار نشانه‌های پند را با او از خدا تعالی تبار و زقاوت درم خدا تعالی درست میشت نوشتند

در بستی مفصل ملک اتانبا کنند مراد اقصا و شهرها و نهال کنند مراد درختان و روان

ناتانی  
میان  
پوست  
پوست  
پوست  
پوست  
پوست

کنند و او را چونما از آن روز باز که روزه داشت تا روز مردن او خواه مرد باشد خواه زن گفت علیه السلام  
 بداند روز عاشورا بیاید بشمار هر سخن از قدرت و بخیل و زبور و ققان شکیان نیکی و بیاید ثواب هزار شهید  
 و گفت علیه السلام هر که روز عاشورا روزه دارد و بیامرز و خدمت یغالی گناهان یکسال گذشته او و گفت علیه السلام  
 هر که روز عاشورا روزه دارد و عطا کرده شود او را ثواب هزار حاجی و ستم و ثواب ده هزار شهید و هر که عطا کند  
 در شب عاشورا یعنی هر چنانستی که عطا کند گناهی باشد جمیع است محمدا و پدر کرده باشد شکمهایی ایشان را  
 و گفت علیه السلام هر که بار در روز عاشورا دریافته باشد هر فرد که از وفات شده و آن سال هر که  
 دهد و آن روز یافته باشد هر صد که از وفات کرده باشد در آن سال و هر که یک کند و آن روز گوی در آن  
 باشد شقی در او هر که نگاه دارد و جوارح و باز از رضا خوش در آن روز آید و کند خدا بیعاسه جوارح او را  
 از آتش و گفت علیه السلام هر که بگذرد از ترس خدا بیعاسه روز عاشورا پاک شود از گناهان و مرد او را  
 نصیب از طاعت عبادان و گفت علیه السلام هر که مصافحه کند برادر مسلمان را روز عاشورا چون  
 از کوب بر خیزد و فرشتگان او را مصافحه کنند و هر که گرامی کند مسلمان را روز عاشورا یعنی نیکی  
 و گوارا و از این بهشت گشاده گردد و در خبر است که کیر و در برین بعد از شستن بچپاس و گویای و داند  
 که این روز عاشورا است پیغمبر علیه السلام نکند تا هیچکس بقیه روز بخورد برای تعظیم روزه این روز که  
 سید رضی الدینه گوید که من بر این بن مالک فقم در روز عاشورا او را در گریه دیدم گفتم چرا گریه میکنی گفت  
 خواتم که روزه عاشورا بدارم نتوانستم از آن سبب یکسانم که از رسول علیه السلام شنیدم من تمام فقم  
 عاشورا که منتهی النهار آید که روزه میگوید رضی الدینه که در عهد رسول علیه السلام روز عاشورا بدار  
 می شد تا هر روز بداند و پس کان نیز نه مردان میدادند ایشان را شب یازمی میگذاشتند و گفت علیه  
 السلام هر که بخواند آیت روز عاشورا از کتاب استیغالی چنانستی که تمام قرآن خوانده باشد و گفت علیه السلام  
 هر که یک کار نیکی کند در روز عاشورا بیاید ثواب هزار کار در روز عاشورا ده سنت باید کرد اول روزه  
 رسول علیه السلام فرمود هر که روز عاشورا روزه دارد و بشمار هر ساعتی از آن روز ثواب شصت سال  
 عبادت دنیا را احوال او ثبت شود دوم غسل در خبر است هر که غسل کند روز عاشورا برای پاک نفس و عبادت  
 خدای اینو بیاورد و احوال او بر قطره ثواب عبادت یکساله و از گناهان چنان پاک شود و گوی  
 از ما در زاده و تن او را خدای از بهر رحمتها عطا کرد و او را چندی و جبرام امین گردد و سوم من از





بسیار طعام است مشهور و سرگشته در آن فوت است میال و از بهر خدا پس سر بخورد و هم عالم را بکن زیارت و  
تا بانی مرثیه محصور و سبک بود و حاصل بدین آن و از بهر آن می خورد و بود که بگویند قطعه این است  
از بهر رضای خالق نوز و بداند که روز عاشورا چه چیز است چند چیز دیگر در احادیث رسول علیه السلام آمده  
یکی که استین از ترس خدا تعالی و خیر است هر که روز عاشورا از ترس خدا تعالی بگریه و بشت بر حلال شود و در نوح بر جرم  
دیگر کسی سبزه و نماز جنازه بگذارد و در خیر است هر که روز عاشورا بیز سر تعالی و از عذاب کند و هر که بر نماز کند و ایضا  
بیامزد و دیگر صد بار قل هو الله احد بخواند دیگر زیارت مادر و دیگرستان کند که در خیر است هر که روز عاشورا زیارت  
توسل کند که حق تعالی گشتن بلیط بر او آسان گرداند و دیگر بروج امیر المومنین جناب امیر المومنین حسین  
رضی الله عنهما طعامی کند و شهادت آن که بار ایا و کند تا ایشان شفاعت او کنند و گفت و دانند که مشهور است  
آن سبب است نزد یک بعضی از آن سبب است که رسول علیه السلام گفت هر که روز عاشورا در و شنی طعام  
دهد تمام سال آن طعام بر وی فراخ گردد پس جمله طعامها وضع کرد تا هر پیش طعام سال تمام بر وی فراخ  
گردد و بعضی گویند شمشوراد درشت کر یا هر کسی غلکه در شست جمع کرده بپختند و آن غله با جناس بود همان  
سنت قایم ماند و بعضی گویند که شهر با نو و یکی در شانند و در آن سنگه زیاده است رنگ بود و او را سیگفت اگر آن  
میشود حق تعالی هر جنس را حقیقت از فکر داند همان سنت قایم ماند و بعضی گویند تو اگر آن نعمتها دنیا گویند و فقیر  
خدا و ریزه می بپختند و آن غله با جناس بود رسول و در طعام فقیران عینت نمودی بحکم رغبت رسول  
همگان همین طعام اختیار کردند و سنت قایم ماند دیگر روز عاشورا در آیت قرآن بخواند و ده مسلمان از آن مصافحه  
کند و بگوگان و شبان اینجوری بود که درین همه ثواب فضیلت بسیار است آغاز شهادت امیر المومنین جناب

حسین رضی اللہ عنہما قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنَّا لَا نَشْعُرُونَ و نه گوئید مر کسی اگر کشته میشود در راه خدا بمردگانند ولیکن شما نمیدانید ایشان از نزول آیت مرده و شهید را بعیت بخوانند و امیر المؤمنین عمر خطاب رضی اللہ عنه دعا کرد و گفت اے شیعی و کر متقی در حق کشندگان راه خود پیگیران فرمان شد کشندگان راه ما مرده مگوئید که ایشان زنده اند هر که شهادت داده گوئید زنده کار شود قَوْلَهُ رَضِيَ عَنْهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَيُّ مَوْتٍ مَرَدُونَ کشته شدن در راه او و بر اسرار او میباشد و چون در راه ناشناخته هیچ سود نکنند رسول علیه السلام فرمود طُوبَى لِمَنْ مَاتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ طُوبَى لِمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ



نبی گنج جمیع الدین قدس الله روحه و کفایت بیست هر که از بهر دست کشته نشد که هر چه بکلی نبش می داشت  
 نسیق مردن کشته شدن بر او میاید که کشته شد خبر رسول علیه السلام بدند و گفتند فلان کس شهید شد  
 رسول علیه السلام خشم برآورد و فرمود که نزد شما شهید رفت و هو عنک الله اخصس و اجمع من المکلفه  
 گوید در صحیفه گفتند چه ای رسول الله گفت دل و موافق تن او نبود باز مرد در خبر رسول علیه السلام برینید  
 که فلان مرد رسول علیه السلام گفت برین نیز تا بهر شهید میاید که کشته شد چه ای رسول الله گفت بجای او بدستی بود و کافرا  
 سوخته بود و تن او با شقیق برآورد و در روزی که عالم علیه السلام بر سر مرد رسید که سپرد و دیگر است رسول  
 گفت که تو برای بیت گفت از آن سو که بر راه خدا تعالی کشته نشدم و سر بنا ختم رسول علیه السلام فرمود  
 استجرت عند الله افضل و اعظم من کفر شهیدان را که کشته اشتیاقی را وی قله تعالی کل احسبا  
 ای البشر و المکرمه و سبب ایشان اند و گویند که نام شان جهان انما ندکه فلان چنین من  
 که جویند بنهادن و نزدیک بعضی ایشان زده اند و یک نفر تعالی چنانچه گفت کل احسبا عندک ختم  
 بر روزی ایشان فرزان میشود ای کشکان خدا بخوانید هر چه از دوا دارم و از دواگاه ما بر کوفت که حقیق میسازد  
 ایهم من فضلهم نزدیک بعضی ایشان سبب زده خواند که کلماتی که دعایات میگویند نقد ثواب بر دهنده باشد  
 و کار و دین زده اند و به شهادت کسی خدا تعالی در کنگره که اولاد دست ملوک اند و همه عالم و لیا الله گفت  
 الشهداء هم رفقاء الا کثیرا و گفت یونان دم الشهداء کثیرا فی المسمیون  
 یوم القیامه و قطعه دمه انقل من جبل الا حید چون در به شهادت  
 بلند است حضرت عزت مصطفی علیه السلام انیز برکت شهدا را که در سبب هر دو پنجان بود که جو کمال  
 بر بهتر عالم علیه السلام میاید گفت یا رسول الله بر شما ممانی کرده ام برابر رسول خداوند اوقات و وقت دیگر  
 نفر برابر رسول خداوند که در ساله بریان کرده هر لوده هر رسول خداوند یا دیگر برابر رسول علیه السلام بود از غایت  
 که سکنه تا رسول علیه السلام دست شود مسافت که در کشت از آن مردن که در محبب خبر خود آن یار  
 بر زمین افتاد رسول علیه السلام چون یک لقمه خورد دست در دوم و از ذکر و کوساله بر بیان سخن برآورد  
 و گفت یا رسول الله که کمال متقی فانی مسموعه انمرد نقل کرد و رسول خدا می اتق تعالی نهدا  
 زهر را فغان شد که در پاشنه پای مصطفی صلی الله علیه و آله و این که وجود بهتر عالمیان همه  
 در رحمت بود که هم ازین تاثیر بودی و دقت وفات سید عالم حق تعالی آن زهر را در وجود مظهر عالمیان

۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

جنبانید و از آن سبب امیرانید تا با درجه نبوت درجه شهادت منعم شود و ابو بکر صدیق رضی الله عنه از سبب  
 مار که در غار را در گذریده بود وقت مردن آن برادر کار داشت و عمر رضی الله عنه را با کار در گذر غار عثمان  
 را غرق خاک کردند و علی رضی الله عنه را نیز بکار در زدند و حمزه رضی الله عنه پرست کا فران و زره و زره  
 کنانید و امیر المؤمنین حسن و حسین رضی الله عنهما بیت الشکریه نیز یکسانیدند تا درجه شهادت شایان  
 که است منعم شود و ایشان را علی علیه السلام سنانیدند و آنکه ای مومن میان انجاسی علی رضی الله عنه منم نیز بین  
 معاویه رضی الله عنه عداوت است بود و دومی عداوت اصلی است چنانچه شیطان برابر مقرر کرده و همچنین انجاسی  
 برابر صاحبان غایت محدود در دنیا این عداوتها بسیار است و کابیل مقرر با بیل را از سبب آن کشتن فرزند  
 یعقوب علیه السلام را برادر خود مقرر یوسف علیه السلام نیز بخشیدند و گویند که در خانه عبد المناف دو فرزند  
 پشتهایکدیگر خفشیده اند و ما ششم و سیم عبد المناف میان هر دو تیغ انداخت و جدا کرد و ایند آن تیغ میان  
 اولاد ایشان نیز افتاد و از سبب آن هر یک او را بجز میخواست بعد از آن ما ششم امیر شد عبد المطلب و سیم  
 امیر شد نام او حرب میان ایشان هسم تیغ بود و سبب تری سبب میخواست که سبب سبب اینجی  
 جنگ شد و کار تیغ رسید باز عبد المطلب امیر شد و تمام و ابوطالب حرب امیر شد نام و ابوسفیان میان  
 ایشان سیم تیغ بود و سبب قطع زید عداوت بود باز ابوطالب امیر شد علی و ابوسفیان و سبب این  
 معاویه میان ایشان هم تیغ بر ای خلافت حکم اجتهاد و ابوعلی امیر شد حسن و معاویه امیر شد زید آن مقصد  
 کشتن شان کرد و عداوت فرعی است که زوی از سبب زید را عداوت شد و انجاسی بود که چون معاویه رضی  
 عنه را وفات نزدیک سید بنیم برآب کرد حاضران مجلس گفتند یا امیر المؤمنین غلیفه رو زمین گریست  
 شمار بر ای محبت گفت مرا هم یک پیر بود تا غایت مراد اندیدم و کار خیر او نکردم سنت است که پیر  
 منم پیران غورند و کار خیر ایشان بکنند تا از عده فرصت بیرون آیند و از شادی فرزند آن خود  
 چشم روشن کنند الغرض معاویه سبب الله عنه نیز در اجد بسیار نمود و نیز پیران  
 آمد و یاران و دوستان جمع کرد که کدام دختر است که از همه خوبتر و با جمال تر باشد گفتند  
 اے پسر غلیفه هیچ عورتی در جهان خوبتر از زینب بنت جعفر نیست و او را شوهر  
 است زید نام اگر حیل کنی که او زن را طلاق دهد و آن زن را راکند خوبتر  
 از زینب است زید سوخته زید از زبان معاویه کمتر ب نامست که



یزید بن زینب برسات فرستاد است امیر المومنین حسین رضی الله عنه گفت اگر او را قبول کنید از حجت من بگذرد  
 رسالت منی بعد از من و دست او گرفته گوشت برود و گفت گزینش را قبول نکن رسالت من نیز دهی او گو  
 در خانه زینب آمد زینب چادر و در میان بست ابو موسی ای پس حجاب نشانده زینب پرسید بر من شما بچه  
 مصلحت آمدید ابو موسی گفت ما زید بر تو فرستاده است بخواد که ترا زنی کند چون پدر و رضی  
 رسول علیه السلام آمد امیر المومنین حسین رضی الله عنه و عبد الله عمر رضی الله عنه نیز بر تو رساله استخوان  
 و من نیز برای خود بر تو آمده ام هر که را خواهی قبول کن زینب گفت مایهی قوم دی پیر شدی ترا نخواهم  
 فاما او این همه کس چو گوی ابو موسی گفت اگر دنیا خواهی یزید را خواه و اگر دین خواهی بن عمر را بخواه  
 و اگر دین و دنیا بخواهی امیر المومنین حسین را بخواه زینب گفت من امیر المومنین حسین را رد کنم با پیوستی  
 من امیر المومنین حسین سان و گوشت مرا می خدای که مرا بکنیز کنی قبول کردی من در چه خواهم که فرمای و قیامت  
 معصطی صلی الله علیه و سلم و خدیجه کبری و فاطمه زهرا علی مرتضی زن برادر حسن صفا باشم ابو موسی باز  
 گفت امیر المومنین حسین را بخواه و در شام رفت امیر المومنین حسین را آورد از خانه آورد و چون یزید را بر این  
 عشق شده بود هر آنکه قصد کشتن امیر المومنین حسین کرد و این احدی را فرعی میگویند اگر چه نزد عاشقان  
 نیز هم صلحیت و مقصود از کشتن ایشان برای ضبط مملکت و شت که بعد نقل امیر المومنین علی رضی الله  
 علیه و آله و سلم چند ماه امیر المومنین حسین رضی الله عنه را که از خلیفه شده بودند و او را احضار نمود و زیر او در عبادت  
 مشغول بود و شت چون بر معادیه رسانیدند که امیر المومنین علی رضی الله عنه نماز و قیامت امیر المومنین  
 حسن و شت و او را رضایت معاویه قصد کرده و نزد بعضی از بانیان امیر المومنین حسن را  
 داده بود و نزد بعضی قصد خلافت و شت از خوف آنکه بناید که امیر المومنین حسن تکمیل و خلافت اناهل  
 یزید و چون معاویه هم برابر امیر المومنین حسن را دید امیر المومنین حسن را تعظیم و سجا آورد و گفت ای او دین  
 خلافت را اگر که مقصودت خلافت معاویه بود معاویه رضی الله عنه و شت نشست و نیک خطبه کرد و  
 علم و سخاوتش را نشان داد و گفت که میان من و فضل مرو شد کی گفتم معاویه او غضبنا و او را  
 نزد معاویه و بنی امیه الله عنه آمد و گفت ای امیر المومنین خدا بی قیله و الله ترا نیکو چاهل داده است امیر المومنین  
 معاویه رضی الله عنه گفت شکر خدا تعالی عزوجل گفت چشمها سخت خوب دید و گفت شکر خدا را  
 عزوجل گفت دهن چو نیکو و از گفت خدایش را و گفت تا تمام مضای ای شمر و معاویه رضی الله عنه و بنی

میگفت که خداوند است باز گفت که مرا اینی قبول کند گفت او که گفت خود هست اگر نه آنچه از هر چه از خود  
 آنرا بخل شد و مبلغی مال گردیده با و داد خلقی دنبال او میرفت و هر یک میگفت که نهی علم معاویه رضی الله عنه  
 همچنان نیز در قبیل سوار شد و با کوه شام را در پی داشت پس رسید این چه غوغاست کیفیت گفتند نیز تیغ کشید  
 سلطان بن ابی بکر و جده معاویه رسید گفت قتل علی علیه السلام و کشتن ابی بکر و معاویه رضی الله عنه سوار میرفت  
 و میگفت در آنچه بجهال که بوجود امیر المومنین حسن رضی الله عنه در خلافت نشین گفت مرا ایشان صدقه داده اند علم  
 سخت بسیار بود و در سخاوت نشان بوده است چنانچه آورده اند مردی از مهران قوم بزدی آمد و گفت ای خلیفه  
 خدا مرا حاجتی پس بزرگ افتاد است اگر واکنی آب رو خود بر غیر می بریزم گفت بگو چه کار در دم داد و دم  
 گفت مهمل حاجت داری شست هزار درم آورد او و الفرض چون معاویه امرض صحت شد نیز در طلب  
 کرد و بر ابراهیم مهران و میان قوم او رسید گمانید و پس را بر کسی سپرد و بر منبر سوار شد و گفت ای مسلمانان  
 من این دنیا خواهم و در شما وصیت میکنم که هر مت دشت فرزندان سول بنیویجا آرید که من این رسول  
 علیه السلام شنیده ام که هر که گرامی دارد فرزندان مرا گرامی دارد خدا تعالی او را لغت شنیده ام از رسول  
 علیه السلام گفت هر که دوست دارد فرزندان مرا خدا تعالی دوست دارد او را و هر که ست کند بهشت او را بعد  
 گفت ای یزید خلافت بنویسم باید که بر آنچه پس ندگان بنیویکنی عبد الرحمن بن ابوبکر صدیق را بنیویکنی  
 و بر ابراهیم بن مسعود ندگان بنیویکنی و عبد الله بن عمر خود را نگاه دار که او صاحب خلیفانست و غیرت بسیار دارد و  
 کار او نگر دی خدمت و حرمت فرزندان سول علیه السلام امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما بنیویکنی  
 کنی و از ایشان متبری که ایشان را غرض خلافت نیست ایشان را بکاری تا دعایات معبود شغل شوند هر چه  
 کرد در دنیا و سبب غلبه مال و عجز است ایشان بر و در کارشان بر و که من بسیار پابنده ام که ایشان هر دو گفت  
 مبارک صحنه صلی الله علیه و سلم سوار شده اند ای پسر کی و نه پیامبر علیه السلام در خانه نبی بی فاطمه  
 درآمد و من نیز بر ای و بودم حاضر رضی الله عنهما در گریه دید گفت ای جان بابا برای چه گریه میکنی گفتی  
 یا رسول الله فرزندان حاجی فتنه اند برای بازی و تافانیت نیاده اند و ایام گرمست نباید که ایشان را  
 تشنگی زحمت دهد رسول علیه السلام پیران آمد ابوبکر صدیق رضی الله عنهما نیز عمر و جوده و ماهر سه نفر  
 رفیق یک میل رفیق مردی گو سفندلان بچو ایند از دوی رسیدیم و گفت من دیم دو کوه و نورانی  
 که در اینجا فتنه رسول علیه السلام بر نشانی آنرا در آن چون پیشتر فتنه می امیر المومنین

ص

ن

ن

ن

ن

ن

ن

ن

ن

ن

حسن حسین رضی الله عنهما زیورخت اراک خفته یا فتم و جامه باد بر کوشان مخچینا بنید جنباننده را اندیدیم  
چون دیکت فتم رسول گفت علیه السلام یا اخی جبرائیل شننا ختم که آن باد ایشا در اتمه جبرائیل هم میکرد و در  
علیه السلام آمد آهسته و بآهسته مبارک امیر المومنین حسن رضی الله عنه در کنار شربت و آب امیر المومنین حسین رضی الله  
در کنار شربت هر دو مغز می کردند گرفتند ای پسر من یمیم که رسول علیه السلام هر بار یک کف با امیر المومنین سر بر  
حسین میسیدار و همچنان فتم جبرائیل علیه السلام یاد میکرد و تا ایشان خفته خاستند رسول علیه السلام آمد دیدند فی  
احال بختند در کنار رسول علیه السلام نشستند و دست در ریش مبارک مصطفی علیه السلام میکرد و  
طیایچه بر خضار مبارک رسول علیه السلام میزد و میگفت ما گرسنه شده ایم طعام بیا آن رسول علیه السلام  
گفت جانان با یاد خانه میریم طعام بیشتر است حسین حاضر گردیدند و دو ابریز زمین میزد و چنانچه عادت  
پیرگاست رسول علیه السلام هر بار بر کوه آب و بوسه میداد همچنان فتم جبرائیل علیه السلام در سید فدا  
حضرت زینت را بنید که احمد اچرا برسی شان از درگاه ما طعام طلب کنی و هر چه خواهی بخانه میکی ای خواهر طعام  
از هوا پیدا شد و پیش هر دو فرود آمد ایشان میخوردند و با نظاره میکردیم چهار تان بود و دو کاسه در  
من بود و در دوم سلوی بود حسن حسین فتم میخورد و سلوی حسن میخورد و هر بار که نان می شکستند باز دست  
میشد بعد خوردن طعام آب میطلبید رسول علیه السلام گشت مبارک در تنه و رخت طلا میداد بفرمان خدا  
از ان سوراخ آبی صاف میزد و پیرون آمد آب حوز و نعلبده خوان نا پدید آمد امیر المومنین حسن  
رسول علیه السلام کنار کرد و گفت نشاند حسین اصدیق بر کف نشاند جانب خانه را ندیم رسول علیه السلام  
گفت نعم الله علیکم ان نعیم الله علیکم ان پس آب پیرا گرایان را برنجانی می در و فوخ ماندی بزیگفت  
همد صیت تو قبول کردم جز این صیت نگشای ای بابا اگر ایشانرا زنده گذارم بوجود ایشان حرمت مرا  
کسی بجا نیار و امیر المومنین حسین حاضر بود و تخفیف بود و ببردن او مرا که اطاعت کند معاویه و بیست گفت  
شد گفت عبداللہ زیار در مدینه رود و امیر المومنین حسن و حسین اسجد بر من میار تا خلافت بآید  
سپارم و مکتب جانب امیر المومنین حسن حسین فتم نشست چون عبداللہ بن زیاد کمینزل رفت امیر المومنین  
معاویه بنی عبداللہ جان بحق داد و بعضی گویند نیدزد نه شش داد چون معاویه بنی فتم رحمت حق سبوت  
نیزید عبداللہ یار را باز گردانید ولایت او خطبه خود آورد و ولایت مدینه عقبه بن ملید داد و عقبه با  
شش هزار سوار و مدینه آمد و از محبت نیزید برابر هر کسی معیت کرد و برابر امیر المومنین حسن حسین

رضی الله عنهما نیز برت و حجت کرد و حجت نامه مفصل بریزید و فرستاد تا بعضی شهرها برابریه حجت  
 نکرده و چنانچه خوارزم و بخارا و دیو و سیستان و خراسان و کفقه و شاد و سجاسی که فرزندان رسول الله باشند  
 با تر اجلاف قبول کنیم و نوشتند که بیا چنان سید هست که ترا رسول علیه السلام لعنت کرد و آن زمان  
 که در شیت پدر خود چنانچه آمد هست که یک روز رسول علیه السلام بر سینه او میزد معاویه رض و در کلا سبک  
 میرفت رسول علیه السلام گفت از من فرستو که مرا از شیت تو بوی خون می آید احتض خدا تعالی بکهران  
 که در شیت است معاویه رض در گریه گفت یا رسول الله مرا اگر آب خوابد شد مرا کفایت میبخشد و من  
 گردان رسول علیه السلام گفت از شیت تو فرزند می باشد که فرزندان مرا با حق کشد معاویه رض گفت  
 هر چه که دارم و کنم مطلقه کنه باشد این معاویه رض زن منیکه و تا بقدر الله تعالی بعضی آویخته شد اطاعت  
 اگر بر زنی ایلاج کنی نیکو شوی چون در دوا از غایت شد کنیزک داشت مطبخی که طعام بختی برابر او ایلاج  
 کرد و بفرمود خدا تعالی از ان ایلاج نیز پدر و شکم کند گویند که معاویه رض هر چند خواست و دار و کانی  
 که اعتقاد شده نشد پس بر کسیکه رسول علیه السلام در شیت پدر لعنت کرده باشد ماران باشد که او را اطاعت  
 کنیم و قول اهل سنت و جماعت است که بریزید لعنت روان باشد از سبط هر اسلام که داشت و بعضی گویند  
 که لعنت کردن و آب باشد بر عاشق اگر چه مسلمان باشد چنانچه در قرآن بیان آن و شوهر لعان آمده است و  
 حدیث مذکور همین باطل باشد و صحیح است که بر هیچ مسلمان از فاسق و ظالم لعنت نکنند القرض چون  
 نیز دیدید که میل و شیر خلق بر امیر حسن و حسین است و شوش و حرس و نیا و ولایت بر مدائن است و شوش  
 قصد کشتن امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و مکتوب بر او مدینه عتبه بن لید بنبشت باید که  
 امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما را کشتی عتبه جواب نوشت که من ایشان را کشتن نتوانم که اهل مدینه  
 بر ایشان دوست سوارند اگر من ایشان را کبشم ایشان در حال مرا باشند نیز بدینت و مان و در این  
 نفرمتران مدینه و ایشان اطلب کرد و هر هفت نفر را کشت و خنجر در دهان او فروخت و مدینه منوره افتاد و هر کسی  
 نرس خود را از امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما کشید و هر که بر ایشان آمدی پنهان آمدی نیز  
 نگیرد عتبه بنبشت اگر ایشان را کشتی در حق تو چندان لطف و رحمت کنم که از آبا و اجدان نباشد  
 و اگر نکشتی مرا از حق تو جدا گردانم این نامه در مدینه کیت که از وی تو چشم میزدی چون شب  
 شد عتبه پنهان آنها بر آسب المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما آمد و خدمت کرد و دست بپا

ع  
 کج

نماد

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

ع  
 کج

این ایشان استاده شد و گریستن گرفت سیدان هر دو سر را گفتند چه اگر بیگانی مکتوب یزد پیش ایشان  
 انداخت هر دو برادر خواندند و چشم برآب کردند عقبه را گفتند ما چه کردیم سمیت کردیم و در اختلاف  
 قبول کردیم بار غرض ولایت نیست عقبه گفت ای مخدوم نادگان من چه دانستم در سرا و چه افتاده است  
 فاما تاجان در حق منست من شمارا بدی نخواهم تعقیب گویند که عقبه دشمن ایشان نموده است و بعضی گویند  
 دشمن بود و ایشان را نیز غیر نیست نباید که از بخار روند و ظلمی میگیرند چون چند ماه دیگر گوشت نیز در مکتوب  
 دیگر نوشت که ای عقبه ما معلوم شد که چندار پسران امیر المومنین علیه رضی الله تعالی عنه هستی  
 ساخته باش امر از فرزند اسیران تو جدا می کنانم اگر خیریت خواهی و حیات خود را دوست میداری  
 پسران امیر المومنین علیه رضی الله عنه هر حلقه که دانی و توانی بکش عقبه چاره نذیر نیست  
 کشتن ایشان کرد و عورتش بود و درین محله در ساحره نام او میم بود او را طلب کرد و پیش او ده هشتاد  
 دنیا ریخت داشت گفت این بتان بچنان بکوش که فرزندان امیر المومنین علیه رضی الله عنه  
 عنه هلاک شوند از قبول کردند ستمه در خانه بمزد یک غلام و او را کرده در زیر تعقیب کردند و در آید پیش  
 زین امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه که نام او کباب بود و گوشت او ام محمود بود و امیر المومنین  
 حسن رضی الله عنه زین را پدید کرده بود و با کرده گویند هفتاد و دوزن کرده بود و بر پشت دوست تانیک  
 روز امیر المومنین علیه رضی الله عنه گفت بر بنیر باقریش و یا مهاجران و یا انصاریان باید که حسن را  
 دختر ندید که او دختران شمارا میدارد و هر که از همتان قبلیه بنده سلیم مسعود نام گفت ای امیر المومنین  
 الله تعالی عنه اگر کسی اشتداد دختر باشد و پسران تو بنوبت همه انحال کنند و بگذارند هم به هم از  
 شرف خود و انیم و سعادت و این تصور کنیم که این فرزند رسول علیه السلام اند و نور دیدگان زهر اند  
 و جگر گوشگان تو اند امیر المومنین علیه رضی الله عنه بر آن خوش شد و گفت گوشت کجاست  
 بگو با کاک حلتک آید اگر سن در این هشت یا نهم ترا اول در آرم آواز آمد چنانچه حاضران  
 شنیدند آنست بگو با کاک الحماقی تو در این هشت یا نهم مانی و آمد است که زهره امیر المومنین  
 حسین علیه الله عنه از امیر المومنین حسن علیه الله عنه پرسید که مقصود چه دارم  
 که زنان بسیار میکنند و باز میگرداری امیر المومنین حسن رضی الله عنه گفت من از مبد خود مجبور  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم شنیدم که یکم از فرزندان مرا زن باشد که بصفت خود را بود که



همیشه روزی که خواهد شد زمان این سبب بسیار میگویم شاید که آن زن بستاند حسین رضی الله عنه گفت  
 هیچ سبب که آن زن نصیب من نشد است بعد از آن هیچ زنی دیگر نگذاشتی چون ال با بن بر کرد با نوزن  
 حسین آمده سلام داد و این ال در محرم مشهور بود از کد با نوزن رسید که حسن با تو چگونه است و محبت دارد و یا نه گفت  
 بسیار شفقت دارد و بغیر من یک کوزه آب بنمید و بغیر با خواست میگذارد ال گفت پس چرا اسات بر خیز  
 فلان که نیست کد با نوزن خاک شد و اگر این گرفت ال گفت من کیستار و دارم اگر آنرا بر آب در من حفر  
 بسای و او را در بغل من بیا و آب می بر سر تو هرگز زنی دیگر نکند و بخیز تو غیر من نخواهد و بر من سوگند خورم  
 کد با نوزن گفت بسیار زود باش ال آن غلوه کشیده بدست او داد و باز گشت کد با نوزن حال شربت کرد  
 و آن غلوه در سبب حل کرد و موجود کرده بدست و امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما طرفه سوار شده بودند  
 و ایام ایشان بود و اسوای باز گشته بودند هر دو بر او پیش و رخا حسن آمدند و خانه درآمد  
 و حسین اسلام کرده جانب خانه خرد آمد کد با نوزن استاده شده جامه از وجود حسن مبارک کشیده و سوزده از پاک  
 او ستود و در خاکگاه غلطید بعد ساعتی آب طلبید کد با نوزن گفت یا امیر المومنین شربت ساخته ام گفت بسیار کام  
 شربت بدست ایشان داد و آن کاسه شربت بنمود شعله بخورد و کد با نوزن کرده شوکر و در وجود مبارک او افتاد  
 امیر المومنین حسن رضی الله عنه قاسم میخورد و گفت که اسی جان با یا من ای نوز ویده بر تو برادر من  
 و بر شوشانی چشم من حسین را بر من بیا و لگو کمالی کن گوی که اسی برادر بد و تا دواج قیامت کنم و ساعتی رسد  
 تو من قاسم بخت گفت که یکسان چون حسین در اینجا دید محبت و خاست گفت اسی جان با یا من چه  
 گریه میکنی مگر ترا برادر من از سبب تعلیم رنجانیده است گفت اسی محرم با یا من ترا طلبید گفت گریه تو  
 سبب محبت گفت با یا شربت خورده است بر طریق ما افتاده غلطید امیر المومنین حسین گریه کنان نالان  
 و حیران هر بر بنده پای برین جانب خایه حسن رضی الله عنه دوید چون حسن رضی الله عنه را بد آن حال  
 دید نفوذ زد و خود را بر حسن انداخت هر دو برادر کنار گرفتند حسین رضی الله عنه گفت اسی محرم  
 من و اسی بجای پدر من و اسی مهربان تر از مادر و با بر من و اسی مشفق  
 تر از پدر من چه شد ترا گفت ادا جاء ال اجل انک قطع ال کامل  
 کد با نوزن خواست تا احوال بگوید حسن رضی الله عنه چشم کشاد  
 و پر آب کرد و گفت الله تعالی و لا تنکحنی بقره کس در اگر پرده او

ع

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

دریدی از من بماند باقی امیرالمومنین حسن یعنی الدعدنه گفت اسی بسیار هستی دارم بشنو گفت فرماید  
گفت در عبادت خدا و نیایش مشغول باشی و دل بدینا نرندی از سبب یک حال من بدینجا رسیده و از آنجا  
که این شفاعت او خواهم کرد و زیارت من بسیار آئی و شفقت از ابو القاسم و محمد در بیخ من دارم امیر  
المومنین حسین گفت اسی محمد و من و اسی قوت پشت من سلام من رسول علیه السلام و خدیجه کبری  
و علی رضی و مادر من طهره هر بار سگ بگوئی من سحاره غریبه مانده ام خاطری به یاریه که در دوزخ بر شمارم  
و همچنین معیت کنان که در گویان بنابر سجده من محرم الحرام شمع و حسین صلت کرد و الله و الله  
و چون آن هم زوال بحیث بهر آن در بر وضه شد و در دوزخ رسید که نزد امیرالمومنین حسن یعنی الدعدنه  
برگذاشته و از زمین بیرون آمد چون امیرالمومنین حسن یعنی الدعدنه سوی هشت خرامید عقبه بن لبید جان  
نزد هشت یزد شاد شد و برای عقیده جاسه و سیم فرستاد و در نوشت که این بان امیرالمومنین حسین یعنی الدعدنه  
تنها مانده است و او هم بر دوشک ملاک کنی بروی امیرالمومنین حسین یعنی الدعدنه در وضه رسول علیه السلام آمده  
و در زیارت و هاجها در خواب منتر عالم علیه السلام را و خدیجه و علی و فاطمه و حسن و ابراهیم  
هر چه میگفتند که اسی فرزند زود بر آید که مشتاق تو گشته ایم چون بیدار شد و رفت که افتاد  
که بتبیر این خواب چه باشد چون شب شد عقبه را و دید نهان بر امیرالمومنین حسین یعنی الدعدنه کس نشاند که  
آنچه در زاده جهان نرید بر بار برین بنویسد و ملاک شامی کو شد من بنده خاطی شرمسار کنم امیرالمومنین  
حسین بن برار محبان خود شوره کرده چه اتفاق کنم هر چه گفتند اگر خدمت محمد زاده بفراید هر چه نویسم بر سر او  
تنگ آمد و مانده بکنان تو به شتاب خواهند کرد امیرالمومنین گفت با دنیا را با منی ده ایم دوست از وی بپایان  
بجای الدعدنه و طالبها کلاک او را ترک دادیم باراننگ باشد که باز گرد این کار گردیم فاما  
ما را یک صواب می افتد که من ترک مدینه گیرم و سکونت در که مبارک اختیار کنم که کسی افتخار  
نشد است اتفاق بهر بدین اقدام امیرالمومنین حسین یعنی الدعدنه در آمد بر ام سلمه زن پنجم  
صلی الدعدنه علیه السلام که زنده بود چون ام سلمه بسوی امیرالمومنین حسین یعنی الدعدنه دید گفت اسی نوز دیده چه  
شد که ترا غمناک می بینم در و تیر زده شده است گفت چکنم و چگونه غمناک نشوم که از برادر و برادر  
امیرالمومنین حسن یعنی الدعدنه تنها مانده ام و نرید دنبال من داشته من سنجو هم که ترک مدینه  
گیرم و در که در ام سلمه یعنی الدعدنه در و ن حجره در آمدت روزه بدست کرده

در حدیثی از امیرالمومنین حسین علیه السلام

گریه کنان بر آن کد و میگفت و امی حسنا و امی حسینا و امی المومنین حسین رضی الله عنه گفت  
 چه شد ام سلمه و پدر امیر المومنین حسین رضی الله عنه را در کنار گرفت و میگفت ای زودی من  
 این قاروره پشت که مرا رسول علیه السلام دارد بود و در آن خاک کربلا بوده است و مرا گفت هرگاه که  
 این خاک خون گردد و وفات فرزند من حسین رضی الله عنه نزدیک رسیده بود پس جان من از  
 خاک این قاروره بر خون شده است امیر المومنین حسین رضی الله عنه گفت این خاک چگونه رسول علیه  
 السلام آورده است ام سلمه رضی الله عنها گفت روی حسن و قوتی نبشته بود و پیش است  
 خود سعادت یمن ابوسفیان بر او بر حسن رخ گفت خط من نیکو و تو میگفتی خط من نیکو معاویه رضی الله عنه  
 گفت شما هر دو نیکو نیویسید گفتی که البته فرقی خواهد بود گفت من نمیدانم بر امیر المومنین علی رضی  
 الله عنه وید امیر المومنین علیه السلام گفت که جالباً با شما هر دو خوب نیویسید تو گفتی هم فرقی خواهد بود  
 گفت من نمیدانم بر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه وید امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بر امیر المومنین  
 عمر رضی الله عنه فرستاد امیر المومنین عسکری رضی الله عنه بر امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه  
 فرستاد امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه بر رسول علیه السلام فرستاد رسول علیه السلام گفت شما  
 هر دو خوب نبشته اید و گفته فرقی خواهد بود رسول علیه السلام گفت ای فرزندان من در اصل نوشتن  
 نمیدانم من فرقی نکردن چه دادم تو گفتی از متهجر ایل علیه السلام بر سر متهجر ایل علیه السلام  
 در سبک گفت یا رسول الله هر دو خوب نبشته اند و حق تعالی ترا مبارکباد و مستاد که فرزندان تو نوشتن  
 آموختند یا قوت سرخ و زرد و سبز برای رعیت آورد یا قوت سرخ بر تخته تو ریخت و زرد و سبز بر تخته  
 امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه ریخت رسول علیه السلام بر من مهربان خان و در من نبشته  
 بود رسول علیه السلام شاد شد و سر سجده نهاد و گفت الهی مرا یا قوت و زرد و کار نیاید اگر حق  
 تو زدن من لطف و اگر سحر است ایشان چیزهای از عاصیان است من بخشی فرمان رسید که شما هر دو  
 که بر تن حسن و حسین است هزار گان عاصیان از پشت تو بخشیدم رسول علیه السلام شد و متهجر ایل علیه السلام  
 رسول علیه السلام حاجی در رویاری ترا چه غم گفت یا رسول الله مرا از شفقت تو که بر همت داری و بر بی  
 شفقتی است بر فرزندان تو اگر نمی آید که یکی را زهر خورند کشت چنانچه دل بگردان و کجا خواهد  
 افتاد من بر آن خوابم نشاند و آن حسن نشانی او را در آوردن من مهربان و مهربان دار و شفقت کرد

ع

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه

عاصیه



هر چند که ایشان گفتند دزیری کردند امیر قبول نکرد و مسلم عقیل را پیش از خود جانب کوفه با چیل سوار کرد  
تا سوار از ایشان بیاید مسلم عقیل چون نزدیک کوفه رسیده حال با چند هزار سوار استقبال کرد و بانوان و اکابر ام  
بر تحت نشانند و خود بپوشیده پیش ایشان ایستاد مسلم عقیل مکتوب امیر المومنین حسین بن علی را  
نوشت و ذکر حال بدیخت باز نمود امیر المومنین حسین بن علی را دیدند اتفاق کوفه کرد و حال کوفی  
نزدیک نوشت که خبر من میخواهند مسلم عقیل آمد و گفت و امیر المومنین حسین بن علی را دیدند اتفاق کوفه کرد و حال کوفی  
نزدیک نوشت که خبر من میخواهند مسلم عقیل آمد و گفت و امیر المومنین حسین بن علی را دیدند اتفاق کوفه کرد و حال کوفی  
اول کسی که غایت شهر بن خنیش جو بود و برادر هزار سوار علیه الله تبارک و تعالی را و غایت برادر هزار  
سوار و این هزار و چهل پیش میبرد بود و نداد و نفر از سواران برادر با نیا شد و مار فتح بنا شد و نبرد  
عبد الله زیاده را طلب کرد و گفت تر این مهم باید کشید قبول کرد و برادر است هزار سوار است  
شده دوم عبد الله عمر و میگوید و طلب کرد و او گفت من توانم که مقابل فرزندان رسول علیه السلام  
شوم نبرد و غضب شد و گفت بروید سواران او حیدر کنید چون نبرد گفت ای امیر المومنین  
مشوره که پیش فغان آمد زن او گفت فاطمه ای نوان چرا شایب خود انکاشانیدی تا غایت شهر  
میر سیک در پشت رفت چه شورت کردن نه این کار اختیار نکنی و الار و قیامت از تو مصطفی  
شمرنده بانی و اگر این کار خواهی کردم اطلاق ده تا در قیامت از هزار شمرنده تا نام چون و فرستد نبرد  
رفت نبرد فی الحال در اجماع و در پیش او را بوسید برادر است و چهار هزار سوار او را و ان که در پیش او  
هزار سوار شد و صد هزار پاد او را و ان که در پیش او ایستاد و کوفه رسیدند حال کوفه و بر مسلم عقیل آمد و  
ای فرزندان امیر المومنین و مقابل ایشان گردید سوار شدند مسلم و یاران و اندر و از هر چون آمدند  
کوفیان در دوازده سبقت و گفتند مسلم عقیل را چیل سوار بود برادر چندان لشکر کارزار سیک و نیا هم  
شهر شدند مسلم تنها ماند و سپاه هم تیغ خورده افتاد مسلم سپاه خد و لشکر بروی غالب گشت گفت  
هست کسی از مسلمانان که من بگویم غریب آبی خوانند عبد الله زیاده و عبد الله عمر و گردیدند عقیل  
شک برآید کرده بر مسلم رسید آب مرادش خوانند و بقیه بر وجود او رحمت خنیا سر و شد طرف وی آن  
دید و گفت میفرماید و سبک در حال و می آن همیشه نوبت و سیاه و هم در و علی فتنه با امیر المومنین  
من نیز پیش شهید غم خورم که کارزار سیک و نیت تر با کشت شهید شد مسلم عقیل تنها ماند و نیا هم

شهادت یافت سر او بریده جانب نرید فرستاد از آنجا روان کردند نزدیک پشت کربلا کشته آید  
 فرود آمدند از آنجا امیر المومنین حسین رضی الله عنه را بر چند هزار سوار روان کردند چون کنترل آنکه آمدن شایب  
 همه که بینند مقتاد و سوار و یک امیر المومنین حسین رضی الله عنه گفت چون در گذر رسم سواران بیشتر خوا  
 بود امیر المومنین منزل منزل بر انداخت شایب غزه ماه محرم نزدیک نماز شام در زمین پشت کربلا رسید  
 امیر المومنین حسین رضی الله عنه از آنجا پیشتر می رسید امیر المومنین حسین گفت ای یاران این  
 کدام زمین است گفتند اینجا هم زاده این زمین اگر بگویند گفت گاه میخواستیم از خدا تعالی از کرب  
 و بلا گفت اینجا می رختن خون است و این جای کشتن ماست اینجا می تهم شدن فرزندان است  
 و این جای میوه شدن عروسان است بدوستان خود اینقدر گفت پیشتر زمین بدو سواران فرود آمد  
 چند نفر برای صحرای جانب آب گفتند چه بنشیند که لشکر فرود آمده و گرد و گرد آب فرو گرفته  
 پرسیدند این لشکر کس است گفتند این لشکر یزید است پرسیدند برای چه آمدند گفتند برای کشتن امیر المومنین  
 حسین رضی الله عنه گفتند پس حسین برای کشتن فرزندان رسول علیه السلام لشکری فرستادین یا نه گفتند و یا  
 گفتند و خبر رسید حسین کردند شایب که عورات خندق دمانند و عورات را میان شامند شایب ندان  
 چون فرستاد امیر المومنین حسین رضی الله عنه با مقتاد و دو سوار و دو کوه یکدیگر با اسام بن امیر المومنین  
 حسن و دو هم علی اکبر بن امیر المومنین حسین رضی الله عنه اول که از لشکر یزید بیرون آمدند بود و سوار یکدیگر  
 نترس این باج بود و از آنجا امیر المومنین حسین رضی الله عنه بیرون آمد و گفت ای فرزندان فراموش کردی  
 یکجا با یکدیگر می کردیم و یکجا در کتب می نوشتیم و در برستان خواندیم امروز چگونه با یکدیگر از ایشان آمده  
 چون فرستاد امیر المومنین حسین شایب که فرود آمد و سوار یکدیگر امیر المومنین حسین رفتند  
 و گرد و گرد آب گفت اینجا هم زاده این زمین اگر بگویند گفت گاه میخواستیم از خدا تعالی از کرب  
 و بلا گفت اینجا می رختن خون است و این جای کشتن ماست اینجا می تهم شدن فرزندان است  
 و این جای میوه شدن عروسان است بدوستان خود اینقدر گفت پیشتر زمین بدو سواران فرود آمد  
 چند نفر برای صحرای جانب آب گفتند چه بنشیند که لشکر فرود آمده و گرد و گرد آب فرو گرفته  
 پرسیدند این لشکر کس است گفتند این لشکر یزید است پرسیدند برای چه آمدند گفتند برای کشتن امیر المومنین  
 حسین رضی الله عنه گفتند پس حسین برای کشتن فرزندان رسول علیه السلام لشکری فرستادین یا نه گفتند و یا  
 گفتند و یا خبر رسید حسین کردند شایب که عورات خندق دمانند و عورات را میان شامند شایب ندان  
 چون فرستاد امیر المومنین حسین رضی الله عنه با مقتاد و دو سوار و دو کوه یکدیگر با اسام بن امیر المومنین  
 حسن و دو هم علی اکبر بن امیر المومنین حسین رضی الله عنه اول که از لشکر یزید بیرون آمدند بود و سوار یکدیگر  
 نترس این باج بود و از آنجا امیر المومنین حسین رضی الله عنه بیرون آمد و گفت ای فرزندان فراموش کردی  
 یکجا با یکدیگر می کردیم و یکجا در کتب می نوشتیم و در برستان خواندیم امروز چگونه با یکدیگر از ایشان آمده  
 چون فرستاد امیر المومنین حسین شایب که فرود آمد و سوار یکدیگر امیر المومنین حسین رفتند  
 و گرد و گرد آب گفت اینجا هم زاده این زمین اگر بگویند گفت گاه میخواستیم از خدا تعالی از کرب  
 و بلا گفت اینجا می رختن خون است و این جای کشتن ماست اینجا می تهم شدن فرزندان است  
 و این جای میوه شدن عروسان است بدوستان خود اینقدر گفت پیشتر زمین بدو سواران فرود آمد  
 چند نفر برای صحرای جانب آب گفتند چه بنشیند که لشکر فرود آمده و گرد و گرد آب فرو گرفته  
 پرسیدند این لشکر کس است گفتند این لشکر یزید است پرسیدند برای چه آمدند گفتند برای کشتن امیر المومنین  
 حسین رضی الله عنه گفتند پس حسین برای کشتن فرزندان رسول علیه السلام لشکری فرستادین یا نه گفتند و یا  
 گفتند و یا خبر رسید حسین کردند شایب که عورات خندق دمانند و عورات را میان شامند شایب ندان

و این جای میوه شدن عروسان است بدوستان خود اینقدر گفت پیشتر زمین بدو سواران فرود آمد



رسول الله برای خدام را گذارتا این صحبت و این عالم امیر المؤمنین حسین را گریست و ادراک داشت او هم  
سه نفر از اندخت و شهادت یافت و این ختم بود و در آن لشکر امیر المؤمنین حسین نیز سوار بر اسبی علی رضی الله عنه  
چیز آمد امیر المؤمنین حسین هم راسته برادر دیگر بودند بر علی علیه السلام و این نیز از او و تنها  
بوده است چون برودن آمد امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه گفت ای برادر تو همان مادر را مسوز که او را هیچ  
فرزندی نگرفت مادر او از آنجا غمزه زد و گفت ای حسین این سخن گوی جان من جان پسر من فدای خاک پای  
تو باد بغیر تو اربابیت چه کار ای حسین نه برادر را در کنار گرفت و دراز را بر گریست زیر پیرودن آمد گفت  
شعرا ان السماء حزینة یحکک کبک لا کاف من حمله بر و کبک + للکر قوة اخوة یحکک  
حسین + حتی علی علی حسین صلی الله علیه و آله و سلم کرد و از ایشان برادر و شهید شد تا زود هم ظاهر  
پیرودن آمد و گفت شعرا ان السماء حزینة یحکک کبک + صلی الله علیه و آله و سلم کرد و از ایشان برادر و شهید شد تا زود هم ظاهر  
الباستکاد سر و قوت سارحها + افکر مشدا فوس و منجم مدارق + پس حکم کرد و چندان کشت  
که فریاد از لشکر پی در پی گشت پس شهید شد و از هم از لشکر جعفر علی رضی الله عنه پیرودن آمد امیر المؤمنین  
حسین را گفت تو میان تا میان شایانه مامور باشد کسی بماند گفت شعرا حیاتی یلذون لقا کما  
صانع + و شیعی یغنی و حجه ک باطل + امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه او را در گذر گرفت و ای  
ای بر گریست جعفر رضی الله عنه پیرودن آمد و گفت شعرا ولدت یومئذیا و اموت یومئذیا + هذک  
یومئذیا مع الذین کان + استخرجت مع الحسنین معارضا + راجعت مع الاخوان للعقران  
پس حکم کرد و بسیار اهل کربلا را کشته و سر بریده و شهید شد و هیچ مرد و زن یک امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه  
نماند که دو کوفتی قاسم پسر امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه دوم علی پسر امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه  
پشت امیر المؤمنین حسین نه مامور فریاد کرد که شب بیدار شد و شب باز کرد و تا کی عبادت کوفتی  
و شاه که در کربلا دیده شود امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه با دو سپه باز گشت شب شور یکجا بود و روز شهادت  
همه نماز با دعا امیر المؤمنین حسین را و برادر زاده و پسر را بر خلیفه و ادع کردند و پیرودن آمد و چون چند کما  
زود نماز قاسم را در علی کربلا فریاد کرد که ای نور دیده کان یکبار باز کرد و تا روی مبارک شما میهم  
با گشتند و در کربلا ان قاتل دزدان را که کشید و ادع کردند و پیرودن آمد و چون در میدان رسید امیر المؤمنین  
حسین را شجرات که طرف سر که دشمنان پیرودن آید و اسلم نه سپه فرو آمد و گفت ای محمد و من

ع  
شعرا ان السماء حزینة یحکک کبک لا کاف من حمله بر و کبک + للکر قوة اخوة یحکک  
حسین + حتی علی علی حسین صلی الله علیه و آله و سلم کرد و از ایشان برادر و شهید شد تا زود هم ظاهر  
پیرودن آمد و گفت شعرا ان السماء حزینة یحکک کبک + صلی الله علیه و آله و سلم کرد و از ایشان برادر و شهید شد تا زود هم ظاهر  
الباستکاد سر و قوت سارحها + افکر مشدا فوس و منجم مدارق + پس حکم کرد و چندان کشت  
که فریاد از لشکر پی در پی گشت پس شهید شد و از هم از لشکر جعفر علی رضی الله عنه پیرودن آمد امیر المؤمنین  
حسین را گفت تو میان تا میان شایانه مامور باشد کسی بماند گفت شعرا حیاتی یلذون لقا کما  
صانع + و شیعی یغنی و حجه ک باطل + امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه او را در گذر گرفت و ای  
ای بر گریست جعفر رضی الله عنه پیرودن آمد و گفت شعرا ولدت یومئذیا و اموت یومئذیا + هذک  
یومئذیا مع الذین کان + استخرجت مع الحسنین معارضا + راجعت مع الاخوان للعقران



وای و در میان من کجا میرود شما یا یسید تاس جان نثار قدم تو کنم امیر المومنین حسین او را در  
 کنار گرفت و گفت ای جان او را بر تو مرا وصیت کرده بود که نظر شفقت از پیر من برنج نزاری چگونه را  
 تو را هم پیش من گشته شوی گفت ای او در من شفقت آن باشد که مرا تنها نگذاری او بر بر خود سوی هشت  
 بری امیر المومنین حسین ضعیف المدینه و حناره او بوسید و باز زار گرفت و اجازت  
 داد و تا بنیم قدم پس او کرد و آب دو ایند و بر او در رفت و پاسب او را بوسه داد و محمد  
 بر او خود را در کت گرفت در معر که رسید و این شعر گفت **شعر** **أنا اللبث وحبی**  
**بکل کفر** + **ولکس فی النجس مثل وبتال** + **أبی اللبث وحبی**  
**أسد** + **ولی الحرسه قتل و قتل** + **و مانند شیران حمله کرد و دوست نفرز داشت**  
 و شهید شد چون امیر المومنین حسین خواست که بیرون آید پیر او علی اکبر و دوستان اسب پر گرفت  
 و گفت ای بابا مرا کجا میگردانی حسین او را در کنار گرفت و گفت ای جان پدر تو خودی باز گرفت  
 ای بابا مرا کجا میگردانی بغیر تو حیات چه کار آید برادرم قاسم در هشت سید بغیر او من در دنیا چکنم  
 سبح محمد رسول الله که مرا اجازت دهی امیر المومنین حسین ضعیف المدینه فرمود چون من سبیم بعد  
 از آن تیغ زنی گفت بابا من و اندامم که ترا گشته بنیم امیر المومنین حسین غره و گفت ای نوز دیده تو  
 مرا و اینداری که گشته بینی من چگونه روا دارم که ترا گشته بنیم چون الحاح بسیار کرد او را نیز اجازت  
 داد علی اکبر اینتر شهابت بر رسول علیه السلام بود مقابل صف شد عبد الله زیاد یکی را گفت تا  
 بگوید یا فرزند رسول علیه السلام برای خدا بر قه از روی دور کن تا ترا بسیم که ما را اشتیاق  
 جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم بسیار شده است علی اکبر بر قه از روی دور گردانید همه لشکر میزد  
 دیدند و از دیدن روی او در گریه شدند و از هر طرفه نفرها و زار از خواست شمر و قرعین در غصه  
 شدند و گفتند ای مسلمانان اگر شمارا شفقت بود چرا این کار اختیار کردید و چنین گمان را  
 این بگفتند و با لشکر خود حمله کردند علی اکبر نیز حمله کرد و دوست نفرز داشت و باز با امیر المومنین  
 آمد گفت یا ابا الحی العطش العطش از تنی نبالید حسین جان خود در من او داد و گفت ای بابا باز  
 تو خشک گفت ای جان پدر من مان باب هشت خواهی رسید باز گشت و حمله کرد و رسید من  
 دیگر گشت و هشت رسید و بعد شهادت او را کرد و باقی حمله شد علی اکبر این گشتی شش سالان

ای حسین  
 ای حسین

۴

ای حسین  
 ای حسین  
 ای حسین  
 ای حسین

گویند امیرالمومنین حسین رضی الله عنه را یک پیری بود سیاه چهره نام و در شکل پلایک میگردید با میرالمومنین  
و او نزد امیرالمومنین حسین برادر کنار گرفت و نزد یک آفت گفت ای برادران اگر گناهی کردیم ما را آب  
خوردیم یا این خوراک بگینا هست چه شود اگر او تشنه آب باشد یک بدخت تیر کشاد و جان فو که بر سینه  
خورد که سید و هم در کنار امیرالمومنین حسین رضی الله عنه شهادت یافت امیرالمومنین حسین لغزه زنان را  
برادر سید و او گرفت ایغی ایندی گفت اگر می خورایم آب بنبت ما در پیجاره چه بیند که یک نشسته  
ست در تمام حرم قیامت قایم شد آورده اند که شب عاشورا در شهر با نوبی بی فاطمه رضی الله عنها  
در نوابید که در هفتی را در کمر بسته و چهار دین بر دست کرده میدان پاک میکند و سنگ بنه و جن و  
خاشاک دور میکنند گفت ای محمد و منه ایچه کار است که تو سبک گفت فردا فرزندم حسین غم نشیند خواهد  
شد میدان پاک برای آن سبکتم ما وجود او را آسید بنسب با نزدیم امیرالمومنین حسین رضی الله عنه  
سیدان سید ایچه در روز شهادت یافته اند از نوشته شد تا قصه را از مکر و دو کاتب المالتی  
تا شد چون امیرالمومنین حسین بیرون آمد غلغله در ملکوت افتاد و در خوش و طیور گرگینا گفت  
شعری از کتب معجم القفایان + بلدر الحنان منقوالقصین + ای الخیر و داعی حور  
و لنا الخیر و من هذین سجودین اکی الذکر و اکی ذهیب + انا الفضة بین الذهبین  
و اشاد و باند لغت چر استاد و لغت از شرم اول حمله میگردید که فدای قیامت از رسول علیه السلام  
نرسیده با هم که گوید چرا هست من گشتی نریدیان بدخت حله کردند امیرالمومنین حسین رضی الله عنه لغزه  
حیدر که زو ساهم که بنحیدر امیرالمومنین حسین رضی الله عنه در آن آمد سب آب را و خوراند و خود  
بر کرد باز بدخت و گفت چندین فرزند از من برادران من انحر آب خورده فته اند من جلوه خورم  
را و میدان جولا نکر دایمی آب بغری سید پیاده شد و سپید شده میدی و سبطی سجد حمله  
چند نفر اکبشت بعد چندان تیر و وجود مبارک سید که جای ناخن کشاده بود امیرالمومنین  
حسین رضی الله عنه نیاب شد و بنده من افتاد و از خشم آب حسرت میبارید لشکر نیزه تمام بر کرد  
شدند سحر لعین بدخت بر سینه مبارک انشست و کار و گشید بر حلق او نهاد هر چند زور کرد کار و کار  
نمیکرد امیرالمومنین حسین رضی الله عنه گفت ای بدخت در حلق من رسول علیه السلام بسیار بسته آید  
کار و اینها کار نخواهد کرد و مرا بر کرد اند از ما و سجده بشیم و کار و تو هم کار کن شد لعین از وی پاک





باشید یکی در عرض و دم در ایل داری انی از کجاست چون پرسید و عقل او را تفاوت شود از تفاوتی جمعی از جنین  
خیال غام و در یک هوس برود این از حکمت است یا تعالی است که در میان آدمیان اسپید داد و گفت رسول  
علیه السلام که <sup>لا اله الا الله</sup> اگر اسپید نباشد دنیا خراب شود و آورده اند و در کتب معتبره علی السلام بر وی  
که زهره است یک شنبه مقرر عیسی علیه السلام اعجاب نمود و گفت الهی ایند از دل او دور کن در حال آن که بر  
بیل از دست دور کرد و در عبادت مشغول شد مقرر عیسی علیه السلام باز دعا کرد الهی در دل اسپید خشنود بر  
در حال در کار شد مقرر عیسی علیه السلام زد و پرسید که اسی بر چرا بیل از دست انداخته بودی باز چرا آورد  
کردی گفت اول در دل من گرفت که پرسیده ام از فریاد و خواهم مرد باز در دل گرفت تا زنده ام از خوردن  
چاره نیست در حال در کار شد مقرر عیسی علیه السلام را حیات دنیا تلخ شد و باشتیاق و حصول دست  
شنب روزی نیا لید و از زار میگرفت و کرات در میان شدی درین و همارشتر در گلو کرسه و گفته  
اس که مرا که خواهم خواند مقرر جبرائیل علیه السلام در رسید و گفت <sup>الله یقرب الیک السلام</sup> خدا  
تعالی ترا سلام میدهد و میگوید اشتیاق تو از اشتیاق است چنانچه باراد دست میداری باین ترادوست  
میداریم نشارت با در ترا چون صفر بیرون آید ترا خواهم ببینم خواند رسول علیه السلام از غایت شکر  
گفت من بشیرنه الحدیث و بعضی گویند که در ماه صفر در مدینه رحمت بسیار شده بود رسول علیه السلام  
از مقرر جبرائیل علیه السلام پرسید که صحابه تمام زحمتی شده اند صحت که رسید گفت بعد بیرون  
آمدن ماه صفر از غایت شفقت که بر چهار ان داشت گفت من بشیرنه الحدیث بعضی گویند که  
سوی قلعه کفار فرستاده بود چون دیر شد و فتح نمی گشت رسول علیه السلام در اندوه بود و در  
خواستش نمودند که چون صفر بگذرد آن قلعه فتح گردد و بیشتر عی خلق مسلمان شود  
از غایت فرحت سلمانی گفت من بشیرنه الحدیث و بعضی گویند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق  
بر امیری فرستاده بود چون چند ماه شد رسول علیه السلام اشتیاق صدیق بسیار گشت و از غایت شهادت  
بار بار آن سمت بیرون آمدی و از آئینگان پرسید و گفتی <sup>لا اله الا الله</sup> که میخواهم ببینم این عرض داشت  
صدیق رسید که چون صفر بگذرد احرام عبادت بندگان حضرت علیه السلام که رسول گفت علیه السلام  
من بشیرنه الحدیث بعضی گویند امیر المؤمنین حسن و حسین را زحمت سخت شده بود رسول علیه السلام از  
مقرر جبرائیل علیه السلام پرسید که ایشان را کی صحت شود و گفت چون صفر بگذرد رسول گفت علیه السلام

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴











خوانده آورده اند چون سید عالم علیه السلام را رحمت شد با وجود رحمت در خانه نوبت میداد و اگر نزد داشت  
 اگر اجازت دهند تا در خانه ایشانشم هر شصت حرم جمع شدند و بر سید عالم علیه السلام آمدند  
 و گفتند یا رسول الله شمار اجایی گشتن دشواری آید یا نوبتهای خود بایشان بخشیدیم تا صحبت یابید یا نه  
 و شب هر چه کرد و برگرد تو خاتم بودن رسول علیه السلام خوش شد و ایشان را دعا کرد و در خانه بی عایشه  
 رضی الله عنها میبود و چند روز در مسجد بخوت مامت کرد چون رحمت سخت شد با یک نماز بآمد  
 بلال را و تا وقت نماز شد سید عالم علیه السلام در مسجد رفت بلال پیش آمد و گفت اهل صلوٰۃ یا رسول  
 الله فرمان شد بلال را درون طلب کنید بلال درآمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله وقت نماز شد  
 رسول علیه السلام گفت من آن نیستو انما بابا بکر صدیق رضی الله عنهما را بگو تا امانت کند بلال گریه کنان  
 مسجد آمد و کیفیت یازمونی و غره را و مسجد خلیفانها خواست وقت تنگی شد گفت صدیق را تو پیش  
 رو تا منگی مسجد کنم صدیق هم چون قدم در حراب نهاد و شام او بوسی سید عالم علیه السلام رسید آن  
 مقام اخالی دید بازید و بر زمین افتاد و نامی نامی میگرفت بنوا حلیه امانت کرد و بعد نماز صحابه با هم  
 جمع شدند همچنان که در رسول علیه السلام بودند تا وقت نماز شین شد بلال با یک نماز داد و مصطفی علیه السلام  
 یا انا فرمود که بروید و من کنید یا انا گفتند یا رسول الله اگر ترانید قدم در مسجد آید یا انا خواهند  
 رسول علیه السلام وضو ساخت و علی و عبد الله عباس اطبل که دو یک دست برکت علی داشت دوم  
 برکت عبد الله عباس داشت و ایشان رسول علیه السلام اگر گرفته رسول علیه السلام گفت هر چنان  
 بر دارید که قدم من بر زمین رسد تا از ثواب قدم محروم نمانم از خانه رسول علیه السلام تا مسجد از و پا  
 مبارک رسول علیه السلام بر زمین خطها شده بود و بر همه چیزها بر آن خطها میسوزند و خاک آنرا قوتی  
 چشم میساختند رسول علیه السلام در مسجد درآمد و ابو بکر رضی الله عنه پیش فرستاد و خود نشسته نماز کرد و در  
 از نماز قانع شدند سید عالم فرمود ما بر منبر سوا کنید صدیق و فارق در بر کردند و بر منبر سوایش  
 کردند و میسارنگ خود بر صحابه کرد اول محمد بنام خدا را گفت اول سخنی که در سب بود  
 این بود که شما را باید که نیکو نگاه دارید و در جماعت ادا کنید و عظیم فرمانهای خدا تعالی نیکو  
 آرید و بر بستان شفقت کنید و زنا را بر خود امانت آید و پنهان در انکار از خدا می خبرید  
 و مسلمانان را آن خواهید که خود را خواهید بعد گفت من شما را چگونه پیغامبر نمودم از محمد صلوات

متن فتح  
 در خانه نبی  
 حضرت  
 در مسجد  
 در خانه نبی  
 در مسجد

گردید و فرما بخواست گفتند یا رسول الله بر باخشان بودی که هیچ پندیری آنچنان بهت خود نبود از مادر و  
 پدر و برادران و شقیق بر بود شقیق گناهی مادر و پدرش نیانی و بجوی بودی تا رسول علیه السلام گفت از  
 از شما خوشتر خودم و شما نیز از من خوشتر باشید هر سه گفتند یا رسول الله ما خود خوشتر خودیم شما هم از ما  
 خوشتر هستید که ما از لطافت و شقاق تو شرمنده ایم بعد رسول علیه السلام از منبر فرود آمد و دو دو  
 کرد و سینه خود را بر دیوار بسو از هر تخته نقره برخواست بعد در محراب درآمد و محراب ابو سید  
 از محراب آواز دادند این برآمد پیش در مسجد استاده شد و گفت ای مسجد ترا دواع میکنم از هر تخته  
 و از هر دره خاک که در کل مسجد نقره خاست پیش در مسجد یکایه بعلی که نوشت و گفت همه آنچنان  
 تا از ما دواع کنند اول که طلب شد بیتیان بودند همه با سر میو سید و بچرم داد هر سه میگفتند ای  
 مشفق تر از مادر و پدر ناز که خواهد کشید و گویند که در مدینه از مردم و زن سنگ گلوف فریاد خاست  
 بعد بمویه تان طلب کرد بر سر اجامه و خرمی سید آمدند و هر سه آمدند و بعد غمیان از اطلب  
 کرد ایشان را ایندخت بعد رخ باضا ریان کرد و هر یک را دواع میکرد و بعد هاجران از اطلب فرمود  
 ایشان گفتند یا رسول الله ما اینان غریبیم بعد جانیه خانه را ند چون پیش در رسید شتر رسول علیه  
 السلام از عقب بنادگان سید رسول علیه السلام رو برگردانید چون شتر را ندان حال دیدیم آید کرد  
 و گفت چنان حال شتر اینچنین باشد تا حال آدمیان چه شود شتر بر زمین غلطی گفت ای پیامبر خدا نمیک  
 سپاک بجز تو بر من که سوار خواهد شد و بجز تو دست بر پشت من روی من که خواهد گردانید و بجز تو غنچه  
 من که خواهد کرد رسول علیه السلام سر او را در بغل کرد و بر پیشانی او بوسه داد و بی بی فاطمه رضو  
 خانه استاده میگردید رسول گفت ایجان بابا نظر شفقت از من شتر دروغ نداری و غنچه که او بود  
 کنه بعد رسول علیه السلام در خانه آمد روز دوشنبه و از دهم از ماه ربیع الاول شد و بگو دوم  
 بی بی عایشه میگویی که رسول علیه السلام در کنار من بود و گفت یا رسول الله هر چه ام و ز مهر جبرئیل  
 که بر من نازلش خودم رسول علیه السلام گفت خواهی شنید ساعتی باشد که مهر جبرئیل علیه السلام گفت  
 یا رسول الله السلام علیک گفت علیک السلام با روح الله گفت حیات میخوانی یا آمدن سو  
 حضرت غنیمت رسول علیه السلام گفت اگر قی الا علی من آن سو رفیق علمی بخاتم حضرت  
 غنیمت رفیق خواند که در حال خواب کسی باری نباشد و در گرج لطف او کسی نباشد بعد همه را

گفت یا رسول الله فرمان میشود اگر گوی ترا در تابوت یا قوت کنیم و در میان عرش آیم رسول  
 گفت فی کفران بریخته است و کما کان الله لم یعد لهم و کانت قیوم و حیات من میان است  
 بودم و در میان ایشان باشم تا ایشان را از ایشان بشناسد با خبر ایل گفت اگر گوی گفتن ترا این  
 سند من است بق نبوت و همی گفت فی کفران وقت تابوت است خود را و نیز مهر جبرئیل علیه السلام گفت  
 سلام میدید و میگید چرا غفلت می کردی برای من خود تیرسم باید که بعد من ایشان را شرح و توضیح باشد  
 فرمان شد باشد که در آخر زمان همه محل در زیر زمین و در قافله آمدن غلب و پیروز ایشان که مارم کی  
 و باورم خط رسول علیه السلام که در کفران سید که غفلت می کردی است ترا درین درجه شهادتی غم  
 و ادر در خط هر که یکدیگر در کفران غم و اهر ساعتی ثواب عی و عمره و غم نو یا سید رسول علیه السلام  
 شاد شد باید گفت الهی یا درم موسی چند روز برادر خود را در آن غلبه کرد است او که ساله است شد  
 من میردم بر ایشان که اخذی که فرمان نمود اگر عی را در آن غلبه بود خلیفه است تو منم که در آن غلبه  
 باشم و در جبهه است این پادشاهان و پادشاه بیای بی عایشه غم میگید رسول علیه السلام بجات  
 و آب بگوید و وضو ست و سواک من با وجود شسته و رکعت نماز کرد و وضو است است میگید جبرئیل علیه  
 می آمد و در وقت برادر چندگان که از پیشتر تا چشم بر فرمان شد و دست و دست و دست و دست  
 و در حق ترا و عبادت جندان عطا که خشنود کردی رسول علیه السلام شاد شد مهر جبرئیل علیه السلام  
 یا رسول الله من بی شک میروم تا بهشت ایسا ایام و در حق برابرم و در آن ایام و اولیا و مشاء  
 و جلال و شکران است قبول تو مستعد که طاعت رسول گفت مرا در مهر مهر جبرئیل علیه السلام وقت ساعتی  
 رسول علیه السلام چشم گریان شد همچنان مهر جبرئیل علیه السلام بصورت احوالی جامه سبزه کرد و در  
 در سقاخانه آواز داد و اجازت یافت در آیم بی فاطمه عتی الله گفت تو گیتی گفت مسافر من برای  
 کاری بر رسول علیه السلام آمده ام بی فاطمه رضی الله عنه گفت ساعتی هم کن رسول علیه السلام ساعتی و در  
 رفقه ستا عوالبی گفت من از سفر در آمده ام و فرصت قرار دادم بی فاطمه در غنیمت شد گفت ای انوار  
 ایچک گشتی است که می کنی احوالی خاموش ماند رسول علیه السلام چشم پآب کرد و بیدار شد و گفت  
 ای فاطمه این احوالی نیست این کسی است که در این تقصیر میکند و خاتما ایران کند و در میان  
 میرد و در فرزندان اینم که در اندک کسی است که در حکم من می رسد گوی که در آری غرض این است در آمده سلام

در میان عرش آیم رسول  
 گفت فی کفران بریخته است  
 بودم و در میان ایشان باشم  
 تا ایشان را از ایشان بشناسد  
 با خبر ایل گفت اگر گوی گفتن  
 ترا این سند من است بق نبوت  
 و همی گفت فی کفران وقت تابوت  
 است خود را و نیز مهر جبرئیل  
 علیه السلام گفت سلام میدید  
 و میگید چرا غفلت می کردی  
 برای من خود تیرسم باید که  
 بعد من ایشان را شرح و توضیح  
 باشد فرمان شد باشد که در  
 آخر زمان همه محل در زیر زمین  
 و در قافله آمدن غلب و پیروز  
 ایشان که مارم کی و باورم خط  
 رسول علیه السلام که در کفران  
 سید که غفلت می کردی است ترا  
 درین درجه شهادتی غم و ادر در  
 خط هر که یکدیگر در کفران غم  
 و اهر ساعتی ثواب عی و عمره  
 و غم نو یا سید رسول علیه السلام  
 شاد شد باید گفت الهی یا درم  
 موسی چند روز برادر خود را در  
 آن غلبه کرد است او که ساله است  
 شد من میردم بر ایشان که اخذی  
 که فرمان نمود اگر عی را در آن  
 غلبه بود خلیفه است تو منم که  
 در آن غلبه باشم و در جبهه است  
 این پادشاهان و پادشاه بیای بی  
 عایشه غم میگید رسول علیه السلام  
 بجات و آب بگوید و وضو ست و  
 سواک من با وجود شسته و رکعت  
 نماز کرد و وضو است است میگید  
 جبرئیل علیه می آمد و در وقت  
 برادر چندگان که از پیشتر تا  
 چشم بر فرمان شد و دست و دست  
 و دست و دست و دست و دست  
 و در حق ترا و عبادت جندان  
 عطا که خشنود کردی رسول علیه  
 السلام شاد شد مهر جبرئیل علیه  
 السلام یا رسول الله من بی شک  
 میروم تا بهشت ایسا ایام و در  
 حق برابرم و در آن ایام و اولیا  
 و مشاء و جلال و شکران است قبول  
 تو مستعد که طاعت رسول گفت  
 مرا در مهر مهر جبرئیل علیه السلام  
 وقت ساعتی رسول علیه السلام  
 چشم گریان شد همچنان مهر  
 جبرئیل علیه السلام بصورت احوالی  
 جامه سبزه کرد و در سقاخانه  
 آواز داد و اجازت یافت در آیم  
 بی فاطمه رضی الله عنه گفت  
 ساعتی هم کن رسول علیه السلام  
 ساعتی و در رفقه ستا عوالبی  
 گفت من از سفر در آمده ام و  
 فرصت قرار دادم بی فاطمه در  
 غنیمت شد گفت ای انوار ایچک  
 گشتی است که می کنی احوالی  
 خاموش ماند رسول علیه السلام  
 چشم پآب کرد و بیدار شد و  
 گفت ای فاطمه این احوالی نیست  
 این کسی است که در این تقصیر  
 میکند و خاتما ایران کند و در  
 میان میرد و در فرزندان اینم  
 که در اندک کسی است که در حکم  
 من می رسد گوی که در آری غرض  
 این است در آمده سلام





ایشان را تحقیق نمینفرد و میگفتند که اگر او بمیرد و مسلم چگونه باشد باز فرمان شد و امام محمد بن یحیی گفت که من غیر خلیفه  
 پیغمبران پیش از او رفتم اند و خود بدست خلعت کسی شخص بر طریق تردد و گفت اگر بر این محمد و یاکت است نشود  
 تا ایشان را تحقیق نشود و اگر مردن او تحقیق دانستند و محافظت و تقصیر نمیند وندی و این حرمت را بدو  
 و اگر دانستند که بر تنج گشته خواهد شد همه حرب و اتهام میشود حق تعالی بهم گفت تا پیغمبر هم نداند و یا  
 هیچکس نداند که چگونه خواهد مردن و کجا خواهد مردن و قول تعالی لعنتم شما ازین بگردید اگرندگان محمدید  
 او مردن است و اگرندگان بنیدن است که هرگز نمیرم و قیومم که هرگز فنا نمیزیم و اگر ازین بگردید خدا  
 را هیچ نیازی نباشد و اگر بشود و هر عالم ایمان آرند او را هیچ سود نباشد و اگر هر چه بگردند او را هیچ  
 زیان نباشد و قول تعالی و سحر جزی الله اشاکرین ای الیائتین هر آنکه خدا تعالی ثابته را بر اسلام  
 جز او بداید که بر اسلام ثابت باشی بر زندگی رکافوان گرفتند و گفتند ترا خاییم کشتن و الا پیش است با  
 سجده کن گفت زهی ولت کرده ام پیش بت گردن زند گفت خدای ایدگوی گفت این زبان ندانم گفت  
 هم ازین زبان که داری بگوی گفت این زبان برای این نیافریده اند هر خد که حمید نموندند میترسانند  
 چون شیخ کشیدند دست شان خشک شدند آن بزرگ در گردن شد گفتند چرا اگر بیگنی گفت مگر قبول نمیدانم  
 ایشان تخریب شدند و مسلمان گشتند و می ست بر بازوی خشک شان سوخت یافتند و احتملافتست و میان  
 محمد ثمان و قهاضیه گویند که روح رسول علیه السلام غیر بی نمند که بی اکسبت و صیحه است که روا باشد  
 اجرت خدا تعالی کسی ایسری نباشد و در فضایل شهو فرزند که رست که روز عرس صحابا و تابعین است و این  
 بر رسول عادت کعب نماز گزارانند بر کعبی بعد فاتحه خلاص است و یکبار بخوانند و بعد سلام صد بار درود  
 بر قهر عالم علیه السلام و ستاد و اید بر پیوسته این نماز روز عرس مصطفی علیه السلام گزارد مصطفی علیه السلام  
 را در خوان دیدار گفت ما شرمند و کردی بشارت یاد بر تو کردی قیامت و بر شت نزد ما تا برابر چون  
 روایت میکنند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه از رسول علیه السلام پرسیدند که بعد از تو روح تو میسر  
 گفت ختم می سیار به هر که روح من قرآن و هر چه شفاعت و برین من امیر المومنین عمر رضی الله  
 عنه گفت که مرا رسول گفت علیه السلام که بعد من روح من باید که سه بار سویر پس بخواند که هر که روح  
 من سویر بار سویر پس بخواند حق تعالی بر من چند ان ثواب دهد که من شرمند و او شرمند و او را شفاعت نام و در  
 رسانم و بروایت امیر المومنین حسن ابن امیر المومنین علی رضی الله عنهما خلاص نمیدار و بریت این دو

عنه  
 حضرت محمد بن یحیی  
 علیه السلام  
 فرمود که  
 هر که روح من  
 قرآن و هر چه  
 شفاعت و برین  
 من امیر المومنین  
 عمر رضی الله  
 عنه گفت که  
 مرا رسول گفت  
 علیه السلام که  
 بعد من روح من  
 باید که سه بار  
 سویر پس بخواند  
 که هر که روح  
 من سویر بار  
 سویر پس بخواند  
 حق تعالی بر  
 من چند ان ثواب  
 دهد که من شرمند  
 و او شرمند و او  
 را شفاعت نام و  
 در رسانم و بروایت  
 امیر المومنین  
 حسن ابن امیر  
 المومنین علی  
 رضی الله عنهما  
 خلاص نمیدار و  
 بریت این دو

بار و بر آیت ابوالعباس اخلاص با تئیم رسید و حضرت بار رسول گفت علیه السلام اگر شب اول و روز  
اول از بیع الاول چهار گان رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص هفت بار بخواند از توفیق  
همه گناهان آن بنده بیامرز و در هر روز ثواب است گان ساله در نماز اعمال او ثبت گردد اما از بیع الاثنین  
فرمود هر که اول شب اول از بیع الاثنین چهار گان رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص گان بار بخواند نیا  
و نیا صد گانه بر او ثبت مقدار هر روز از هر روز که هر یک مقدار در هر یک مقدار و هر یک مقدار در هر یک مقدار و هر یک مقدار  
بر هر یک حجتی از ثواب این نماز بسیار است مقدار آن قدر است که در هر یک اول از بیع الاثنین و در آخر روز  
چهار گان رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص پنج بار بخواند ثواب بسیار است بر هر رکعتی ثواب حج و عمره  
یا یک آه هزار سجده اول اول شب اول از هر چهار گان رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص نوزده بار  
بخواند رسول علیه السلام گفت هر که این نماز را در این روز و تعالی بنویسند در نماز اعمال او ثواب است صد  
و نیت ساله و در هر یک اول شب است رکعت در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص یکبار بخواند  
در هر یک صد بار تعالی صد حاجت او را در کار و اندام او نماز جامد الاثنین در روز اول آن چهار  
رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص نوزده بار بخواند رسول علیه السلام گفت هر که بخواند  
این نماز را در هر روز و نیت خدا می کار خود را از هر یک که خدا تئیم تر از هر یک و در هر یک  
اول شب نوزده رکعت نماز کند در هر یک چهار بار بخواند رسول علیه السلام هر که بخواند این نماز را بنویسند خدا  
در نماز اعمال او ثواب است دوازده ساله و در آخر شب است رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه خلاص  
صد بار و در هر یک ثواب است صد ساله در نماز اعمال او ثبت گردد و المجلس السابع عشر فی  
فی فضیله شهر الله الاصله رجب و صلوة و فضیله  
الحمد لله رب العالمین عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله من اتم رجباً لله اکرمه الله فی الدنیا فالآخره یعنی هر  
ماه هجرت هر که از من دارد خدا را از من دارد خدا تعالی او را در دنیا و آخرت راوی این حدیث مرویت کرد  
روایت رسول علیه السلام گفت یا رسول الله من می دلم گفت اگر می خواهی که من نیز ترا در دوستان  
خدا را دوست دارم گفت یا رسول الله من می دلم گفت اگر می خواهی که من نیز ترا در دوستان  
نیز ترا دوست میدارم قوله الرجب حبب الازن رجب خاند که او نیز دیکه تئیم رجب است ای عظم است





او دیناره را که خوانند چنانچه رسول علیه السلام گفت الرجب شهر الله الصالحین است  
 اگر گویند که پیش ازین کافران میان یکدیگر کار از یکدیگر چون ماه حبه می بچسبند تیغ نزوی و او را سلیم  
 نحاسی هم از آنجست که رش خوانند و بعضی گویند بهر ماهی خوشگن کاتب می نمایند که اعمال نیکوگان از  
 اگر اکاتبین نسخه میکنند آنقدر نیکوگان که در ماه حبه آیند که میباشند تا هیچ ناشنیده نشنوند و بحیرت  
 کلمه میکنند هم از آن که رش خوانند و بعضی گویند بهر که حرمت اینماه نگاه دارد و او را فرخ اگر بشود از آنش که خوانند  
 قوله من اكرم الشهر اكرامه هر که ارمی در ماه خدا را بداند که ایمن تقسیم شدن ماه عظم بدل از زبان  
 بجان است بدل آنی که اینماه از آنجست چون تقسیم او در دل عابی گرفت زبان برین او کشا و کرده  
 و جراح افضل بر هفتاب نماید چنانچه در مجاز تقسیم کس خلیفه تقسیم خلیفه باشد و زبان و کرا و زبان تقسیم  
 کند ایضاً گویند شهر الله که در حبه حبه روزه گوید و اگر جراح آنکه روزه دارد و اگر عاقتاب نماید  
 در نماز نماید هر یک تبریکان کند اما توابع روزه رسول گفت علیه السلام هر که روزه ماه حبه را در  
 چنانسی که یک روزه داشته باشد خیرهای حرام و میوهای خداست ای را در آورده و در روزی که در  
 کند از و نه برسد و گفت من صام يوم من احبها صوم رضى الله عنه و من صام يوم  
 لا يصفه الوصفون من اهل السموات ولا من اهل الارض من التوابين من صام ثلثة ايام جعل  
 الله بينه وبين النار خندقا فيه سبعون عاما ومن صام اربعة ايام عوفي من البلاء والهم  
 والحرارة ولبس من فتنه المسيح الدجال وسبعين من عذاب القبر ومن صام خمسة ايام خرج من بؤرة  
 اصوة من الحزن والكد ومن صام ستة ايام نقل الله بوائده من صام سبعة ايام تعلق عليه  
 سبعة اواب من النار ومن صام ثمانية ايام فبقي الله عليه اواب الحجة ومن صام تسعة ايام خرج  
 من بؤرة وهو ينادى الله لا اله الا الله فبقي الله له سبعون سنة من الجنة ومن صام عشرة ايام جعل الله  
 له جناحين احمر من مصين بالدين والياقوت نظيرهما على الصراط كما يكون الخيط في الماء  
 عشر يوما ان احدهما ثمانية الا من صام مثله او زاد عليه من صام اثنى عشر يوما لم يلبس الباطل  
 اهل الحج ومن صام ثلثة عشر يوما فبقي له مائة في ظل العرش يوم القيمة وهو باكلها ويتبر  
 من شرها والناظر في شدة الحر من صام عشرة ايام اعطاه الله من الكرامة ما يشاء من رأت  
 ولا اذ رأت من صام ثلثة عشر يوما فبقي له سبعون سنة من الجنة ومن صام ثمانية عشر يوما فبقي له مائة من الجنة

نسخ  
 نقبت  
 نسخ

باریک و کجی الا فاما اطول لك استامن اوزمه السبعة اربع في عشرة للبشر رسول گفت  
 عليه السلام هر که تمام روزه دارد حق تعالی سهفت نام او بر آتش دوزخ حرام گرداند و اگر در انسال ببرد  
 عده باشد گفت ان في الجنة هر يقال له رحمتك معكها اشتد كياض من صام يوم ما من  
 سقاها الله من ذلك الثمره گفت هر که يك ماه روزه دارد و آن سال را سوز داورده اند که روزی پنج بار بگوید  
 السلام بر هر کس که میگوید يت بنالیه یا رسول الله مرا آتش دوزخ میسوزد و کفن من آتش شده است بول  
 علیه السلام گفت از یک روزه ماه رجبی آشتی بر هر کس عذاب نبوی و گفت علیه السلام من صام كل يوم  
 من رجب فكما صام ستم سنه ومن صام يوم من رجب فكما صام بكل يوم مائة  
 سنه ومن صام ثلثة ايام في اول رجب ثلثة ايام في وسطه وثلثة ايام في آخره عظم الله  
 له العینه وحي له ثلثة آلاف مائدة من خير رزقك قلت لله له عباد مائة الف سنه صام  
 هكاهنا حكما لها وگفت علیه السلام اول روزه ماه رجب بکفر کند گناه سال دوم روزه بکفر کند گناه سال  
 سوم روزه بکفر کند گناه کی سال و بعد آن بکفر کند بر روزگاری یکبار و گفت علیه السلام من صام يوم من رجب  
 رجب فام ليلة منه قلت لله له بذلك عباد سمعنا سنه صام انك اى من خير رزقك  
 فضل سنه اول میانه و سه آخر رسول گفت علیه السلام هر که شب اول ماه رجب بیدار باشد هر چه از خدا بخواهد  
 بخواند آن بیاید و هر که اول روزه بدارد و چنانچه از هزار نذر ببرد که او کرده باشد و بنویسد خدا تعالی مراد او را  
 هر موئی که بر تن اوست هزار نریشک دهد و اگر نذر از هزار ببردی و بر که در هر روز از هزار روزه و گفت علیه  
 السلام من صام يوم من رجب فكما صام الف سنه اما انما صام روزه رجب بول گفت علیه السلام عباد  
 اول شب بیدارانه چنانکه خدا تعالی که ماه رجب است و میانندگان بندگان اند و رحمت رحمت نیست  
 هر که مرا نخواست اجابت کنم و او را هر که سوال کند از من عطا کنم و او را هر که آمرزش خواهد از من بپذیرم او رحمت من بپذیرد  
 است و رحمت من است و نعم از رحمت من است که بگذارد ثلث ماه رجبی است گفت نماز روزه سلام بخواند  
 سکتی بعد فاتحه الکافرون و اخلاص الحسان بجان یا رب کا بدو خدا تعالی و را مال و را فرزند ان و را اوقات  
 تمام سال فحاشا و را از عذاب گور و بگذرانند و را از ابل صراط اند برق و خشنده و گفت علیه السلام  
 هر که اول روزه ماه رجب بدارد و چنانستی که هزار سال روزه داشته باشد پس اگر بگذارد روزه یک خطار  
 و بر کت و بخورد و گوشتن ل بعد فاتحه آیه الکسی و اخلاص و فلق الحسان یا رب در دوم کت است و کت

۴۰

هر که تمام روزه دارد

حق تعالی سهفت نام او بر آتش دوزخ حرام گرداند

و اگر در انسال ببرد عده باشد

گفت ان في الجنة هر يقال له رحمتك معكها

اشتد كياض من صام يوم ما من سقاها الله

من ذلك الثمره گفت هر که يك ماه روزه دارد

و آن سال را سوز داورده اند که روزی پنج بار بگوید

السلام بر هر کس که میگوید يت بنالیه یا رسول الله

مرا آتش دوزخ میسوزد و کفن من آتش شده است

بول علیه السلام گفت از یک روزه ماه رجبی آشتی

بر هر کس عذاب نبوی و گفت علیه السلام من صام

كل يوم من رجب فكما صام ستم سنه

ومن صام يوم من رجب فكما صام بكل يوم مائة

سنه ومن صام ثلثة ايام في اول رجب ثلثة ايام

في وسطه وثلثة ايام في آخره عظم الله له العینه

وحي له ثلثة آلاف مائدة من خير رزقك



















مردم شدند هر یک میگفت که مریم این بوم تا بحدی که کار به تنگ کشید بهتر ذکر یا علیه السلام خاموش بود  
تا یکی از ایشان گفت قرعه بکشیم هر که را بنام او قرعه آید مریم را او بر بعضی گویند که آواز شنیدند که هر یکی  
قلم را شد و در آن از قلم هر کس که بالا آید مریم را او بر بعضی گویند بهتر جبرائیل علیه السلام استجابت فرمان  
آورد و انداختن قلمها در سوره آل عمران خبر رسید به و حکایت گذریم اذ یلقون اقلادهم اثمهم و یلقون  
منهم و جنودی ایچم چون قلمها انداختند تا که نام ایشان کمال مریم شود اتفاق برین بود هر یک تنها ترسید  
نشانی خود کرد و پشت می انداختند بعضی میگویند در لبها انداختند و بهتر ذکر یا علیه السلام همانست که  
آئی این دولت مرا میداتان آن کثیر که من پرورم چون قلمها انداختند همه فرو افت و قلم کمتر ذکر یا علیه  
السلام بالا آمد و شناسید که هر همه ذکر یا را سهار کیا کردند و مریم را بدو سپردند و بهتر ذکر یا را و را خود  
چنانچه خدا تعالی گفت و قلمها ذکر یا را بیفت نیک و راضی پروردگار سامتی اهل کردی حق تعالی گفت  
بهشت رسانیدی چنانچه گفت کما دخل علیها ذکر یا الخواب و بعد عذرها رزقا ذکر الیقینی  
لک هذا انما است بر این نیت مریم گفتی هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء و یعص  
این از نزدیک خداست بدستی که خدا تعالی رزق دهد هر که خواهد بغیر هیچ منعی حساب نیاید است  
یعنی هر که خدا تعالی خواهد همان در بغیر شقت همچنان بود و محل خلافت المقدس را روید ای دینی با خدا تعالی  
مشغول بود تا بالا رفت سیدان و تکامل احوال پرورش خلوت او بیان و اکنون در سوره مریم اظهار صنع خود  
از مریم بیان میکند چنانچه میگوید و قوله تعالی و اذ کرم فی الککا کیم اذ انشدت من اهلها سکا تا  
شرقیه یا کون ای مریم قدر مریم بود قصه ذکر یا و تیریحی علیها السلام قصه مریم گفت چه مرد و چه عورت اهل کار  
قوی قیامت باشد و که کجا اندر مردان خدا و اول قدم که در میدان مردان شد مریم باشد که در اول در آخر  
مریمت بشارت نیست چنانچه اول بود آخرین همچنان رفت پان ادو پاک رفت چنانچه تیریحی از خرقه آنچه  
بالا باد است آخرین همان چنانچه پاک از ادو پاک رفت قوله تعالی اذ اعتدت اسی عبادت چون دور شد لهما  
ای من و اهلها از الحجاز سدی بر آمد آن کتاب گشته گرفت فاختت من و نعم حجابای ایت حجابا  
ای ستر از پیش ایشان پرده آویخت یعنی در آنخانه که سیو طرف کنج مشرق گوشه گرفت و پیش ایشان  
پرده آویخت و با خدا تعالی مشغول بود فارسلنا الیها روحنا فین فی تادیم ماسوی او روحنا فی جبرئیل فتمش  
لها بشر اسوای اسی شبه لهما بشر اشبا اسوای اسی تمام الخلقه جبرائیل بصورت جبرائیل است تا وقت که بر نیامد

مریم را در این وقت که در میان ایشان بود و هر یک از ایشان قلم را انداختند و قلمها را در سوره آل عمران انداختند و قلمها را در سوره آل عمران انداختند و قلمها را در سوره آل عمران انداختند



[illegible]



نزدیک خدایتعالی خواستهای استجابی همه سال راوی این حدیث امر را نیست که شما نهاده قارس بود و فرمودی  
 تسکری فته بود کار بانی را دید که از دینیه آمده بود و در کمر و روی اوید که نماز میکرد و از دین قیام و کرد  
 و سجود و دلش نرم شد و خود تنها برد و رفت و او آخر سوره حشر میخواند چون در گوش همان افتاد  
 اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الشَّهَادَةُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 و او را زد و پرسید اینچه کردی و آنچه گفتی گفت این نماز کردم و این قرآن خواندم گفت این سخن کیست داین بید  
 برای چیست گفت برای خدمت که من سخن او خواندم گفت این بکه فرو آمده است گفت بر محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم گفت او چگونه مریدیت چون صفت مصطفی علیه السلام گفت سلمان اشتیاق رسول  
 علیه السلام غالب آمد و کلیم پوشید و پنهان از ملک خود سوسی حضرت رسول علیه السلام و آن شد چون کعبه  
 مدینه رسید مهر جبرائیل علیه السلام بر رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله استقبال کن شتاق خود  
 رسول علیه السلام با صحابه یوم استقبال و سلمان را دید خرقه ششم در بر و کلاه نمبر بر سر همین که رسول علیه السلام  
 را دید بر زمین طایفه میگفت اِنِّي اشهدُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اَشهدُ اَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ  
 علیه السلام و او را گرفت و در مدینه آورد و رسول گفت علیه السلام من استیسمان فقال شفتی چون  
 بدین تشریف شرف شد صحابه بعضی اندم گفتند یا رسول الله سلمان کلام فاسی ارد و ما در بنیام رسول  
 گفت علیه السلام ای سلمان بمن بکشاد من بکشاد رسول علیه السلام خوشی و من بکشاد خود در دین او داشت  
 فی الحال یا ان او عربی شد قوله من جمالیة السابعة والعشرين من حجب ابله ایمن شب باریت و منم ماه حجب  
 شب نگوار است چشبی که معراج رسول علیه السلام در شب بود هر که بیدار دارد و شب اول او نمید و در آن روز  
 که دلهامیر و روز قیامت از مهیت لها بمیر و یعنی هبوطش کرده و در آن روز کسی هر کسی را شناسد مکه خود را  
 که من کیستم کسی شب بیدار دارد از مهیت روز قیامت امین گردد و دل او نمید و بعضی گویند دل هیچ  
 مونی نمید و بعضی گویند دل هیچ مونی نمید و بلکه دل کا فومیر و دلهامی مونسان اگر ام گرفته اند بکه  
 خدا تعالی در آن حال دعا دعوات استجابات و مراد است نزد یک خدا تعالی عالمی استجاب تمام آن رس  
 از خدا تعالی در آن حال سجده بیاید اگر سنجیت و در دنیا اجابت نشود جز آن روز قیامت باید پس ایمن  
 این شب غنیمت ان لغت کیست تمام سال کار آید این شب بیدار و از تمام سال کار تو میگرد و در آن گفت  
 علیه السلام هر که زنده دارد و شب باریت و منم ماه حجب نگوار و فراخ شود و بختا درسته و در ماهی

در این حدیث آمده است که سلمان را دید که نماز میکرد و از دین قیام و کرد و سجود و دلش نرم شد و خود تنها برد و رفت و او آخر سوره حشر میخواند چون در گوش همان افتاد



در ای هفت بر وی گشاده گردد و آنست که رسول علیه السلام بر برگردی سید آن که سخت  
 تارک بود رسول علیه السلام فرمود اگر مبتدئ و فقیه ماه چیت ندهد سید شتی گور تو اخینین تارک  
 نشدی ام المؤمنین سوره شعه اند و گفت پیغمبر علیه السلام اشب ببت و فقیه ماه چیت ندهد  
 بدور نشب و دوازده کعت نماز بیک سلام بشش مقدمه گزاره گفتیم یا رسول الله بیک سلام دوازده  
 گزاره می فرمود هر که شب ببت و فقیه ماه چیت دوازده کعت بیک سلام بشش مقدمه  
 گزاره در هر کعت بعد فاتحه سوره تجوید بعد سلام سبحان الله و تعقل و در هر صبح  
 بخواند و نیت روزه کند که باید در روزه خواهم شد هر حاجتی که از خدا تعالی بخواند بر او  
 و هر کعتی ثواب حج و عمره و نماز اعمال و ثبت شود و دوازده ساله گناه او کفر شود و بنا که خدا تعالی  
 برای او در هفت دوازده سرکه و در هر سرکه دوازده قصری و در هر قصری دوازده خانه و در هر خانه  
 مثل دنیا بر او و ولدان و غلمان و بنویم الوان قطوئی لمن صلی هذه الصلوة یس غشی  
 نکس که بگزارد این نماز را و گفت رسول علیه السلام هر که بگزارد شب معراج شش کعت بخواند  
 بر کعت بعد از فاتحه اخلاص نیت بار یا مژده خدا تعالی بهشت و هر گناه و بنویسند مرا و بر کعتی  
 عبادت ببت هفت سال گفت علیه السلام هر که بخواند ثواب اوی بنده یابد و تسان و هفت  
 رسد و هر که بگزارد دو رکعت و بخواند در هر کعت یکبار سوره معراج ثواب کبر یابد و ازین نماز صورت  
 گردد و در گوشت او گردد و در قیامت این صورت در پیکر او نشیند از هفت آسمان و  
 هفت زمین گران آید و گفته اند که رسول علیه السلام شب معراج برابر دو دنیا و کعت نماز بگزارد  
 و اول سوره فیل و در دوم سوره قریش خوانده بود پس هر که این دو رکعت نماز بگزارد و نیت کرده  
 باشد دنیا را و هیت که ثواب بسیار یابد یا بدیم بقضه معراج بخواند ای صحرای سبحان الله  
 انشری بعید الیک من المسجد الحرام ملک قدیم بادشاه جمیع تقدیم علیه علیه تعلیم و موصوف به  
 بی نیازی معروف بی نیاز می صحرایم باطن عظیم خلاق رازق همگان و آن جمیع و فرزان جمیع  
 سبحان الذی رفقه معراج ذکر سبحان الذی کرایه که بعضی معراج مصطفی صلعم است که بود و بعضی  
 گفتند که در نماز دعا و انکار معراج معراج است خداوند جل جلاله بفر او و ناسری مصطفی هم و خداوند  
 قادر کمال است و مصطفی هم به نیکو نماز است انکار چرت بدانکه معراج مصطفی است و حتی است بر بدید

در ای هفت بر وی گشاده گردد و آنست که رسول علیه السلام بر برگردی سید آن که سخت تارک بود رسول علیه السلام فرمود اگر مبتدئ و فقیه ماه چیت ندهد سید شتی گور تو اخینین تارک نشدی ام المؤمنین سوره شعه اند و گفت پیغمبر علیه السلام اشب ببت و فقیه ماه چیت ندهد بدور نشب و دوازده کعت نماز بیک سلام بشش مقدمه گزاره گفتیم یا رسول الله بیک سلام دوازده گزاره می فرمود هر که شب ببت و فقیه ماه چیت دوازده کعت بیک سلام بشش مقدمه گزاره در هر کعت بعد فاتحه سوره تجوید بعد سلام سبحان الله و تعقل و در هر صبح بخواند و نیت روزه کند که باید در روزه خواهم شد هر حاجتی که از خدا تعالی بخواند بر او و هر کعتی ثواب حج و عمره و نماز اعمال و ثبت شود و دوازده ساله گناه او کفر شود و بنا که خدا تعالی برای او در هفت دوازده سرکه و در هر سرکه دوازده قصری و در هر قصری دوازده خانه و در هر خانه مثل دنیا بر او و ولدان و غلمان و بنویم الوان قطوئی لمن صلی هذه الصلوة یس غشی نکس که بگزارد این نماز را و گفت رسول علیه السلام هر که بگزارد شب معراج شش کعت بخواند بر کعت بعد از فاتحه اخلاص نیت بار یا مژده خدا تعالی بهشت و هر گناه و بنویسند مرا و بر کعتی عبادت ببت هفت سال گفت علیه السلام هر که بخواند ثواب اوی بنده یابد و تسان و هفت رسد و هر که بگزارد دو رکعت و بخواند در هر کعت یکبار سوره معراج ثواب کبر یابد و ازین نماز صورت گردد و در گوشت او گردد و در قیامت این صورت در پیکر او نشیند از هفت آسمان و هفت زمین گران آید و گفته اند که رسول علیه السلام شب معراج برابر دو دنیا و کعت نماز بگزارد و اول سوره فیل و در دوم سوره قریش خوانده بود پس هر که این دو رکعت نماز بگزارد و نیت کرده باشد دنیا را و هیت که ثواب بسیار یابد یا بدیم بقضه معراج بخواند ای صحرای سبحان الله انشری بعید الیک من المسجد الحرام ملک قدیم بادشاه جمیع تقدیم علیه علیه تعلیم و موصوف به بی نیازی معروف بی نیاز می صحرایم باطن عظیم خلاق رازق همگان و آن جمیع و فرزان جمیع سبحان الذی رفقه معراج ذکر سبحان الذی کرایه که بعضی معراج مصطفی صلعم است که بود و بعضی گفتند که در نماز دعا و انکار معراج معراج است خداوند جل جلاله بفر او و ناسری مصطفی هم و خداوند قادر کمال است و مصطفی هم به نیکو نماز است انکار چرت بدانکه معراج مصطفی است و حتی است بر بدید

در ای هفت بر وی گشاده گردد و آنست که رسول علیه السلام بر برگردی سید آن که سخت تارک بود رسول علیه السلام فرمود اگر مبتدئ و فقیه ماه چیت ندهد سید شتی گور تو اخینین تارک نشدی ام المؤمنین سوره شعه اند و گفت پیغمبر علیه السلام اشب ببت و فقیه ماه چیت ندهد بدور نشب و دوازده کعت نماز بیک سلام بشش مقدمه گزاره گفتیم یا رسول الله بیک سلام دوازده گزاره می فرمود هر که شب ببت و فقیه ماه چیت دوازده کعت بیک سلام بشش مقدمه گزاره در هر کعت بعد فاتحه سوره تجوید بعد سلام سبحان الله و تعقل و در هر صبح بخواند و نیت روزه کند که باید در روزه خواهم شد هر حاجتی که از خدا تعالی بخواند بر او و هر کعتی ثواب حج و عمره و نماز اعمال و ثبت شود و دوازده ساله گناه او کفر شود و بنا که خدا تعالی برای او در هفت دوازده سرکه و در هر سرکه دوازده قصری و در هر قصری دوازده خانه و در هر خانه مثل دنیا بر او و ولدان و غلمان و بنویم الوان قطوئی لمن صلی هذه الصلوة یس غشی نکس که بگزارد این نماز را و گفت رسول علیه السلام هر که بگزارد شب معراج شش کعت بخواند بر کعت بعد از فاتحه اخلاص نیت بار یا مژده خدا تعالی بهشت و هر گناه و بنویسند مرا و بر کعتی عبادت ببت هفت سال گفت علیه السلام هر که بخواند ثواب اوی بنده یابد و تسان و هفت رسد و هر که بگزارد دو رکعت و بخواند در هر کعت یکبار سوره معراج ثواب کبر یابد و ازین نماز صورت گردد و در گوشت او گردد و در قیامت این صورت در پیکر او نشیند از هفت آسمان و هفت زمین گران آید و گفته اند که رسول علیه السلام شب معراج برابر دو دنیا و کعت نماز بگزارد و اول سوره فیل و در دوم سوره قریش خوانده بود پس هر که این دو رکعت نماز بگزارد و نیت کرده باشد دنیا را و هیت که ثواب بسیار یابد یا بدیم بقضه معراج بخواند ای صحرای سبحان الله انشری بعید الیک من المسجد الحرام ملک قدیم بادشاه جمیع تقدیم علیه علیه تعلیم و موصوف به بی نیازی معروف بی نیاز می صحرایم باطن عظیم خلاق رازق همگان و آن جمیع و فرزان جمیع سبحان الذی رفقه معراج ذکر سبحان الذی کرایه که بعضی معراج مصطفی صلعم است که بود و بعضی گفتند که در نماز دعا و انکار معراج معراج است خداوند جل جلاله بفر او و ناسری مصطفی هم و خداوند قادر کمال است و مصطفی هم به نیکو نماز است انکار چرت بدانکه معراج مصطفی است و حتی است بر بدید

الذي استرجعه يا كافي ولي عيب است اخذوا نفعي اني لم يردني و قد ارسلني عليه السلام لثيب از مسجد حرام نا  
 بمسجد هتفي اين دليل است كه سيد را بود اگر جواب بود گفتي برود ديگر و ما جعلنا الذوات النجس  
 الا فتنة للناس معتزله دين را عيبت كنند و گويند جواب بود كه و يا جواب بود كه تو هم را و زوي ديدي  
 ببيداري بخشم و سهو قول عمرو عثمان و عهد الدين سعد و ابن عباس رضی الله عنهم و ابی امام الزهائي و  
 مجاهد حسن البصري بدانليل كه گفت فتنة للناس و درودين خواب سچ فتنة نيست كه اگر كسي خواب  
 بيند و بفتنة آسمان بهشت و دوزخ و بفتنة زمين در گذشتن اين ازو مستنكر نبودار مصطفی عليه السلام  
 او را كه فتنة و مستنكر باشد و اين فتنة نگاه كه بايد ببيداري میده ام ديگر و كه راه تولا اخراي عند  
 سيد المذنب عند هاجمة الماوى و ديگر فلا اقيم بالشفق والكلي وما وسق الى قوله  
 لا تكن طمعا حتى يطعن بمصدا الشاء خطاب مصطفی عليه السلام را بود دين سوكند انكه بر نشي بر همان  
 طبق از طبق تا بفتنة آسمان را كسي فاما الام لا يوزن چه بود هت شانكه اكمبراج ميشكند و در زياتو ميست  
 يا من قادنيم و اخبار بسيار است معروف كه مصطفی عليه السلام گفت با آسمان بودم بهشت و دوزخ و ديدم  
 ثواب كه در اوست بر من عرض كرد تا انقدر انكشافاكي از مسجد برون آرند و شكها ديدم و عرضا گفتم  
 كاشك تو ديدم و در نيا دم گفتم چرا يا رسول الله گفت د استم كروي عيوري و نيا دم عم گفتم بر تو رشك  
 برومي يا رسول الله و گفتم اخي موسي نصحي نصيح اتي انك عفونما گفتم و تو استم از پنجاه پنج نماز  
 فزان شد اخميني نظر بسيار است اما عطف است كه صديق را كافران گفتند كه يا ابا بكه صاحب تو خير سيك  
 كه دروش بهفتة آسمان بودم صديق گفت انكان كاك هو فقد صدق و حق جبرائيل مصداق كرم  
 و اگر گويد و در فتم جبر الصديق كنم بدانكه معراج به سيد را بود هت انخار و بكان فرشتن بعضي زائل قبله كه اگر اين  
 بخواب بود و نكند و اين فتنة انشان شود حكمت و در برون عراج است كي سيد را كردن شرف مصطفی است كه تو هم  
 را سعي بطور و خليل عليه السلام اموا و يوسف عليه السلام اچاه و يوسف عليه السلام اشكم هي اديس است  
 و عيسى عليه السلام اچاهم آسمان و محمد رسول الله را قايصين قوم انكه فرشتگان كه و را سي سده  
 الهندي است افشا از اگر مشت را زنده روان نميت و اشتياق جمال مصطفی عم بيار شدند فزان شد سياه  
 بالا آريد سوم انكه اهل بهشت از زوي جمال مصطفی عليه السلام بسيار بود رسول عليه السلام ابالا برون  
 اهل بهشت انشا ده جمال اهل بهشت ايد چها م انكه مصطفی عليه السلام بهشت را به مچنه است انخار از

معاویه کرده باشد چنانکه آن باز که عرش را آفریدند او را دیدن جمال مصطفی علیه السلام آمد و زود رسید بالا بپای  
 عرش نشست و فرمود ششمین چنانچه از سر سجده یعنی قامت کرد و ملائکه را در سجده الهی است که در تقسم  
 سید او دل گرفتگی که بیت المعمور مدینه ششمین خاطر سید الفکرین گزشتی که همت جبرائیل علیه السلام از بعد رفت  
 بر سر عترت می آید فرمان شد سید بالا بیاورند تا اهل میان حاصل آید همت که در همت جبرائیل حکایت سحر سحر کرد  
 علیه السلام اسیر بود که او را بریدند فرمان شد که رسول بالا بیاورند تا همت بریدند و همت چنانچه اهل زمین اینها را  
 اهل آسمان نیز شنیدند که هر دو در ولایت تولی و شیب و ندانفتند نباشد بعضی اشراف بود و بعضی و کسانیکه  
 قبول کردند و سید قبول کردند و شد شکر انداخته رسول را و براق را که باز شد که براق رسول گرامی  
 آفتاب خوانند کشید بر جبال آفتاب گسست تا فضل باشد شیب و شیب را و باز گردی باشد شیب همت  
 ماه رجب تا شرف باشد مطلق شیب بر روز آغاز قصه معراج شیب و شیب همت ماه رجب اجمالیات  
 علیه السلام در خانه دعا که عمر رسول علیه السلام بود شیب و شیب بود و در خواب بود و در خواب و بیدار حق  
 فرمان داد که ای روح مادر ما که بوند بر تو بیاورند و نگاه کند خلق را همت جبرائیل علیه السلام در بهشت آسمان  
 و در بهشت بهشت ندا داد ای ساکنان صفت سما و ای سوط طمان خجسته الکا و ای در شنگان عرش رسد و الهی  
 اشیب شیب رسید بنیاست که در جای خود و ای تبید که سلطان انبیا میرسد و بهشت و آسمان نشادی رسید  
 همت جبرائیل علیه السلام با همتا در هزار فرشته و اسرار علی علیه السلام براق دست گرفته پیش رسد و جبرائیل علیه  
 السلام در خانه اهلانی آمد و همت عالم علیه السلام بر بویا علی علیه السلام بود و جبرائیل علیه السلام و اسرار علی علیه السلام و همتا و شدند بعد  
 فرمان شد قبل از آنکه بر قدم ادب بنده او بیدار شود و عظمت تو بلند کرد و که هر کس را محل پا بهیسی امنیت  
 و تر که اگر کافر بود آفریدیم هر انبیا که از نبی تا سر که لب تو بر کف او رسد و سید اگر دو همت جبرائیل علیه السلام  
 را دید که همتا گفت که ای خیر هست که بگناه آمده گفت برخیز که اشیب شب خواب نیست شیب خلعت و کت  
 رسول علیه السلام گفت بر خاستم و وضو کردم و از خانه بیرون آمدم و لب تو بر کف او رسد و سید ابراهیم براق از  
 در از گوش بزرگترت و از همت خود در اسرار علی علیه السلام سلام کرد و با هر فرشته طمان انبیا ترا علیک نامم که یک  
 جبرائیل را گرفت دوم اسرار علی و من خود همت که سواد شوم براق خبت جبرائیل علیه السلام گفت ای نبی که لب جبر  
 پیست تو را تا این که بخوار خود شد براق گفت سید انبیا ما عرض شدی نام رسول گفت که گفت که بپای  
 آمد و بهشت بر است و چندان براق آفرید که بپایان نیست و من از هر خود تر بر بر سر من و بعد که در



سلام کرد گفتیم ای جبرئیل هر از دیدن من غنا شدند مگر ملک الموت جبرئیل گفت ازین از دیدن من غنا  
 نفاخته باشد است و سبب از اینجا سوسه الهی اندم چون آنجا رسیدم رشتی دیدم با عظمت کناره ها  
 سر کوهی دیدم درگ او مانند گوش فیل این درخت که اصل او ساق عرش است و شاخهای بعضی طرف بالا  
 و بعضی بالاست و بعضی طرف فروست آنچه فرو آمد است از پشت بخت گشته مهر جبرئیل مرا ستان  
 بر شاخی از شاخهای بنده الهی از گوش کنیز و شنگان بزرگ آید ایشان نیز ماسده الهی است  
 و شنگان آنجا رسیده نهایت شنگان علوی و غلی است بر آن نشن منتهی خوانند و جبرئیل علیه السلام آنجا  
 بصوت خویش دردم و یکبار در دنیا دیده بودم و قلعه که از آن آفریده اند و قلعه که از آن آفریده اند و  
 ازین طرف که قاف آفتاب که انهای او میافت و چشم او مانند دور یا در بختها تمام جهان اگر در وی  
 آنگند و آن شوند بفرجه علیه السلام طاقت نداشت بهوش شده مهر جبرئیل علیه السلام برگرفت  
 چون بهوش باز آمد گفت یا جبرئیل گمان نبرم که خدا تعالی را خلق بود از تو عظیم تر گفت یا رسول الله اگر اسرائیل  
 را بپویی مرا فراموش کنی مرا شصده هزار پرست اگر یک پر بار کنم از شرق تا مغرب بگیرم و او را مقصد  
 هزار پرست حق تعالی بخیر علیه السلام آن قوت داده بود که اینچنین و شنگان را سیدید و طاقت می آورد  
 و شنگان که گردیده الهی اند ایشان استقبال رسول علیه السلام کردند و مانند بلبلان زین جبرئیل  
 باریدند و تمام سده الهی را بگریفتند مهر جبرئیل علیه السلام بانگ نماز داد و اقامت کرد رسول  
 علیه السلام شنید و یاد کرد و الا آنکه بدینا آمد و فراموش کرد و تا آنکه که عمر و عبد الله و دیگر بخواب میزدند  
 مسطحه را خبر کردند و یاد آمد رسول در رکعت نماز و شنگان را اقامت کرد و در اول رکعت در سجده دوم  
 الم نشرح فاعلم سلام گفت سبحان ربی الملك و الملک سبحان ربی العز و العظمة و الحیة و القدرة و اللک و  
 و الحیر و رب العالمین سبحان ربی و شنگان رفیق و دوستی جبرئیل را که ای فرشتگان بیایند و  
 بوی بخیر کنید و شنگان آمدند و دوستی بسید کردند از اینجا سوسه الهی را ندیدند و شنگان گردیدند و تا بنصدا راه رفتند  
 از پیش صفوان ربان بخت برادر شنگان خازنان بخت آمدند و شنگان سده الهی را بگریزد و ندیدند صفوان را دیدم  
 نوشته خوب است که در سده الهی نیست که سواد و پاکیزه و سلام کرده و سیوه پیش آورده و نارسیه بی گشت  
 یا رسول الله بر سه انگشتان عجایب افعال بینی انما کتبت منی هزار حور باور و با جمعا خوب پرده آمدند  
 و سلام کردند و دیگر در من تهاوه شدند بعد از آنکه کتبت منی هزار ولدان پرده آمدند و سلام کردند و گرد

نمود و در پای او از آن کتبت

و در آنجا که کتبت  
 و در آنجا که کتبت  
 و در آنجا که کتبت











او را در محبتی و برکت باشد در دنیا و بهای بود و محبتی و آلف امان باشد در دنیا و آلف بود و محبتی و آلف بود  
 نما باشد در دنیا و نما باشد در آخرت و گفته اند مثل شعبان یا برکت مثل شعبان یا برکت اما بر بنیاد باشد یا  
 بنوعی و ما در شعبان خود را پاک کنی در شعبان پاک کنی و بنوعی چند سخن در فضیلت روزه شعبان شنیدیم که گفته اند  
 نماز هر شب و هر یک از اول شعبان اول و در شعبان چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه نهد  
 اخلاص بخواند بنویسند خداوند تعالی در نامه اعمال او ثواب عبادت شصت سال بگفت هم هر که بگذارد اول  
 شب شعبان و از ده رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص بنویسد و بر عطا کند خداوند تعالی مراد او را  
 و از ده هزار شهید و بنویسند مراد او را ثواب عبادت و از ده هزار ساله و بیرون آید از گمان گوی از راه  
 زاده و فرزند و روز برگناه بنویسد و گفت هم هر که بگذارد اول شب شعبان و در هر رکعت نماز در  
 هر رکعتی بعد فاتحه صد بار اخلاص در هر رکوع و سجود بعد تسبیح شود ده بار بگوید سبحان الله و سبحان ربی  
 اللَّهُمَّ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ  
 و نامه اعمال او را در ثواب عبادت ساله طاعت دنیا و فرایند بر او عفو و کوشش و برکت و گفت هم هر که بگذارد  
 نماز در شعبان بیست رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص بخواند و بنویسد خداوند تعالی  
 صد حاجت او را در شب و صد بار بگوید سبحان و سبحان از آن مشک است و پنج از آن کافور است و پنج  
 یا قوت است و پنج از آن مرده هر که بر شب بعد شام و هر روز بعد ظهر و رکعت نماز کند و بعد سلام ده بار در  
 فرستد چون می نشیند و بگوید در ثواب عفو هزار سال طاعت و نامه اعمال او بنویسند و گفت هم هر که بگذارد  
 بر شب جمیع شعبان چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه سی بار اخلاص بر جمیع ثواب حج اکبر بگوید و گفت  
 هم هر که بگذارد شب جمعه آخر ماه شعبان بعد شام و رکعت در هر رکعتی بعد فاتحه آیه الکرسی و کافور  
 بخواند بار و اخلاص ده بار بخواند اگر بمیرد یا شعبان دوم شهید مرده باشد و گفت هم هر که بگذارد  
 آخر شب شعبان در رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص صد بار بر حاجتی که از خدا می  
 بخواند بیاورد و دعا او مستجاب شود و رسول بگوید هر که صد بار شب و صد بار روز و ماه شعبان بخواند  
 بگوید او را برادر و فرزند کار نباشد بجز در من در شب رسد و گفت هم هر که شب روز و ماه شعبان بر من  
 سجد بار در دو فرستد حق تعالی ترن را در از و فرزند آزاد گرداند و گفت هم هر که در ماه شعبان بر من سجد  
 بار در دو فرستد و هیچ داور اشاعت من بگفت هم در ماه شعبان هر که بعد از نماز شب بخواند

در هر شب و هر یک از اول شعبان اول و در شعبان چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد فاتحه نهد  
 اخلاص بخواند بنویسند خداوند تعالی در نامه اعمال او ثواب عبادت شصت سال بگفت هم هر که بگذارد اول  
 شب شعبان و از ده رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص بنویسد و بر عطا کند خداوند تعالی مراد او را  
 و از ده هزار شهید و بنویسند مراد او را ثواب عبادت و از ده هزار ساله و بیرون آید از گمان گوی از راه  
 زاده و فرزند و روز برگناه بنویسد و گفت هم هر که بگذارد اول شب شعبان و در هر رکعت نماز در  
 هر رکعتی بعد فاتحه صد بار اخلاص در هر رکوع و سجود بعد تسبیح شود ده بار بگوید سبحان الله و سبحان ربی  
 اللَّهُمَّ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ  
 و نامه اعمال او را در ثواب عبادت ساله طاعت دنیا و فرایند بر او عفو و کوشش و برکت و گفت هم هر که بگذارد  
 نماز در شعبان بیست رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص بخواند و بنویسد خداوند تعالی  
 صد حاجت او را در شب و صد بار بگوید سبحان و سبحان از آن مشک است و پنج از آن کافور است و پنج  
 یا قوت است و پنج از آن مرده هر که بر شب بعد شام و هر روز بعد ظهر و رکعت نماز کند و بعد سلام ده بار در  
 فرستد چون می نشیند و بگوید در ثواب عفو هزار سال طاعت و نامه اعمال او بنویسند و گفت هم هر که بگذارد  
 بر شب جمیع شعبان چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه سی بار اخلاص بر جمیع ثواب حج اکبر بگوید و گفت  
 هم هر که بگذارد شب جمعه آخر ماه شعبان بعد شام و رکعت در هر رکعتی بعد فاتحه آیه الکرسی و کافور  
 بخواند بار و اخلاص ده بار بخواند اگر بمیرد یا شعبان دوم شهید مرده باشد و گفت هم هر که بگذارد  
 آخر شب شعبان در رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص صد بار بر حاجتی که از خدا می  
 بخواند بیاورد و دعا او مستجاب شود و رسول بگوید هر که صد بار شب و صد بار روز و ماه شعبان بخواند  
 بگوید او را برادر و فرزند کار نباشد بجز در من در شب رسد و گفت هم هر که شب روز و ماه شعبان بر من  
 سجد بار در دو فرستد حق تعالی ترن را در از و فرزند آزاد گرداند و گفت هم هر که در ماه شعبان بر من سجد  
 بار در دو فرستد و هیچ داور اشاعت من بگفت هم در ماه شعبان هر که بعد از نماز شب بخواند

در وقت بنویسد خدا تعالی در نامه اعمال او بیت و پنجاه سوره که در آنکه میوسن شیخ ابو القاسم  
 صفار سر منقول است که گفت من بی بی فاطمه را مرض در خواب دیدم که قسم اینجا خون جنت کدام چیز دست  
 داری که بروج تو دهم گفت در ماه شعبان هشت رکعت نماز یک سلام چهار رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه  
 اخلاص اینده بار بخوانی ای ابو القاسم که این نماز بروج من شعبان بگذرد من هشت قدم نهم تا  
 او شفاعت کند که بزرگه این نماز بروج من بی فاطمه که زاده بود بی بی فاطمه را در خواب دیدم که بی فاطمه را  
 گفت مرا شتر سنده که می فشارت مرا که هر هشت نزد من ترا شفاعت کند وفات بی بی فاطمه را هم در ماه  
 شعبان بود آنچنان بود که چون هفت روز وفات یافت بی بی فاطمه را بسیار گریست و میگفت یا رسول الله  
 بغیر تو من چگونه بودم بود رسول ع بی بی فاطمه را در گوش گفت که بر من و خود را رسید بی فاطمه را شتر سنده  
 از صحابه از مردان زنانش پیش از بی بی فاطمه کسی بر رسول ع نیویست آنحضرت شتر سنده حضرت رسول ع بی بی  
 را سپردم بود که غمخوار بی بی فاطمه را غمخوارگی آن شتر سندی میگرد چون شب شدی شتر پیش رو صد  
 آمدی و غمخوار بود و بر زمین فلکها که بعد از بی فاطمه را آمدی و غمخوار شدی بی فاطمه را  
 میگردی بی بی فاطمه را شتر سنده بر زانو نهاد شتر را آب کا تلخ شدی گویند بعد نقل رسول ع و حیوان  
 را تا تم بود یکی از رسول ع او را میبوید و خاک چمن بخارده رسول ع بر زمین خرفه را بوی که شان بر دل  
 و خود را در جاده انداخت دوم هین شتر شبی بر بی بی فاطمه را آمد حق تعالی او را گویا بی بی فاطمه را گفت  
 السلام علیک یا کائنات استغفر الله من ابد او و احوالهم و روح پیغمبری که بر رسول ع بی بی فاطمه را حسبت  
 و شتر را در کنار گرفت و گفت ای یادگار بابای من و این شاق پدر من ای مرغ مونس من تو هم مرا دل  
 ده رسول ع را که سلام من بر بابای من سانی و گویا یا رسول الله را اشتیاق شما غالب شد و گفت  
 دعا کن تا فردا بر من چون روز شتر شتر شتر شد از من و آن بی بی فاطمه را که سید و طعام آب خواب  
 و آرامه قرار از او کلی رفت و در آنکه امیر المؤمنین علی رض در خانه آمد بی بی فاطمه را دید که چند کار پیش  
 کرده بود یکی جامه های امیر المؤمنین حسن و حسین که زده بود و دوم روغن و گل را موجود کرد و سوم آرد و نم  
 میکانید و پنجم اگر کرده امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای فاطمه حسین کار بر آنچه میکردی اختیار کردی و چهارم  
 بی بی فاطمه شتر بر آب کرد و گفت یا رسول الله مرا اجل نزدیک سیده که من شتر را در خواب دیدم و امر را  
 داد که تو شتر بنده را بخواب سید جابر حسن و حسین میبوید که بعد نقل من ندانم که جامه های ایشان

که شویا ندو ایشانند و الحال که یاد آورده و در متن مکتب برای سرشویا نیند کرده ام تا روح من سرشویا نیند  
 کرد آلوده نمید و طعامی برای ایشان بوجود میگذاختم چون در تغیرت من مشغول باشی ایشان که سرشویا  
 امیر المؤمنین علیه السلام در گذشت چون شب را آمد بعد نماز خفت بی بی فاطمه رض امیر المؤمنین علیه السلام  
 حسین گفت که ای نوزیدگان در خدمت سید بنید روید و اینجا دعا کنید که مرا اندک بایه حست تا آن بر من  
 آسان شود هر دو برادران قدیدی بی فاطمه رض امیر المؤمنین علیه السلام گفت میان روی من تا بصیت کنم ترا  
 گفت یک آنکه چون بمیرم مرا هم خود غسل دهی بر جنازه من تو یا سپهران نماز کنی و مرا پنهان کنی تا کسی  
 قامت من نبیند چنانچه در احادیث مرالسج دیده بود بعد وفات هم کسی نبیند و در زیارت من سید  
 آبی در امر زرش خواهی و فراموش نکنی و نظر شفقت از فرزندان من در بیع ناری زمان ایشان  
 بسیار کنی و ایشان را از سجنانی تو نقتصد احوال ایشان بخوردن پوشیدن شرفیه مستحق هر بار کنی و در سجن  
 از اندک و بسیار آنچه باشد بدی بعد هر گلو دینی نداشتند و پای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و گفت از نوز  
 خشنود باشی اگر مادر خدمت تو تقصیر زفته باشد عفو کنی امیر المؤمنین علیه السلام غره زود و بهوش شد بعد ساعتی  
 گفت اینجا تون قیامت شمر شده تو ام من تو خوشنودم و حدایت خوشنود و هر دو که کردی قبول کردم و به  
 آرام گفت ای فاطمه من نیز بر تو صیتی دارم گفت بگو گفت چون بسیار میبارسی امیوسی من برسانی و بگوئی  
 ای سید علی از فراق تو خسته شدم و قتی خواب بود که من نیز بر تو رسم و چون من در زیارت تو ایم باید که بر  
 من سخن کنی اگر و توبه نمودم باری سخن از تو شنودم و دیگر تو دختر رسولی بر انداز غلظت تو من حق تو نداشت  
 من هر که فقیر بودم از من خشنود باشی گفت خشنودم و گفت ای دختر رسول هم در عرصات قیامت را  
 فراموش کنی و دو طلب من باشی اگر بینی که بریر یا طرف فرخ میرند باید که بدوی و او را بینی نماید  
 که من باریشم اگر شفاعت تو قبول افتد نیک و الا رسول هم را خبر کنی و بگوئی یا رسول الله برادر را رس  
 دو رخ میبرد و چون رسول را خبر کنی و بگوئی او مرا خلاص ماند امیر المؤمنین حسین رض در خدمت رسول قدس  
 و با سجاد در خوابند رسول را در خواب دیدند که ایشان گفت ای فرزندان من برید و خود را دوا کنند که این  
 شما بی با خواهید ایشان سید باشند و در خانه نماند و رسته و پند و مواز کردند که در کشاید بر کشاید شما و در کشاید  
 بی بی فاطمه از او و گفت بکشاید کشاید کشاید امیر المؤمنین حسین رض و در و پستی بی بی فاطمه رض افتادند و میگفتند  
 و میگفتند ای مادر را بیکس کسی و منها گزاشتی تا ز من که خواهد کشید همچنین بود که متمرکز بر ایل هم در





لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَلَيْلَةَ الْقَدْرِ حَيْثُ مِنْ الْوَحْيِ سَبْعِينَ سَاعَةً شَبِي بَرْزَخُ كَوْنِهِ وَطَاعَتُهُ كَوْنِهِ وَثَوَابُ  
 بَيَارِيقِ رَسُولِهِ كَقَوْلِهِ كَرَامِي أَرَيْتَ شَيْبَةَ ابْنِ بَانِزُومِ شُعْبَانَ أَنْ شَبِيَتْ كَرَامِي وَشَبِيَتْ خِدَّتُهُ  
 أَوَّلَ بَرْزَخِ عِبَادَتِهِ كَنَدَةِ خَدَّيْهِ أَوَّلَ شَبَابِهِ مَرْزُوقُهُ وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَهَذَا أَتَشْ وَنُخْبَ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 بَزْدِ بَادِ كَنَدَةِ خَدَّيْهِ أَوَّلَ شَبَابِهِ بَانِزُومِ شُعْبَانَ بِنْدِ كَنَدَةِ وَكَلَّمَ هَبْرَةً بَزْدِ بَادِ وَغُفْبَ بَانِزُومِ  
 شُعْبَانَ أَزْدَنْدَهُ دَارِ خَدَّيْهِ أَوَّلَ بَرْزَخِ عِبَادَتِهِ كَنَدَةِ خَدَّيْهِ أَوَّلَ شَبَابِهِ مَرْزُوقُهُ وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَهَذَا أَتَشْ وَنُخْبَ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 شَوْدُ وَكَلَّمَ هَبْرَةً وَصِيَّتُهُ كَرَامِي هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 جَنَانِي كَزَنْدَهُ دَشْتِ بَانِزُومِ شُعْبَانَ رَا وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 رَا وَخَمْرَ بَانِزُومِ شُعْبَانَ أَوَّلَ بَرْزَخِ عِبَادَتِهِ كَنَدَةِ خَدَّيْهِ أَوَّلَ شَبَابِهِ مَرْزُوقُهُ وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَهَذَا أَتَشْ وَنُخْبَ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 حَقِّ تَعَالَى شَبِيَتْ بَانِزُومِ شُعْبَانَ بِنْدِ كَنَدَةِ وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 مَافِيَتْ خَوْدَهُ تَصَحُّتُهُ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 شُعْبَانَ سَوَّلَ رَا وَنُخْبَ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 وَدَرْ خَوْبِ شَبِيَتْ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 جَنَانِي كَزَنْدَهُ دَشْتِ بَانِزُومِ شُعْبَانَ رَا وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 جَبَانِزُومِ شُعْبَانَ رَا وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 وَدَرْ خَوْبِ شَبِيَتْ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 فَاعْلَمْ أَنَّ الدِّينَ الْعَظِيمَ لَا يُغْفَرُ إِلَّا لِلَّذِينَ لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بَسْ سَرُورِشْتِ وَبَارِزَجِدَهُ كَرُو وَكَلَّمَ  
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ  
 وَكَلَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَلَا هَؤُلَاءِ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ  
 بَعِيْثُكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ  
 أَنْتَ كَمَا أَنْتَ عَلَى قَدْرِكَ بَسْ سَرُورِشْتِ وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 مَافِيَتْ خَوْدَهُ تَصَحُّتُهُ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 شُعْبَانَ سَوَّلَ رَا وَنُخْبَ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ رَا مَدِيَانِ كَحَافٍ كَزَنْدَهُ بَرَاتٍ يَابِدِ بَسْ  
 جَنَانِي كَزَنْدَهُ دَشْتِ بَانِزُومِ شُعْبَانَ رَا وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا  
 جَبَانِزُومِ شُعْبَانَ رَا وَكَلَّمَ هَبْرَةً خَوْدَهُ كَلْبُومِي شَبِيَتْ بَرَاتٍ رَا زَنْدَهُ دَارِ نَدِ كَهْرُ كَزَنْدَهُ دَارِ دَانِزَا

[illegible]









از همه کمالات و قطره کردن از وجه جلال و خیم وقت اظهار از وجه جلال بسیار بخور و نیز یک هر روز یک وقت بخور  
همان قدر بخور و ششم از میان حرف و جاستحق دارد که قبول افتد یا نه دروزه خصل مخصوص گشت که در دل

خبر خدا تعالی نگذارند پس گذشت در شکست قبل مانی محال این دم شی لا یدعیه عید الحکم لا  
الصوم فانه لا یحل فیہ فصاعده فی قول الله عز وجل یوم القیامه هذالی فلا یفصل احد منکم

و نزدیک بعضی مراد از انکه ساجد است لا یفصل احد منکم ساجد الی الله تعالی یجوعون و یطعمون

گفت که رسول ع پیغمبر که چپ فصل ماه رمضان گفته ماه رمضان از تورات حایم نهند در فصل طایب و در روز

قریب و در قرآن رمضان حلال از پیش خورند که گناه طایب و طایب از پیش میگفتند که در ماه یک میشود و

قریب از پیش گویند که بنده ابرکت ماه رمضان نزدیک حاصل میشود و بخوان خود دست بر پیشانی آن بگذارد

که پیش از خریف بار و عیب را بر ارض خورند و گفته اند ماه رمضان پانزده است از شمس قبل از روز پنج

باشد دوم روز و ماه یاد است که دو سوم هر چه بخورد و طاعت میونسید چهارم کاره مضاعف شود و پنجم

و ششگان برای او از پیش میخورد ششم نیز از ایند مسکینه و ششم برای حمت کشاد و ششم در پیش

کشاد میشود و در روز نهم میگردد و نهم بر ششی میخورد و عاصی از او گردد و دهم بر شیب جمعه مقدار از این

میشود و در هفتم روز از او میشود و از دهم از پیش رمضان بر همه آرا شود و از دهم هر روز شست برای

برای وزه داران سیزدهم دعای او حجاب شود چهاردهم پاک شود و پنجم او پانزدهم خوشنودی خدا تعالی حاصل

شدن چند سخن برای خردن سحر می شنود رسول گفت سحر خور بدید که مخالفت جهودان که ایشان سحر

نیخورند هر که سحر کند بشمار هر سحر که او ایستاده و نامه اعمال او ثبت شود و گفت ع سحر کنید و هر تنگی

خواهید بخورید که در آن حساب نباشد شمار و گفت ع سحر خرید و تر از گردان کنید یعنی هر چه در سحر خورند

در تر از او فکند و گفت سحر کنید و در روز نهم از او سرگردانید و گفت ع چون سحر خرید بسیار گویند

یا واسع المغفرة که گمان شما تا پدید گردد و گفت ع هر که سحر کند نبشته شود و او را بر لقمه عبادت

کیسه و هر که در سحر یک لقمه خورد در نامه اعمال او ثواب بیت ساله و هر که دو لقمه خورد و چهل ساله ثواب

عبادت باید و هر که سه لقمه خورد ثواب شصت ساله و نامه اعمال او نبشته میشود و نماید چند سخن و فضیلت

تراویح نیز شنید چون از ده ماه رمضان فرستاد و در فضل و نهد و بربنا امیر المؤمنین ع خطاب گفت که

شکر از این ثواب بر خود ثبت کردت نماز لازم کردیم صحابه را خوش آمدند رسول گفت مرا نیز خوش آمد

در رسید یافت محمد بن یحیی علی بن ابی طالب عت از عمر در صحابه تو قبول کردند و وعده کردند مرز خوانندگان ختم را در آن  
بهشت و خوشنودی خود و دیدار خود بدانکه المیون چنانچه تراویح سنت است ختم و در غیر سنت است رسول ع  
فرشتی گزارده است بعد از غوطه ترک داده از ترس آنکه بنیاد برافرازد و غوطه ببرد و در آن غوطه باشد  
اگر شکر و پاک و جبهه بد و شورت دست از تراویح بدارند و هیچ دبر و الی آنکه گندایشان را و نیت تراویح بجز تراویح  
پسنت تراویح بیا قیام شب کند و در یکی علمای بیت کعبه است نزد امام مالک بن انس و شورش کعبه است رسول ع گفت  
ان الله قرآن عظیم فیه امه و سن قیامه چنانچه در و ده رمضان غرض است قیام شب آن سنت و قیام شب نیز  
گزاردن بیت کعبه است خواندن آن ختم سنت است و یاد هر کس بعد فاتحه خلاصه سوره یا ادر کس بعد فاتحه  
و آیه هر چه از قنات چنانچه الم تر کیف آخرو بار نیز و یک پسر علمای تراویح محو نیا شد گوی فصل گزارده  
باشند بر سنت تراویح فردای قیامت مانده خواهد بود امیون اگر ختم کنی که داری سه بار خلاص بخوان  
عباس من گفت رسول ع بیت کعبه بعد از غشا پیش او تر و در ماه رمضان گزارده گفت هر که بگزارد و بگوید  
این امام و در رمضان عطا کرده شود و بهشت قصری بر قصر را شیرهای هر پای سی و در هر روز کسی از سال  
گفت هر که بگزارد و در رمضان بیت کعبه تراویح آفریند شود از و بیت هزار گناه و در سجده گزارده  
ماه رمضان تراویح چنانچه بر مردان سنت است بر زنان نیز سنت است چند سخن عتکاف هم بشود رسول ع گفت  
من عتکاف یوما و لیله من رمضان یبذل به وجهه الله و یکره یبذل به ریا و یسعه الله عتکافه الله قنات  
قلنا انک سجدت لکون فی سبیل الله صابرین عتکافین و عتکاف سنت موهکمه و رسول ع همیشه  
آخر رمضان نشستی یکبار فوت کرده بود و سؤال افتاد که در چند بار در اول نشسته بود و چند بار در آخر میاست  
و در آخر عمر در و آخر نشستی تا وفات یافت گفت هر که بگزارد عتکاف نشیند بر خدا تمیم بگرداند خدا تمیم است  
او و این در خندق هر خدقی یا پسندد راه علمای کند عتکاف گزند در خندق یعنی منی بنیاد زم تا حاجا بن  
نشود خدا تعالی که رحمت بر کرد و گرفت و مرا و م باز نگرداند و عتکاف کردن اگر بخوبی حق تعالی فرموده و قوله  
ولا یاتر دهن و انهم عاکفون کما انما المیاثره فی القبلة و المعانده و اللبس الجلیح حاملان و لیسما جون  
عتکاف نشینی خود را مرده انگار دست بفرزانه بچیز کوتا که و ان سحابت بر آبی که عتکاف باطلی که دیگر  
برای حاجا انسانی بگزارد حاجت شرعی چون نماز بنمازه و نماز جمعه عتکاف بنیاد مسجد و نیت و در مسجد جمعیه شربت  
وزن جایی عتکاف نشیند که نماز بنجا او میکند و عتکاف خاموش بودن مکرر است و قیالات و آن فکر

در رسید یافت محمد بن یحیی علی بن ابی طالب عت از عمر در صحابه تو قبول کردند و وعده کردند مرز خوانندگان ختم را در آن  
بهشت و خوشنودی خود و دیدار خود بدانکه المیون چنانچه تراویح سنت است ختم و در غیر سنت است رسول ع  
فرشتی گزارده است بعد از غوطه ترک داده از ترس آنکه بنیاد برافرازد و غوطه ببرد و در آن غوطه باشد  
اگر شکر و پاک و جبهه بد و شورت دست از تراویح بدارند و هیچ دبر و الی آنکه گندایشان را و نیت تراویح بجز تراویح  
پسنت تراویح بیا قیام شب کند و در یکی علمای بیت کعبه است نزد امام مالک بن انس و شورش کعبه است رسول ع گفت  
ان الله قرآن عظیم فیه امه و سن قیامه چنانچه در و ده رمضان غرض است قیام شب آن سنت و قیام شب نیز  
گزاردن بیت کعبه است خواندن آن ختم سنت است و یاد هر کس بعد فاتحه خلاصه سوره یا ادر کس بعد فاتحه  
و آیه هر چه از قنات چنانچه الم تر کیف آخرو بار نیز و یک پسر علمای تراویح محو نیا شد گوی فصل گزارده  
باشند بر سنت تراویح فردای قیامت مانده خواهد بود امیون اگر ختم کنی که داری سه بار خلاص بخوان  
عباس من گفت رسول ع بیت کعبه بعد از غشا پیش او تر و در ماه رمضان گزارده گفت هر که بگزارد و بگوید  
این امام و در رمضان عطا کرده شود و بهشت قصری بر قصر را شیرهای هر پای سی و در هر روز کسی از سال  
گفت هر که بگزارد و در رمضان بیت کعبه تراویح آفریند شود از و بیت هزار گناه و در سجده گزارده  
ماه رمضان تراویح چنانچه بر مردان سنت است بر زنان نیز سنت است چند سخن عتکاف هم بشود رسول ع گفت  
من عتکاف یوما و لیله من رمضان یبذل به وجهه الله و یکره یبذل به ریا و یسعه الله عتکافه الله قنات  
قلنا انک سجدت لکون فی سبیل الله صابرین عتکافین و عتکاف سنت موهکمه و رسول ع همیشه  
آخر رمضان نشستی یکبار فوت کرده بود و سؤال افتاد که در چند بار در اول نشسته بود و چند بار در آخر میاست  
و در آخر عمر در و آخر نشستی تا وفات یافت گفت هر که بگزارد عتکاف نشیند بر خدا تمیم بگرداند خدا تمیم است  
او و این در خندق هر خدقی یا پسندد راه علمای کند عتکاف گزند در خندق یعنی منی بنیاد زم تا حاجا بن  
نشود خدا تعالی که رحمت بر کرد و گرفت و مرا و م باز نگرداند و عتکاف کردن اگر بخوبی حق تعالی فرموده و قوله  
ولا یاتر دهن و انهم عاکفون کما انما المیاثره فی القبلة و المعانده و اللبس الجلیح حاملان و لیسما جون  
عتکاف نشینی خود را مرده انگار دست بفرزانه بچیز کوتا که و ان سحابت بر آبی که عتکاف باطلی که دیگر  
برای حاجا انسانی بگزارد حاجت شرعی چون نماز بنمازه و نماز جمعه عتکاف بنیاد مسجد و نیت و در مسجد جمعیه شربت  
وزن جایی عتکاف نشیند که نماز بنجا او میکند و عتکاف خاموش بودن مکرر است و قیالات و آن فکر









ابن ابی اسلمہ رضی عنہ عن النبی انہ قال من صام ستمین شوال امته لله تعالى من السلاسل ولا غلام  
یعنی ہر کشتن روز شوال روزہ دارد و ہر گشتن بعد تہیالی او را ز سلاسلہا و غلام ہا نکند و چون شوال آید

[illegible]

در روز اول  
 در روز دوم  
 در روز سوم  
 در روز چهارم  
 در روز پنجم  
 در روز ششم  
 در روز هفتم  
 در روز هشتم  
 در روز نهم  
 در روز دهم  
 در روز یازدهم  
 در روز دوازدهم  
 در روز سیزدهم  
 در روز چهاردهم  
 در روز پانزدهم  
 در روز شانزدهم  
 در روز هجدهم  
 در روز نوزدهم  
 در روز بیستم

حج است که قال بعد تعالی الحج شهر معلومات و آن شوال و ولایت و در حقیقت متصل ماه رمضان است و فصلیست  
 دارد و در شوال هم فرمود بشماره و اگر خود را بلی بکنید در شوال آن شما پاک شدت و راه مبارک رمضان و گفت هم هر که راه  
 خود را در این وقت تمام کند و در حلال شود بر او شست یعنی در شوال منق و منجز تمام شود پس هر که خود را در این ماه بگذراند  
 او در شست حلال شود و گفت هم هر که بعد از رمضان شش روز در شوال مبارک و چنانستی که تمام سال روز دهم باشد  
 و نیکویش و احوال نیات حکم نفس گفته که من حج بیاکنم و در عتقه امثالها از یک تا ده ماه یا ده یا بیست سال  
 ماندش و در شوال روز دهم و در شش شصت روز باشد و آن ده است و گفت هم هر که شش روز در شوال روز دهم  
 بنویسد نصد تا صد سال و بشمار هر روز یک نوبت یا در هر روز و گفت هم من تمام مسکنه کلام متعلق است  
 الشوال افضل من شهر رمضان کما ان افضل من عبادته و صلاه کف سئیه و هذا من فضل الله و عتیقه من الله  
 رقیبه و گفت هم هر که شش روز در شوال روز دهم و شصت طعام بخشد حق تعالی بر او شش هزار کند از میراث و علی  
 گفت قوم بهتر بود که روز شنبه بگویند و اگر شنبه و اول شوال بود و هلاکت صحابا خود روز شنبه  
 آنهم اول روز شوال بود و قوم بهتر فرج در روز دوشنبه غرق شدند آنهم اول شوال بود و فرعون و لشکر او روز شنبه  
 غرق شدند آنهم اول روز شوال بود و قوم عا و بنیاد در حایر شنبه هلاک شدند آنهم اول روز شوال بود و عتقه  
 بر قوم بهتر صالح عمر روز پنجم بود و آنهم اول روز شوال بود و فایض شقیق تعالی از او و شش آسمان  
 زمین و شش فکری لوح و قلم و شست و در پنج روز جمیع بود و آنهم روز اول شوال بود و گفت هم هر که شش روز در  
 شوال روز دهم و در نوشته شود و نام اعمال او ثواب همه است محمد و در شست فایض شود و میراث و زمین حمزه و گفت هم هر که شش  
 روزه از شوال مبارک و از شش و در قیامت امین گردد و گفت هم هر که در شش روزه از شوال ثواب چهل شهید  
 از شهیدان بداید و در یک بعضی کین شش روزه متفرق دارد و در بعضی متصل و بهتر متصل و شش است و گفت  
 هم هر که شش ای این روز یا می ار و چنانستی که شش روز در روزه دهم باشد و گفت هم هر که در شش روزه  
 از شوال بر آرد و شود برای او در شست شصت هزار نعمت یا قوت سرخ و در هر شهر باشد چیز که در هیچ ک  
 گمشته باشد و هیچ چمنی ندیده باشد و هیچ گشتی ننشیده باشد و نداند که مراد از شسته از آسمان بشماره شش  
 باد که خدا تعالی بر او بریزد و گفت هم اگر در آنده این شش روزه در شال میرد و شهید مرد باشد و گفت هم هر که  
 بر او شش روزه از شوال با دل روزه خدا تعالی بر او بریزد و پلسا کنان او و بیا به چهل حور و است بر او پارس  
 بنشیند و او را خدا تعالی عطا کند و در عتقه و در عتقه ثواب بدهد و عمر و در روز سوم ثواب صد هزار شهید











ترتیب از اذن آن توبه که سید که تشریح فی البدیهه در پنج هنر تسبیح و در پنج جنبه خوابیده بود و این تسبیح را بر سر  
رسول گفت و من احیای لیلۃ القدر و لیلۃ حیث لک الخیر و هر که زنده دارد شب قدر و این تسبیح را  
مرا و شب و گفت و هر که زنده دارد و شب هفتم ماه و سجده و چنانستی که میباید باشد شقی را و گفت و  
هر که زنده دارد و شب تری و ابراهیمی مرا و شب ثواب مجاهد که جاهد میکند در راه خدای تم و یک شب  
که در راه انقاد و درسی ناز و شب و گفت و هر که بگذارد و شب و عید شانه و گفت نماز بخواند و هر که بکشد  
و فاقه آنکه کسی بکار و اخلاص با زنده بر عاقلند خدا تعالی را و هر که بکشد ثواب شهیدی و بنا کرده  
شود و هر که بکشد ثواب و اخلاص و در آن نماز و شب و در شب و نوشته شود و در ثواب عبادت  
شانه و هر سال که شب بقایم در روز عیام گذرانیده باشد و گفت و هر که بگذارد و شب تری و در وقت نماز  
نخواند و هر که بکشد بعد فاقه اخلاص و عبادت بخواند که همان مجاهد یا هر که از گنا آن چنان پر دل رود و  
از زمان نماز زاده و هر که بکشد ثواب حج و عمره و ثواب آن دای بنده و هر که از سی و تسبیح  
ششصد و بنا کرده شود و هر که بکشد در شب و قصر و در هر قصری یا بقصد خانه و در هر خانه و در هر  
تختی و خوری باشد و گفت علیه السلام هر که زنده دارد و در پنج جنبه و در هر وضو و در هر وقت که هر که  
و در هر روز و از زبان گفتنی میگردد و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
هر که بداند و در هر روز و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
شمر و گفت و هر که بگذارد و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
لا یلایف و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
نخواند و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
روز تری و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
الله العظیم لایزال الا هو الحق القیوم و اقول بکیه و مقادیر و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
و بعد از آنکه در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
برده و هر که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که  
نخواند و در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که





هر که شیب فرزند دارد و هر عاصی که از خدا تعالی خواهد و اگر دو گفت م دعا شیب فرزند شود و گفت ع شیب غم  
نهنگ و در محبت کشاد و منسوبت بر حجاج و در بر بوسنان دیگر گفت ع تعظیم دارید ع غنیه و دیگر در خطا برکت  
او بستی هر که یکت بگزارد و شیب بهتر نزدیکی از تعالی از هزار کت و رسول گفت م هر که یکبار شیب  
ع فرزند کت نما بخواند و هر کت در هر کت بعد فاتحه اخلاص یکبار آفر و صد آیت گمان در او و بنا فرماید  
بهشت بر او صد قصر و هر قصری بعد خانه در هر خانه صد تخت بر هر تختی خوری باشد از عود و لعلین گفت م هر که  
یکبار شیب ع فرزند کت نما در اول کت بعد فاتحه آیت الکسی صد بار و در دوم بعد فاتحه اخلاص صد بار و در  
خدا تعالی او را شفاعت باید و در نیامت هفصد نفر اگر او حبش باشد از ایشان در دفع و نیزه تاجای خود  
زیمنه و باید در شیب صد باغ و در باغی چهار چوب و کناره هر چوبی صد قصر از نور و کافور بر آن حوران و در آن  
و غلمان و غنیمت و ان گفت م هر که یکبار شیب ع فرزند کت نما بخواند و هر کت بعد لایلاف پنج بار و در  
روزه دارد و از او کند تعظیم او را از آتش و دفع و واجب کند بر شیب و بر او را از هر روز در سجده و خطا کند  
او را بر بوسیدن برین است و در هر یکی و در هر کت از هزار بار بدی و در هر کس شفاعت کند و در قیامت ثواب  
بسیارست و قصار کرده شد آورد و اندک درینجا و در شیب ع فرزند کت نما از هر روز بیست و یک بار تا آمد امام عظیم کت نما  
در غم می بینم گفت یا امام فرزند حجت و من آنجا نرسیدم از فوت ثواب آن را ندانم و ای امام مسلمانیان  
گفت بشارت هم ترا که بمن رسید و بشارت رسول م هر که یکبار شیب ع فرزند کت نما بخواند و هر کت بعد فاتحه آیت  
الکسی صد بار و اخلاص مینیت و پنج بار بعد سلام سبحان الله تا آخر صد بار بگوید و بیست و یک بار بعد سلام  
او ثواب حجی زیرفته و از تعالی بصورت او فرشته بفرستد تا برابر حجاج مناسک بجا آورد و ثواب او را از  
این نماز زیاده و اندک شیب ع فرزند تهنیت بر او است و رسول ع آید و گفت یا رسول الله بخوان و دست خود را  
تا اینجا انداز این تسبیح شیب ع فرزند یکبار بخواند سوم صد مرتبه و از آتش دفع آرد و هر که دو بار بخواند و صد مرتبه  
او را از آتش و دفع آید و شود و هر که سه بار بخواند تمام تن او را از آتش و دفع آید و هر که دویس خوشی آنکس از بهشت  
که خواند این تسبیح و شیب ع فرزند تسبیح مینیت سبحان الله فی السماء عرشه سبحان الله فی الارض قدس سجدات سبحان الله فی  
العوالم سبحان الله فی البحر سبحان الله فی النار سبحان الله فی الجنة رحمة سبحان الله  
فی القبر رضا سبحان الله فی المظلمه و لا یخاف منه الا الله فینیت شیب ع فرزند بی اکنون خید سخن در  
روز ع فرزند شیب ع فرزند هر صفتی که در این کتب است و در هر روز ع فرزند آن را بگوید

این تسبیح را هر که بخواند و هر کت بعد فاتحه آیت الکسی صد بار و در دوم بعد فاتحه اخلاص صد بار و در خدا تعالی او را شفاعت باید و در نیامت هفصد نفر اگر او حبش باشد از ایشان در دفع و نیزه تاجای خود زیمنه و باید در شیب صد باغ و در باغی چهار چوب و کناره هر چوبی صد قصر از نور و کافور بر آن حوران و در آن و غلمان و غنیمت و ان گفت م هر که یکبار شیب ع فرزند کت نما بخواند و هر کت بعد لایلاف پنج بار و در روزه دارد و از او کند تعظیم او را از آتش و دفع و واجب کند بر شیب و بر او را از هر روز در سجده و خطا کند او را بر بوسیدن برین است و در هر یکی و در هر کت از هزار بار بدی و در هر کس شفاعت کند و در قیامت ثواب بسیارست و قصار کرده شد آورد و اندک درینجا و در شیب ع فرزند کت نما از هر روز بیست و یک بار تا آمد امام عظیم کت نما در غم می بینم گفت یا امام فرزند حجت و من آنجا نرسیدم از فوت ثواب آن را ندانم و ای امام مسلمانیان گفت بشارت هم ترا که بمن رسید و بشارت رسول م هر که یکبار شیب ع فرزند کت نما بخواند و هر کت بعد فاتحه آیت الکسی صد بار و اخلاص مینیت و پنج بار بعد سلام سبحان الله تا آخر صد بار بگوید و بیست و یک بار بعد سلام او ثواب حجی زیرفته و از تعالی بصورت او فرشته بفرستد تا برابر حجاج مناسک بجا آورد و ثواب او را از این نماز زیاده و اندک شیب ع فرزند تهنیت بر او است و رسول ع آید و گفت یا رسول الله بخوان و دست خود را تا اینجا انداز این تسبیح شیب ع فرزند یکبار بخواند سوم صد مرتبه و از آتش دفع آرد و هر که دو بار بخواند و صد مرتبه او را از آتش و دفع آید و شود و هر که سه بار بخواند تمام تن او را از آتش و دفع آید و هر که دویس خوشی آنکس از بهشت که خواند این تسبیح و شیب ع فرزند تسبیح مینیت سبحان الله فی السماء عرشه سبحان الله فی الارض قدس سجدات سبحان الله فی العوالم سبحان الله فی البحر سبحان الله فی النار سبحان الله فی الجنة رحمة سبحان الله فی القبر رضا سبحان الله فی المظلمه و لا یخاف منه الا الله فینیت شیب ع فرزند بی اکنون خید سخن در روز ع فرزند شیب ع فرزند هر صفتی که در این کتب است و در هر روز ع فرزند آن را بگوید

[illegible]









چشم او در نه او گفت ایجان باد زرد آبی تا تو بخوابی آمد طبعم خوابم خوردم و قرار دارم خوابم بود و گفت چون بایا  
 بیایم من تر خواهم آمد چون جلیل الله بیرون شد شیطان بر بی بی ساره آمد نصیحت میری گفت ای ساره هیچ  
 سید که تهر بر بهیم سیر کجا میری گفت برای طاعت و عبادت کردن آمده است نه او را سبیل خواهد کرد و بی  
 ساره گفت ای نادان هیچ پدر که سیر را سبیل کند که او خواهد کرد شیطان گفت لا یسکون بدید که ما حکم خدا تعالی شده  
 را گفت زهی عادت اگر فرزند من را نکار قبول افتد برای ملعون از پیش من شیطان بر جلیل الله رسید  
 گفت چو فرزند را برای سبیل کردن میری گفت ای بخت ملعون و دشوار این اگر داد صد هزار فرزند  
 باشد و فغان شود همه سبیل کن همه را کنم پیش شیطان بر تهر اسحاق آمد و گفت ای اسحاق پدر ترا  
 سبیل خواهد کرد گفت زهی نادانی مرید که تویی هیچ پدر سبیل کند گفت و افران شده است گفت خود  
 شرف نیست اگر قبول کند چند شغل طرف شیطان انداخت تا غایت سنت من است که حلاله حاجا می حلال  
 میکنند در خست که در شغل شیطان را شده میکنند تا شکستار میگردد و چون تهر جلیل در ساره رسید بخاست  
 اسحاق با بی بی که جلیل الله در گریه بود چون پدر را دید که در آن غلطید و بیارید گفت ای بی بی ای بی بی  
 تهر جلیل الله سیر در کنار گرفت خیاره او بوده او گفت یا بنی ای ارحم الراحمین ان الله جاک بدلیل و اقل خساق  
 لا یله اقل ما قس مضاهای ای فی المنام قد امرت ببلد جاک ای پسر من پدرم در خواب من را سبیل کنم تهر  
 از کنار مرتبت گفت یا ایت اقل ما قس مضاهای ای فی المنام ان شاء الله من الصابون ای پدر من مکن گنج  
 نموده اند هر آینه بسیاری مرا انشاء الله ز صابران از خزع و فریاد کنندگان مغل تا تو مرا از آن گفت که سید  
 که خواب اینها بنمرد و می است تهر جلیل الله دیدن صبر فرزند بقیه باند و شاد شد و سیر در کنار گرفت و  
 هر بار بر سر او بر سید و تهر اسحاق گفت ای بابا درنگ کن مرا و ای فرزان شغول تهر بر بهیم رسن استین  
 کشید تهر اسحاق گفت ای پدر من صبری را هم گفت جان پدر که گفت از من خوشنود باشی گفت ای فرزند من تو خوش  
 خدایت از تو خوشنود با گفت ای بابا را چون سبیل کردی مرا بر کن و اندازی در سجده ششم و ششم تو بر ششم منقید شد  
 پدر ترا بهیم و بر سبیل کنی عاشقوی چون مرا سبیل خواهی کرد سیر این خون آلوده من را با در چار کونانی تا او رسید  
 یاد او را در زمین خودی خواست تهر جلیل الله میگرفت و نگه داشت تهر اسحاق میگفت و فریاد می کرد و شیطان بر سبیل ای اندک  
 او سبیل را با سوسو و بر یکا که فرمان بطور شده است شیطان خجل شده میگفت ای حیرت مرا بر سیرت تو را تمام شد  
 والله العبد ای نقض چون اتفاق کردند تهر اسحاق را هر دو تهر اسحاق پس رفت بست مهر اسحق علیه السلام





















میکنند نزد پسر پسران گذارندگان نماز خفتن است که بعضی از ایشان چون روز یکشنبه عزرا بود و در روزی  
 از نماز شام و خزان فتنی که بعضی نظر نماز خفتن بود و بعضی از ایشان بانگ نماز میخواندند و او میگفتند و  
 گفت و نماز را بنویس آن است و بنماز خوان شود و نماز خفتن نماز را بدو چون این نماز را بخواند و اگر ازندگان  
 این نماز را بخواند و نوبت اندازد و بگوید که اگر از خوابگاه نرم گرم بر سر او را نوبت باشد و در  
 از رسول عید یا رسول الله بگوئی در میان بگوید که این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و گفت چه  
 گویم در باب آن که شبی است و او را برادر و در نماز خفتن کرد و گفت که این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد  
 برادر و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 قوله تعالى و نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 از وی خواست نیم نماز را و او چون رسول آمد رسول گفت حق تعالی آن نیم نماز را قبول گردانید و گفت  
 ترا و او که گفت نیم نماز را و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 عیسی بن مریم الصدیق و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 انما یقول ما انزلت کلمه کل فاعلم من فی الکتاب انما یقول ما انزلت کلمه کل فاعلم من فی الکتاب  
 الشیخ الصدیق و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 کلمه المعجزه و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 الارض فی کلمه المعجزه و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 که حق تعالی فرمود که جلیل تر و زیاده تر از کلمات الاله الاله و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 آنها نما و کوهها و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 و کلمه شفاعت و کلمه نجاست و کلمه بندست و کلمه از سرشت و کلمه عظمت و کلمه شرفیت و کلمه سبکست  
 اگر نوشته شود این کلمه در یک پلید آسمانها و زمینها و در مملکتها و در کفر و ایمان و کفر و ایمان و کفر و ایمان  
 شود و گناهان او اگر چه باشند مانند کف دریا و کلمات از سرشت و کلمات از سرشت و کلمات از سرشت و کلمات از سرشت  
 گوزن است که کتب حق تعالی در مملکتها و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 جبرئیل آنرا گفت و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد

این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد  
 این نماز را بخوان و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد و در نماز خفتن کرد



اما حضرت خدیجه از آن بسیارست رسول خدا فرمود که گوید لا اله الا الله و در آن کشتن را احوالی همچنان کرد  
رسول خدا فرمود این خدیجه را برستی بر خلق زن است و اگر چه گمان آن تو اوقات باران بزرگ درختان  
و رنگ نیایان تبارگان آسمان بیشتر باشد خدای تعالی بیا فرزند تو را گفت هر که گوید لا اله الا الله سزاوارست  
دو روز کند خدای تعالی هر که در نماز اعمال باشد و گفت هر که گوید لا اله الا الله در آن روز بسیار زیاده اعمال  
چهار روز کند هر که در نماز و کلام و طاعت و عبادت و هر که بگوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت  
شود سزاوارست که هر که بگوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
ست که هر که بگوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
این کلام است که از گفتن این کلام در روزی شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
خدای تعالی نماید اعمال او صد بیت هزار یکی گفت هر که بگوید لا اله الا الله میان او و میان  
حجاب باشد هر که گوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
اعمال او ثواب است و هر که بگوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
لا اله الا الله خدای تعالی که صد و دوازده روز در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
محمد رسول الله بگوید خدای تعالی در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
شود و او را شصت هزار یکی گفت هر که بگوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
گوید لا اله الا الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
سبع و سی و پنج بار میگوید بصره بر گمان آن که در یک پلید تراز و نهفته و پیران آن در بارگاه خدای تعالی  
شده است که در آن نیست باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس بگوید این پلیدان که در آن  
آید گفت و بهتر آن چنان که من بگویم و آنچه گفته اند چنان که پیش از این لا اله الا الله پس بگوید از رسول خدا  
که در شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
و ترسانی و ده گمان نیکی بگویند و گفت هر که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
بیاورد خدای تعالی او را و او را می یارست و بسیار عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
سبب و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
علیه السلام چون بنده گوید لا اله الا الله محمد رسول الله خدای تعالی که بگوید در آن روز عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

من خدایک که جز خدای نیست گواه باشد ایفرشتگان که امر زید و گویید این کلمه را گفت هر چه بنده  
 گوید لا اله الا الله این کلمه را بگوید هفت آسمان او بر سر زید و غوثی باشد هفت بار دو کار ای نیک و اگر بد کرد  
 چون گمان آسمان بخشد گفت هر چه بگوید لا اله الا الله هفت چیز او را که است کند اول سکران شود بر آسمان  
 کند دوم دنیا با ایمان و سوم کواکب شود چهارم که فکر اصیبت نیک بینی خیرم و قیامت نایدست  
 باید ششم از وی نیک او را کند و هفتم بطریق همچون حق بگذرد و گفت هر که فرزند را پروردگار بگوید لا اله الا  
 الله یا مژده خدای او را گفت هر که بگوید لا اله الا الله در گذشت از این امر و خدای تعالی چهار بار گناه گناه  
 و اگر نباشد گناه را دور ویدار و بسیار زد و گفت هر که بگوید لا اله الا الله در گذشت از این پنج شک او بر  
 کرد و بسیار خدای او را در گذشت از نور دل او را و نه سوز و آتش تن او را و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و چهار مرتبه شنب و هفت چهار ست چون بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله هر گناه گناه سستی  
 چنانچه میخواست از تن نهی را گفت هر که بگوید لا اله الا الله الملک الحق امین بر هر فرد باشد آن را از فقر  
 از حشمت و بکشد غنا را سومی و اگر گفته باشد هفت بار گفت هر که خست میگوید لا اله الا الله حصص  
 هر که را بد و حصص این شود از غنای من گفت هر که در مجلس لا اله الا الله چهل بار بآمر زید شود گناهان او  
 هفتاد ساله و گفت هر که بگوید لا اله الا الله در ساعتی از ساعات شبانه که شود او را و حتی در شب از قیامت  
 میخ که بر گناه او از شک باشد و میوه آن درخت سخت میوه بود و شیرین تر از شهد و خوشبو تر از مشک این  
 گوید که در کعبه جبرئیل علیه السلام آمد و گفت پروردگار تو اسلام بخواند و میگوید چه اعتقادی و او دانست بحال او  
 گفت هیچ اعتقادی در از نشد تفکر من در است خود که در قیامت احوال شان چگونه شود و هر چه بر او گفت و کار او  
 متفکر شد و یاد کار اهل اسلام گفت از سبب اهل اسلام گویند گان لا اله الا الله پس جبرئیل دست او را گرفت  
 و در تپه ری سلمه بر و بازوی راست برگردی زد و گفت آهاده شو بفردان خدا پیوسته پس استاد شد و می سپیدی  
 و او گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علیه السلام پس جبرئیل او را گفت بازگرد سو که خود پس باز گشت چنان  
 بود پس بازوی چپ گرفت زد و گفت آهاده شو بفردان خدا پیوسته پس هر دو اندک و دیه که از نرق چشم او  
 و احسنا و سوای پس جبرئیل او را گفت بازگرد سو که خود پس باز گشت پس هر چه بر او گفت یا رسول الله  
 چنانچه مرده اند چنان خیزند علم اهل لا اله الا الله محمد رسول الله گفت هر که بگوید صد بار لا اله الا الله و هر چه  
 هفتاد بار از آتش دوزخ حرام گرداند و گفت جوانی که از شما بگوید سوره او صد بار لا اله الا الله

نجاست یابید بر من شک گفتند که اندر عهد رسول الله صبح مرو که حال عهد هزار بار لا اله الا الله میگویم و هر کس بگوید  
 برای او این گفتن صحت میکردم و منم که بگویدم او را و در پیش من بر تو بار میبوسم که بگویدم این کلام  
 بر من بگویدم و دوستان که در نماز میخوانند چند نفر را جمع کن که بگویدم این کلام بر من بگویدم که شب جمعه مسجد بار  
 لا اله الا الله بگوید و در شب است و او را بر جفا دهند و نیز و تا جای خود در شب نه بنید و گفت هر که بسیار را ندید  
 لا اله الا الله آتش و سوز و دوزخ و گفت بسیار گوید و در جمعه لا اله الا الله که هر که بگوید و در جمعه  
 و صیت بار لا اله الا الله خداوند تعالی و در نماز اعمال او ثواب چهل حج مقبول بخواید و گفت چند  
 گوید لا اله الا الله که شمارا دیوانه گویند که هر که از گفتن این کلام دیوانه گویند و باید اهل شبست گردد و در وقت  
 سه غریبه این استقبال کنند و گفت هر که بعد نماز باید و تا بر آمدن آن قیامت بعد نماز عصر فردا و در وقت آنجا  
 کلام لا اله الا الله گوید و در میان آن کلام نیکو کند حق است بر خدا تعالی که در آرد او را در شبست و در برسد اندک  
 از یک بسیار و شفاعت کند و کس که در شب باشد ایشانرا در سوز و گفت هر که در شامی وضو کند  
 لا اله الا الله بگوید و بگوید از آن آیه حق تعالی فرشته آفریند که تا روز قیامت این کلام بگوید و ثواب او را  
 باشد و گفت هر که در وقت روزه خوابد یا که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله بخواند حق تعالی که بنده آزاد کرده  
 و گفت هر که در شب شام او بگوید کلام لا اله الا الله محمد رسول الله بخواند حق تعالی که بنده آزاد کرده  
 و در سجده خجسته یافت پس شنبه با که این کلام را بسیار گویند و در شبست در صبح بگوید و گفت هر که در وقت  
 مردان آخر سخن او این کلام باشد او در شبست و گفت هر که در غلاد و صیبه لا اله الا الله بگوید شبست شود  
 صلوات بر او و ثواب حج و گفت هر که بگوید لا اله الا الله و شبست او را شصت و یک و گفت حق تعالی که در روز  
 این عمران که با سوسی از است محبت تو می باشد که بر بلند بیا و نشو و بگوید لا اله الا الله ایشان را  
 و دوستان من اول دیدار خود بدیشان تمام و ایشانرا همچون خیمه ثواب هم گفت هر که بگوید شبست  
 یا بار دود بار لا اله الا الله و بعد از صبح بار بعد عصری بار بعد غروب چهل بار و بعد شبست یا بار  
 و بعد از تر شصت یا شبست شود و او را ثواب شصت بخیر آن و باشد و در شبست برای او شصت شصت  
 در هر شهری شصت شصت و در هر شهر شصت شصت خانه در هر خانه شصت تخت بر تختی عمری باشد و در هر  
 و گفت هر که بر روز صبح بگوید لا اله الا الله و در قیامت می او همچو ماه شب چهارم باشد و گفت  
 گویند که کوه تنهایی خود گفتند لا اله الا الله و گفت هر که هر روز لا اله الا الله بگوید یا شبست

[illegible]

1

مستشار داد و  
نیز در امور  
مدیریت  
و نیز در امور  
مدیریت

مستطاب

[illegible]





[illegible]











یسوی و از کلام تو سویی بان بود از روح تو سویی تن تو و از بنیانی تو حسی شمع تو گفت آری گفت پس  
 گوید و بر محمد و گفت هم هر گل بود و بر من سرود و نغمه بر من جفا کرده باشد و در روی کاس من و گفت هم هر که  
 بر من هزار مرده و فرشته شب و روزی از انوارت بهشت نیاید و گفت هم هر که بر من هزار بار درود و هر شب حمد و تسبیح  
 پورست او در رخ من شود و گفت هم هر که فراموش کند بر من صد و گونی فراموش کرده باشد راه بهشت را و گفت  
 علیه السلام هر که در جمعه چهل بار درود بخواند بر من حق تمام بپردازد گناه او بیا مرزد و گفت علیه السلام هر که  
 بر من از قیامت بقیامت کسی شنید که بر من درود بسیار فرستد و گفت علیه السلام درود شما بر گناهان شماست  
 گرداند چنانچه آب آتش را و گفت هم سیان ما و نهان حجابی باشد چون بر من درود فرستد آن حجاب  
 شود و دعاها او درود مستجاب شود و گفت هم هر که در جمعه بر من شهادت دهد و درود فرستد بیا مرزد و خداوند تعالی  
 بابت و چنانکه گناه او و گفت هم هر که بر من در عمر خود صد هزار بار درود فرستد پس از منجید من بشود که  
 او را بر بار درود کار نیست و حق تعالی از خوشنود گرد و در خیرت که شیخ شیل رحمه الله علیه درود را در طول  
 کعبه دید که طواف میکرد و درود میخواند و پرسید که ای سائل که او را دید درود که گویان میفرستد چنانچه شیخ شیل رحمه الله علیه گفت ای سائل  
 جوان دعا یا مستحقی که در هر محله درود میگوید گفت ای شیخ من تمام عالم را میدانم اما آنچه درود را در  
 در هیچ عالمی نیافتم گفت چگونه گفت در فلان سال من باید مطالبی تعبیری آید من چون در بغداد رسیدیم  
 مرا حجت شد بعد چند روز نقل کرد که دم سر او را چون سر خرگافیم و تمام وجود او سایه شده بود  
 گریه و لرزه بر من افتاد از شرم کسی گفتن نمی توانستم و تنها گفتن و تهنیت کردن نمیتوانستم همچنان  
 شب سر میان روز را نمانده بودم تا که وقت مرا خواب رسد دیدم در آمد مردی و جامه اندر روی بدو بر  
 و کرد و دست مبارک بر سر من بمالید و او نیکو شد و از آنوقت و شن تر شد چون بافت  
 من دست در دامن او و دم گفتم تو کیستی که در چنین وقت مرا فریاد رسیدی گفت منم شافع مجرب  
 محمد رسول الله محال هر قدر هم از دم در رسیدم یا رسول الله شما را چگونه خبرت گفت پروردگار  
 رحمت بدار بر من و در قادیان هفتصد سال از آن فرشته که بر من و در سینه می رسیدم گفت یا رسول الله فلان  
 نقل کرد و احوال چنین شد و من سوخت خسته بودم و توانم جوانان را که در تمام خلق شهرت من و ثواب خود را  
 شما را حال آنکه که خبر گرفتند از آن سینه می دیدم که هر که خواهد از من بخواهد که در تمام خلق شهرت من و ثواب خود را  
 و در دستانم پست گفت ای شیخ من چگونه دست از در دامنم بکش گفت مگر از این توانم که از آن گفت رسول

این حدیث از کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است  
 و در کتب معتبره است



[illegible]





همه اسرار قبل از وفات او گوید میرزا نیران خدا تعالی و در نزد و مگوید بر خیزد برکت و در صحنه علیه السلام  
فرمود یا ایها الذین آمنوا اصحابوا ای گردیدگان در و فرستید اورا و سلام در حال حیات سلام کنید و بعد  
در و فرستید موت نعمت ترازیات یا در و بر سر پیشانی بنیاسید گفت حلق الموت و الحیوة و صلیت  
که بعد موت ابرم در و هم سلام گوید و رسول علیه السلام گفت بدستی که با از آسمان فرغ میگردد و برکت رو  
و شکران نعمت الله باکم المحاسن و التثنات و الدعاء و الدعوة الماتودة بصوت  
لنقله الحاجات لیسلم الله الرحمن الرحیم عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیس شیء اکرم عند الله من الدعاء یعنی نیت خیر کما  
نزد خدا تعالی از دعا با نکه دعا کردن کار دنیا و اولیاست و آن نصیبت خوشتر از خدا تعالی و چون  
با ذکر از دعا خویش همیشه خواب کنی که از خدا بخواهی خیرت از حکایت ایشان خدا تعالی و در و گفت  
طلعتا نفسا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لکون من الخاسرين مهره ذکر یا علیه السلام گفت هرگاه  
من لدنک ذریه طیبه انک سمع الدعاء و وصفت عبدا و المومنین الذین یعلمون ربانهم  
لکامن ذریه و ذریه کافه اعنی و گفت و منهم من یقول ربنا انت فی الدنیا حسنه و فی  
الآخره حسنه و قاعد اب التاخرین و قل ربنا اعفوا و ارحم و انت خیر الراحمین  
و گفت رسول الله الدعاء کسب الیاده و قلت ادعوا الله فی جمیع الاحوال و قلت الدعاء و  
العباده و قلت الدعاء غیر العباده و قلت الدعاء جاح العباده و قلت لكل شیء ربه  
و ربه العباده و قلت الدعاء و قلت علیکم بالدعاء اعظم و سئل و قلت الدعاء سلاخ المومنین  
و گفت من خدمت و در و بنده که از فی خواهر و گفت من فی دعا میگردد شما دعا کنید من میگویم از فی و ایشان  
خوهر من از ایشان ابرم و گفت من خدمت خواهر یا باید بدید که هر که از خدمت خواهر یا باید و گفت علیه السلام من دعا  
میگوید دعوی سمع لکم و گفت ادعوا الله و المومنین بالاحیاء و قلت الدعاء سلاخ العقلاء  
و سبحان المضعف بالدعاء من تحا من الاولیاء و هلك من هلك من الدعاء و قلت  
موت سوت و من سوت و در آسمان زمین و گفت من ادعی الله تعالی المومنین و عطفه منی و  
منک الاوهیه منی و العجوه منک الحینه منی و الطاعه منک القیه منی و الشکر منک لصلواتی  
والاصحاء منک الاحیاء منی و الدعاء منک و انت الله که میبینی ان رفع العبد الیه یدیه فیرحمها

در و فرستید موت نعمت ترازیات یا در و بر سر پیشانی بنیاسید گفت حلق الموت و الحیوة و صلیت  
که بعد موت ابرم در و هم سلام گوید و رسول علیه السلام گفت بدستی که با از آسمان فرغ میگردد و برکت رو  
و شکران نعمت الله باکم المحاسن و التثنات و الدعاء و الدعوة الماتودة بصوت  
لنقله الحاجات لیسلم الله الرحمن الرحیم عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیس شیء اکرم عند الله من الدعاء یعنی نیت خیر کما  
نزد خدا تعالی از دعا با نکه دعا کردن کار دنیا و اولیاست و آن نصیبت خوشتر از خدا تعالی و چون  
با ذکر از دعا خویش همیشه خواب کنی که از خدا بخواهی خیرت از حکایت ایشان خدا تعالی و در و گفت  
طلعتا نفسا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لکون من الخاسرين مهره ذکر یا علیه السلام گفت هرگاه  
من لدنک ذریه طیبه انک سمع الدعاء و وصفت عبدا و المومنین الذین یعلمون ربانهم  
لکامن ذریه و ذریه کافه اعنی و گفت و منهم من یقول ربنا انت فی الدنیا حسنه و فی  
الآخره حسنه و قاعد اب التاخرین و قل ربنا اعفوا و ارحم و انت خیر الراحمین  
و گفت رسول الله الدعاء کسب الیاده و قلت ادعوا الله فی جمیع الاحوال و قلت الدعاء و  
العباده و قلت الدعاء غیر العباده و قلت الدعاء جاح العباده و قلت لكل شیء ربه  
و ربه العباده و قلت الدعاء و قلت علیکم بالدعاء اعظم و سئل و قلت الدعاء سلاخ المومنین  
و گفت من خدمت و در و بنده که از فی خواهر و گفت من فی دعا میگردد شما دعا کنید من میگویم از فی و ایشان  
خوهر من از ایشان ابرم و گفت من خدمت خواهر یا باید بدید که هر که از خدمت خواهر یا باید و گفت علیه السلام من دعا  
میگوید دعوی سمع لکم و گفت ادعوا الله و المومنین بالاحیاء و قلت الدعاء سلاخ العقلاء  
و سبحان المضعف بالدعاء من تحا من الاولیاء و هلك من هلك من الدعاء و قلت  
موت سوت و من سوت و در آسمان زمین و گفت من ادعی الله تعالی المومنین و عطفه منی و  
منک الاوهیه منی و العجوه منک الحینه منی و الطاعه منک القیه منی و الشکر منک لصلواتی  
والاصحاء منک الاحیاء منی و الدعاء منک و انت الله که میبینی ان رفع العبد الیه یدیه فیرحمها







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
المرسلين  
البراهين  
الغياثين  
المنجيين  
المرسلين  
البراهين  
الغياثين  
المنجيين

بسمه تعالی و در حیات خویش بر دو خطه ایستادگان او بیامزد چون آن مجلس علو و علوست چند نمازی را می فرست  
قضای فرشته شدایم پس باید که آنرا بگذاری و از دست گذاری و گفت این معبود صلی الله علیه و آله رسول است  
بر کبریا و در او است بشرف حق و بیک سلام شریف در روز و در آخر همان گویند تعالی او در فرستد بر من  
سجده کند بخواند فاتحه الکلی بخت بر و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له تا اقل صد بار پس گوید  
اللهم انی استألتک معافاة العی عن عرشک و منتهی الوجوه من کناک و اسمک الا عظمی و جلالک  
الا عظمی و کمالک انما استألتک من حاجت خود پس بر دارد و سلام بر همه و بجا حاجت خواهد بر آید و این نماز  
سفر را می آموزند و گفت هر که پیش از صبح غسل کند و خال پوشد و در کعبه نماز کند و کعبه اول بعد فاتحه کافرون  
بار گوید در وقت بعد فاتحه خلاص است بار بخواند و تسبیح کعبه و سجده و بگوید بعد سلام و سجده و در وقت بار  
سجده است استغفر الله و گفت بر دو فرستد بعد بر سر دارد و ده بار در گوید و حاجت خواهد بر آید و  
بر کعبه و بنیاد شری که خواهر چهار کعبه نماز کند بخواند در کعبه اول بعد فاتحه صد بار لا اله الا انت سبحانک انی  
کنت من الظالمین تا منتهی در وقت است اگر هم از این و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت  
آن الله صد بار بعد از نماز و در چهار صد بار بعد از نماز و در هر وقت که در نماز و در هر وقت که در نماز  
در حاجتی که خواهد بود بر دو گوید اگر بار چهار کعبه بخواند در هر کعبه چهل و یکبار و یکبار  
یا حسین گوید بعد از هر یک از چهار کعبه و بعد از هر کعبه که در هر کعبه بخواند تعالی خواهد بر آید و یکبار  
چهارشنبه و پنجشنبه و در وقت نماز کند در هر کعبه بعد فاتحه اذا وقعت القلوب فاستکان بخواند در حاجتی که  
خواهد و اگر دیگر شنبه و پنجشنبه و در هر کعبه که در هر کعبه بخواند تعالی خواهد بر آید و یکبار  
رو در وقت بار خلاص بخواند بعد هر بار و یکبار و در اوقات دیگر شنبه چهار کعبه نماز کند و هر کعبه بعد فاتحه  
آیه الکرسی سه بار و اخلاص و بجا بعد سلام نماز بر دارد و گوید و حاجت خواهد بر آید و دیگر در هر کعبه که در هر کعبه  
کعبه نماز کند در کعبه اول بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و هزار بار یا بعد و در هر کعبه که در هر کعبه بخواند  
یا بعد سلام صد بار و در هر کعبه که در هر کعبه بخواند و در هر کعبه که در هر کعبه بخواند و در هر کعبه که در هر کعبه  
هر کعبه بعد فاتحه قل اللهم بغير حاجت بار و اخلاص سی بار بعد سلام هر سجده و چهل و یکبار که بعد از هر کعبه  
خواهد بر آید نقض الله الیک المجلس السماع والتشاول فی فضیلة التمسک  
و یا ساعق بها یسبح الله الرحمن الرحیم عن علی ان ابی طالب قال قال رسول الله



شاهزاده سلطان محمد باقر

شاهزاده سلطان محمد

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





[illegible][illegible]



蘇軾

蘇軾

















در روز آن روز باریان رسید هنوز حق او نگذشته بود گفت رسول هرگز نیکه هفت روز خجست شوهر کند ثبوت اقامت  
 او را تشریف فرما بود و گفت رسول هرگز آن که خدمت شوهر هفت روز کند هفت اقامت او را تشریف فرما  
 حرام گردد و نوشته شود و او را ثوابی است مفصل سال همان روزی که شوهر پذیر شود و اگر کسب خود را و خزانة پدر گشت  
 هرگز نفقه نکند یکدم در حق شوهر بهرست و از آن هفت کوه نیکه صدقه کند در راه خدا تعالی بجهت پدر  
 که شوهر بر سر او ایستاده و در وقت طاعت او را بیدار کند که رسول هرگز نیکه شوهر را بر سر او ایستاده  
 بیدار کند مثل ثوابیابد شوهر و در خانه بیدار تواند خدمت کند رسول هرگز نیکه که خانه را بجا بویاید  
 چنانست که کسب یا جاری باشد یا بشود گاه گاه تهاجم میکند سنت نان جو خزانة پیران علیه السلام است و در حق  
 و در وقت شوهر صلوات رزق بکند و گستاخی مشغول گردد و عمر و کجاند را و در خانه فرو نهد و در عیادت هفت  
 مشغول باشد بتیمم برای شوهر نکند گفت رسول هرگز نیکه شوهر را دعا کند مستجاب گردد و آمرزیده شود  
 بیت و کعبه و قات شوهر چهار ماه و ده روز و یک بار از ریت و عطر و در باشد و زیادت از آن هرگز نکند  
 هرگز نکند شود و گفت رسول لا یصل الاخرة فیمن بالله و العیال الاخران یصل علی متفق  
 لکنه انما یصل علی الاخرین و لا یصل علی الاخرین و لا یصل علی الاخرین و لا یصل علی الاخرین  
 قوم رسول بعد مردن پدر خود الوسیان که در عربیاء مدینه شده بود و منم و فرخ شوی الی گفت  
 آن روزی فرخ شوی نیست فلان رسول چنین فرمود است اما حق زن بر شوهر است و کیت اول مهر  
 و آن مهر را در حق است اگر دنیا بیاورد نیک و الا و الا قیامت بر او ما خود خواهد بود رسول گفت هر  
 زن که مهر نیست اگر مهر نگیرد باشد و بدو دین و گفت رسول هرگز نیست ادای مهر در دل باشد و اگر  
 است مهر در حق ثواب حج و کعبه و غیره و در مهر و اقل مهر در مهر است و اصل این از آدم است چنان  
 که آدم مهر خواست که نزدیک او شود و فرمان خدا که نکاح کن و مهر بدی گفت خداوند امر می باشد و آن شده  
 بار و در مهر رسول الله صلعم نیست و ثواب آن که کجاست همان مهر و تا قیامت تعیین شد که  
 تعیین کند همان مهر و آدم اگر معین نکند مهر مثل آید یعنی آنچه عمر و عمر او را باشد او را  
 هم آید و تحبب زنا آنکه بخش مهر شوهر خود را بر کسی خدا می عذر دل واجب شود  
 مراد از هفت و هجده در ثواب آنکه از آدم بنده باشد و هجده  
 و آنکه عبادت شش ماهه یا بدو گفت علیه الصلوة و السلام

[illegible]

نه دروزه حیض نفاس که بی دروزه شوهر و قس است لکن بعد از آنکه زن از او نشنید برسد و او را لعین کند  
 رسول هم گفت هر که یک ساله را یا موز و ثواب شربت و سال عبادت و زنا عمل او ثبت گردد و هم زن را  
 و آن کند و اگر برای زن دوزخ و عمل نیست اول زن را زبان شیرین بنهد و بعد دشت گوید بعد دایره  
 پشت دهد بعد لک کند که بدان استخوان نشکند و چون در راه نیاید بعد طلاق دهد مردی بر رسول  
 آمد و گفت یا رسول الله هر چند که زن ایند میدهم نماز نمیکند رسول هم گفت خشم کن گفت که دم گفت آن  
 کن گفت که دم گفت طلاق ده گفت که نه دانم رسول هم گفت روزی کند ترا خدا تعالی زن این دارد  
 مال از نه روز یک یا ده گذشته بودم که خدا تعالی او را زن صاحب مال رسانید یا زده هم بر این زن صد خشم کند و در  
 خبر است که هر شب شیطان از فرزند آن خود کار برسد کسی گوید که سن نماز فوت کند میزد کسی گوید که نماز  
 چون کسی گوید که میان این شوهر خشم کن اینم شاد شود در قس کند و او زده هم تلو کند رسول هم عایشه  
 صدقه را رضی الله عنها حمیرا گفتی و بار گفتی یا سبحانی و یا روحی و یا محبوبی و یا مونسی و گفت رسول  
 هر که بر زن خشمی گوید که بدان این زن خشنود شود حق تعالی او را از عمنهای قیامت نگاه دارد و بر کفر او  
 عبادت مفسد کند و زنا عمل او ثبت شود و نیزه هم زن از زینیه اندازد که زن از زینیه و مرد از مرد  
 او خشم بدست مرد از رسول هم پرسید چه گوئی در زینیه اگر زن از اندازم گفت لَا تَزْنِ وَلَا تَزْنِ عَلَيْهَا و لَا تَزْنِ عَلَيْهَا  
 گفت هم هر دو یک زن از زینیه اندازد که زن بدان شود و حق تعالی او را بسیار مرد چهارده هم پیشان  
 حکایت زانی که چهار بسیار یافته اند که کند که خجل و خسر سار کرد و در حکایت آمد است که روزی امیر  
 المؤمنین علی رضی الله عنه و خانه خود آمد و سر او را کنار فاطمه زهرا و پشت فاطمه زهرا قونم گفت کیا  
 بودی گفت و مجلس رسول هم گفت امرو را زنا با چه شنیدی گفت حکایت انبیاء را رضی الله عنهم و چون  
 منم سلیمان هم و تر خود را کار خیر کرد و نهاد و هر دینار بر کفش او مرصع کنانید بود از این حکایت خاطر بی بی  
 فاطمه زهرا شکسته شد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و خواب رفت و خود را در پشت دید چه بیند که فاطمه زهرا قونم  
 است و در قرآن میخواند جمله در گردا و است بسته نهاده امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و بر فاطمه زهرا نشست و علی رضی الله عنه  
 فاطمه زهرا گفت که بسیار که خجسته ببال قس هر که هست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و او امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
 به است طعنه او را و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و در بر جا و گفت ای بر اگر بخند گفت چه از منم که بر سر طعنه او  
 در جیب من چه امم دیدی بی فاطمه زهرا است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و سار و در کلو کرد و ستاد و گفت ای خاتون قنیت

این است  
 این است  
 این است



نیت بگفته هم که حکایت کردم با آن دو هم که یک آن فقیره و دوم غنی در خانه او باشند فقیره ای بگفت  
 برو و انکس از رسول گفت هر کوی را برست بدین غشایی و بگو به نیت نیاید بشناسم هم بار بار و و چند بار اول  
 و در آن بیار گرامی رسول گفت هر که گرامی را درود دهد در احرام کند حق تعالی بر او شش ماه عفو  
 از این نام دهد رسول گفت هر که شش ماه در نزد دشمنان بر ولعت کند شش ماه از دشمنان نماید و پیش او است  
 به پیغمبر گفت هر که از سبب شک آن ننی دیگر کند و دل و بجز بدی حرام کند بر اندام او آتش شش  
 بخت علیه السلام هر که در از لشک نماید ضمانت شش و ستم و شک از همه زنان بود و شش چنانچه در حکایت  
 آمده است که شبی از رسول و بنی عثمان بن عفان رضی الله عنهما بی بی رقیه برخواست و رضی الله عنهما اگر بی بی  
 بسیار در دریا رفت در خانه رسول آمد و رسول هم بر چار با بی غلطید و بود بی بی رقیه آمد و سلام کرد و بی  
 پیغمبر آمدن گرفت و هر بار پیشانی را بر سر انگشتان بی مبارک عیلم میشد رسول گفت ای جان با  
 به نیوفت چرا آمده مگر عثمان ترا شک نموده بی رقیه در گیر شد رسول گفت ای فخر وید و با باز و دیگر  
 نباید که عثمان از تو بگوید و تو بگو به او ای امیر المؤمنین عثمان شرمند شد و دشمنان در گلو کرده بدو گاه خدا تعالی است  
 نباید که خاطر رسول ع کو فک و دو جهان کی بی رقیه رضی الله عنهما در آمد و سر در قدم امیر المؤمنین عثمان نهاد و گفت ای  
 فرمود امیر المؤمنین عثمان بر سر بی رقیه میگردد آن کزیک ابرایشش کشید و دیگر آن را در لشکر انداخت  
 رقیه شکی کرد و روز دوم از آن رخا و چیزی خرج کند به بخشد و بزبان نیارد و او را شرمند کرد و آن رسول  
 علیه السلام گفت هر که در از شرمند کند روز قیامت شرمند نشود و بیست و چهار سال برای آن است  
 بیار و آنست است مگر از سفر باز آمد رسول گفت از وی پرسید بر آن چه آوردی گفت چیزی از رسول  
 اگر چیزی آوردی ثواب بسیار یافتی بهیبت و بکمید و ت رعایت و نخواست و در برابر فرشتان و فرای  
 مراعات کند زنی بر عایشه صدقه رضی الله عنهما رسول هم در حق او بسیار شفقت کرد بی بی عایشه گفت یا رسول  
 الله در حق او بسیار احسان میکنی گفت ای عایشه این زنی است که من در دنیا و آخرت او را دوست دارم  
 او در دست میدارم آمدیم به پیغمبر قوله عوفی و لکنی الا یا علی منکم و الصلحین من عباد الله  
 قَاتِلُكُمْ اَنْ يَكُونُوا قَتْلَاءَ بَيْنَهُمْ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ  
 مودان و زمان به شوی از شما و صاحبان از زندگان و کنیزکان شما ای زندگان خداوند بزرگوار  
 خدا تعالی بگفته ای عوفی کند ایشان را خدا تعالی از فضل خود و خدا تعالی است



آن عورت و شمر او فیر شدند بجهت کند امیر المومنین حسین را آن عورت رختاشا جانید  
 او سفید و بلباز داد و جز امیر المومنین حسین فرستاد و او خبر بعد آمد شد او و هزار  
 او را و در آن روز گفت اگر پیش ازین بر من آمدی او چندان میداد که من میدیدم کسی را که بر امیر المومنین  
 حسین فرستاد و حال گفت حاجت او را شد و در هر سلطوب بود و اگر گفتند چرا قصه را بخوانی از آن پیش  
 نباشد و بگفتن بقیس بن سعد پارسه گفت چرا و ستان ما پرسید نمی آید گفتند و از ایشان شتاد  
 یافت و از شمر منی آید گفت لعنت بر بالیکه و ستان آید منم آنچه بشنیدم مهر می علیه السلام  
 بر این علیه الله را گفت که دست ترین خلق بر تو کیت گفت موسی خیل گفت دشمن ترین خلق بر تو  
 کیت گفت کاذبی که کاذب برکت سخاوت ترسم که سلمان شود و بهشت رسد و موسی از شت  
 خیل ایستاد و فرمود بدو بخ رو و چنانچه قارون کرد از امیر المومنین حسین چهار صد در خواست که حاجت  
 دارم امیر المومنین حسین چهار صد نیار و ده خانه آمد و در گریشد پرسیدند چرا گشتی گفت از آنکه نقص حال  
 نکردم که او را حاجت بیشتر باشد و در یک خواج جلیه بر خواج معروف خلی کنیز که فرستاد و بر خواج میت گفت  
 نشسته بود و نگفت الهدایه کنیز که کنیز پذیرد اگر بغیر شمر برادرم جلیه گرفته شود و میت و کنیز  
 از یکدیگر فرید و هر یک را و او نگاه آن کنیز که من فرستاد و او سهل معلومی که در صحن خانه و من و من  
 و اقامت بقدره سلیه سوال کرد همان آقا با و او را و چون در پیش از نظر غایت شد و از بزرگدگانی گفت  
 بر در فلان و بدید و دنیا افتند و از آن کرد که زن را و خلیل بود و خواج او مرشد از جمله گریان بود و منته  
 شاعری را و او را که خواج گفت بر من چه رسد و بر قاضی و بر من عوی و هزار درم  
 کن بر من قرار کنم بر من کنان فرزندان من مرا خواهند گرفت شاعر همچنان که خواج میبوی شد و شویب  
 و پیاده بود که خواج را فرزندان او باز خریدند و او را که نری سولطی علیه السلام هم دست سیکه و در یک از آن  
 از آنجا گفت خواج بگو که که بوی هم بدستیار ز پیش نهاد خواج پیش حمام شست سالی که از حمام و ال که و حمام  
 گفت که خواج میان من سالی که خواج گفت که این بر زیت گفت بدست و ای خلی الفنی غنا الطال لغنی المال خواج  
 شمر شد و دست او بر سینه بایزید گفت که حق غله است و او را و دست خصلت است و چون بر آفتاب  
 چون آفتاب از صحن چوین بر کت خواج ایام او را که مراد کرد گفت بستی که بخند و گفت غنم غنم  
 کیست بستی که بخند از زبان کلاه و بر نبرد و کیت جدها و او را شام شامی بر همه اعلام و منی و هر که بر دست



این آنگاه باید سکه را شمار کرد چون بیاید و سکه از تصرف کوتاه کرد و قیفاً شربت لوله استخوانی را  
 این سکه بیداری بود و گاه من مصلحت مرا نماند و یک سیدین مرگ فاصدش از روی صد قوند که در وثاب صدق  
 نمایند که در خبرت چون بنده امرگ نزدیک شود ثواب صدق و اورا معاینه کنند بیداری آن حضرت بود و گوید  
 انبی مر املت و تمام در او تصرف کنم قرآن را و اگر بن الصالحین شود از صالحان ای من المصلحین که  
 در محل صرف کند که یکی از مصلحتها چهار صد باید و صلیح و غیر محل صرف کند که از آن مستوجب عقوبت گردد  
 از آن خبر آمد و دیگر خد تعالی مصلحت بدو چون اجل بر سر آمد گوید خداوند امر املت و ده فرمان شود و چون  
 اجل بدو مصلحت کسی نماند مقرر و الله خیر بما تعلمون و خدا و اناست بدو آنچه میکند از اینها و آشکارا نفعنا  
 الله و ایاکم المجلس التاسع والثلاثون فی فضله لا یتارک الله العظمی العظیم عن  
 ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کان عندک موت فلیت  
 و یفقه ان یسبیل الله نادی ملک من السماء یا وکی الله استأنف العمل فکان عمرت کما  
 یفقه من رزقک یعنی هرگاه باشد که یک نیکو زده قوت پس نفقه کند آنرا در راه خدا و آنرا که در دست از شمل است  
 از سر کار اگر بپستی آموزد و بچگونگی آن آنچه گرفته اند بداند انبار عالی در حیرت از سخا انبارت کمال آید  
 بداند که مصلح باشد و سخا عبارت است از بخشیدن آنچه بدو آن محتاج نباشد گفت رسول هرگاه بنابر کند از ترش  
 نهج تافت و گفت هر که محتاج باشد بچیزه و آن چیز نفقه کند در راه خدا تعالی و حسب شود بر و دست گفت  
 چون سوسن بخیار کند در راه خدا تعالی و آنرا بدو خدا تعالی در او را تفسیر و دست کمال آن شناسه باشد و عرض  
 آن چهار ماه و گفت هر که در آرزو بود آن آرزوی خود را دریا کند و بدو یکسے بدو خدا تعالی میرا بیاورد  
 و حقیر می گفت ای منزلت محمد علیه السلام من نهایی فرمان سلطنت آن ای ای لیکن یکسے از دعوات که  
 بنو نایم چون بدید از غفلت آن موش شگفت باز دریا این درجه بچو بایت گفت با تیار ای موسی هیچ بنده  
 در دنیا در عجز و یکبار انبار کند که شرم از که بادی حساب کنم و ثواب بکس نیست باشد هر کجا که خواب بگیر و بیدار  
 چون از قصه بکا فرمان خدا کرد امیر المؤمنین علیه رضیر جامه رسول و محبت تا اگر قصه رسول م کنند جان  
 خود فدا سازد و شکی نیست در بحر ایل میکشیل که میان شما بود که نفهم و عمر که و اگر در کمیت که انبار  
 کند که از ایشان و در آن عمر خوش خود متحقق تعالی گفت چه از جهان نکردید که عاقل در میرا با محمد را بد  
 و از جهان غرضی که اگر در انبار ساخت هر دو چه زمین و وید و میرا از دشمن نگاهدارید

این بر سر کو بایند و میکانیک نزد یک پایی وی گفتن حج ای پسر او طالب که خد  
 باز شنگان خود و سورات میکن و این آید و من الشان من التیسی نفس انیفاء موصفا  
 او بشعانی و وقت جان کنان سالی در آید چه خواست هیچ نداشت بر این بر کشید وی و او باره عاریت  
 و روان یافت و گفت رسول هرگز نماند و پیش و طعامی آید که آن طعام عجب باشد و چیزی  
 بود و سالی میاید او را بد و از روی نفس نماند که خدا تعالی بر شنگان هفت آسمان را  
 بنده من که از برای من آن روی نفس شکست و طعامی که دست میداشت بدر پیش او گذاشتند ای  
 او را بنام زید و شبت بروی حلال گردانیدم و دروغ بروی حرام گردانیدم و چون امیر المومنین علی  
 و امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهم سه شب طعام خویش افکار کردند و بر وزه و آتشند حق تعالی را سپردند  
 و فرمان فرستاد و گفت طعمی از طعام علی بن ابی طالب را بیاورید و آنرا بر سر شتاب کار نکند  
 سه جزای نقد اول خود که هم الله تعالی ذلک ایوم دوم و ثلثهم نصرة و سدره اسدوم و جبر  
 صفة البقرة و رجبی و بهترین اشیاء او و آن طعام حصه و دست که آمد آن سرور عالم را حق تعالی و از آن  
 سگازا بپند و رسول گفته که حصه خود طعام در راه حق اید و خود گزیده باشد حق تعالی را اگر سگ  
 نگاهدارد و بیاورد و گفت رسول هرگز نماند و پیش و طعام آید که اگر گزیده را بد حق تعالی بر حساب نکند و  
 و دروغ ننماید و حکایت آمد است که عبد الله جعفر سوری باغ خود میرفت و درختان آن سیاه غلامی سیاه دید که آن  
 نگاه میداشت نان آن غلام بیاورد و ندانست که در حیطه آن باغ در آمد غلام یک آن پیش او انداخت و سگ بخورد  
 پس دوم انداخت پس سوم انداخت عبد الله از آن غلام پرسید که وظیفه تو چیست گفت سه نان گفت چرا  
 سگ دادی گفت این سگ از زمین در آمد و دست اگر سه خواهد بود و خودم که از سگ بپند و گفت تو چه  
 خوری گفت صبر کنم عبد الله حیران ماند و خود را تکیه کرد که ای عبد الله از تو کین غلام سخی تر است پس آن  
 باغ و غلام آخرید غلام آنرا آورد و باغ او را بخشید که از صوفیان گفت که با طرف سوزن نعم حاجتی  
 آمد که و عقبی بیا چون بیایم رسیدیم شکر مرده اید چون آن سگ سوز مرده اید و بپشت  
 در شتر رفت بعد ساعتی دیدم که آن سگ پیش شده می آمد و دست سگ یکدیگر دنبال او بر سران مرده  
 رسانید و خود بگوشه نشست چون سگان دیگر میخوردند و باز گشتند آن سگ بر سر مرده را آمد هر چه باقی ماند  
 بود خورد و با هم حیران آمدیم از احمد جمال عرضی هم پرسیدند که انبیا و اولاد و ستم من

این بر سر کو بایند و میکانیک نزد یک پایی وی گفتن حج ای پسر او طالب که خد  
 باز شنگان خود و سورات میکن و این آید و من الشان من التیسی نفس انیفاء موصفا  
 او بشعانی و وقت جان کنان سالی در آید چه خواست هیچ نداشت بر این بر کشید وی و او باره عاریت  
 و روان یافت و گفت رسول هرگز نماند و پیش و طعامی آید که آن طعام عجب باشد و چیزی  
 بود و سالی میاید او را بد و از روی نفس نماند که خدا تعالی بر شنگان هفت آسمان را  
 بنده من که از برای من آن روی نفس شکست و طعامی که دست میداشت بدر پیش او گذاشتند ای  
 او را بنام زید و شبت بروی حلال گردانیدم و دروغ بروی حرام گردانیدم و چون امیر المومنین علی  
 و امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهم سه شب طعام خویش افکار کردند و بر وزه و آتشند حق تعالی را سپردند  
 و فرمان فرستاد و گفت طعمی از طعام علی بن ابی طالب را بیاورید و آنرا بر سر شتاب کار نکند  
 سه جزای نقد اول خود که هم الله تعالی ذلک ایوم دوم و ثلثهم نصرة و سدره اسدوم و جبر  
 صفة البقرة و رجبی و بهترین اشیاء او و آن طعام حصه و دست که آمد آن سرور عالم را حق تعالی و از آن  
 سگازا بپند و رسول گفته که حصه خود طعام در راه حق اید و خود گزیده باشد حق تعالی را اگر سگ  
 نگاهدارد و بیاورد و گفت رسول هرگز نماند و پیش و طعام آید که اگر گزیده را بد حق تعالی بر حساب نکند و  
 و دروغ ننماید و حکایت آمد است که عبد الله جعفر سوری باغ خود میرفت و درختان آن سیاه غلامی سیاه دید که آن  
 نگاه میداشت نان آن غلام بیاورد و ندانست که در حیطه آن باغ در آمد غلام یک آن پیش او انداخت و سگ بخورد  
 پس دوم انداخت پس سوم انداخت عبد الله از آن غلام پرسید که وظیفه تو چیست گفت سه نان گفت چرا  
 سگ دادی گفت این سگ از زمین در آمد و دست اگر سه خواهد بود و خودم که از سگ بپند و گفت تو چه  
 خوری گفت صبر کنم عبد الله حیران ماند و خود را تکیه کرد که ای عبد الله از تو کین غلام سخی تر است پس آن  
 باغ و غلام آخرید غلام آنرا آورد و باغ او را بخشید که از صوفیان گفت که با طرف سوزن نعم حاجتی  
 آمد که و عقبی بیا چون بیایم رسیدیم شکر مرده اید چون آن سگ سوز مرده اید و بپشت  
 در شتر رفت بعد ساعتی دیدم که آن سگ پیش شده می آمد و دست سگ یکدیگر دنبال او بر سران مرده  
 رسانید و خود بگوشه نشست چون سگان دیگر میخوردند و باز گشتند آن سگ بر سر مرده را آمد هر چه باقی ماند  
 بود خورد و با هم حیران آمدیم از احمد جمال عرضی هم پرسیدند که انبیا و اولاد و ستم من



ساد حق تعالی سوزند خدایه است که هیچ بخیل را در پشت در بنار و در سول علیه السلام  
 مریدان را دیدار حلقه گرفته میگرفت و میگفت آئی لانا ه من حیرت اینجا ندیامر و سول علیه السلام  
 گفت اگر نمیخواهم گفتن از بزرگوگانا گفت گناه تو بزرگ است ای آسمان گفت گناه من تا عرش و کرسی زمین  
 یک میان قطرات باران بزرگ و خندان سول علیه السلام میسر و او میگفت گناه من بزرگ است سول  
 گفت که گناه تو بزرگ است یا حیرت خدای گفت حیرت خدای آری از هر بزرگست فاما یا سول الله سر  
 بخیل مال مردم چون در پیش منم گوی تا تش بر من میزند سول علیه السلام فرمود و یا بنی اسرائیل که در پیش  
 بران خدایکجه جان میاید با هر است که اگر از رسال برین کن تمام عبادت کنی و چندان گریه کنی که جو بیارون  
 شود و در خدان وید اگر بخیل سری درخ با تو باشد بخیل از کفرست و کافران تشست و شنیدی که خدای تعالی  
 در آن یاد کرد و من یوفی شکر نقیبه فاولیاءکم للمفیطون و من یخیل کائما یخیل علی نقیبه  
 و هر روز و نوشته اند گفتند و گویند لای اگر نقد کند خلقش ده و اگر نگاهد از تلفش کن و گفت علیه السلام  
 که خدای تعالی در این درسته کس را پیرزنا کند ده و صاحب مال خناسنده اگر بخیل منت نمده او حق است  
 بهر سوی می فرستد و ایوسی بر تو باد که سخاوت کنی و از بخیل دور باشی که روز قیامت بخیل نتواند  
 و از دور که کاشک و اعذاب عقوبت خندان بگوید که کافر سخن را در عهد سول علیه السلام رو کشته شد که  
 میگرفت و میگفت و شهیداه سهر علیه السلام گفت ما یدبرک الله شهید فکله قد کان سیکر  
 فی ما کان یعتبه ان یخیل فاما ان یفقه و گفت علیه السلام بخیل یعنی است در و درخ هر که بخیل شد  
 در آن درخت زده باشد که از دانه در و درخ نرساند و گفت علیه السلام ان الله یغض الخیل  
 حیاته الکبیر عند موتهم و گفت علیه السلام بخیل ایمان بر یکدل جمع نشود یعنی اگر ایمان غالب آید بخیل  
 برود و گفت که هر که بخیل بر خود کشاید درخت حق تعالی برود و برید و گفت علیه السلام نشاید مومن  
 ما انکله بخیل و بخیل در دوزخه گفته است که گواهی بخیل و تابا شد که او را مرگ نیست شعی گوید  
 که این درخت است که در و درخ کدام سوزد آن ترست بخیل یا در و درخ و آید است که حکم میدهد او  
 و فیلسوف و منی نو شیردان آندند حکیم بنده دانی گفت سخن گوی گفت بهترین فرمان آنکه است  
 که در حال ضا حنی باشد و در حال خشم باوقار و در سخن گفتن با درنگ و در رفعت با متواضع مر  
 بر خویش آن شفق و در می گفت هر که بخیل باشد مال خود دشمن خود را میراث دهد و هر که

این است که  
 سید  
 این است که  
 سید  
 این است که  
 سید



شد که اگر چه باقیش را ننهد و گفته اند که کس از همه دشمنی و کینه عالم را بخیل و بسیار از شیعیان  
 زشت ترین چیز باجیت گفت خیل و حد خیل است که هر چه شرح فرموده باشند در این باب و در آنچه  
 از حد و نظر نفقه زن و فرزند و مادر و پدر و طعام غنمه و ولیمه و عقیقه و نفقه بنده گان درین باب اتفاق بخیل  
 مذاب بخیلان بیاید و در ورخ گرفتار گردد و یکدیگر مها تر طعام نهند و سایل القمه سهم نهند  
 سار کرب را نه افکنند این هم بخیل باشد و اگر هم سایه گر نباشد او را نه بد سهم بخیل باشد و یکدیگر بوجوه  
 و نقد در جمعه و عید جا بهمانیک نامد بخیل باشد و یکدیگر عیال نفقه سنگ گیر و بخیل باشد و هر که  
 حاکم نو بپوشد و جامه کند بر رویش نه بخیل باشد که آنکه فرزند از آن زن که نه جامه سار و از زن و قاتل  
 قاتل الله ما استطاعوا و اجمعوا و اطلقوا احبوا لا تقسوه و من یوف شکر نفسه  
 قاتل الله هم المفلحون پس تبرید از خدا تعالی و بهر بنده از گنا مان بد آنچه تواند و بشوید و فرما بخوا  
 کنید و نفقه کنید مال از برای اغنیای خود و هر که بر بنده از خیل نفس را پس ایشانند از سنگان این قاتل الله  
 الا تقا بر بنده زن اتفاقا و حاد هر دو یک سخی دارند و یک بعضی تقا بر بنده زن از گنا مان باشد و اندا  
 بر بنده زن از شمشیر ان باشد و اینجا میگردد قاتل الله تبرید از خدا تعالی و در رسیدن آن باشد که از جمعه  
 گنا مان دست بدارد و بفرمانی او بکشی و هیچ خردندی بفرمانی او نمکند که حق تعالی گفت قاتل الله  
 اولی الا کتاب تبرید از بن بخیل و از انش و فرمان بر بخیلست که از من تبرید و ترسیدن او  
 رو نیست هر که از خدا تعالی تبرید و بفرمان او تبرید بقوله من تخاف الله خاف منه کل شیء قوله  
 ما استطعتم چون بنده فاعل مختارست هفت خیر و شر سبوی است و اگر خواست او نباشد هیچ کاری  
 از تو نماید از نیکی و زاری و بی فایا اگر توانی از گنا مان بر بنده از شمشیر گنا مان قاتل الله و بفرمان  
 الا سلیع شیندن باشد و حق تعالی ترا میگردد چنانچه حاجی میگردد استماع و انقیاد و استماع را و حق تعالی  
 یک شیندن دوم قبول که در چنانچه استماع الله و من یجود ای یقبل قوله تعالی هم اذن ان یستعین بحکم  
 و ان یجود الله استماع و ان یجود برای تاکید چنانچه گوئی یا زید خدا میگوید بشنود و فرمان من  
 انقید قوله و اطلقوا و فرمانبرداری کنید بساکنند که فرمان بشنود و فرمان را نمکند گفت گنا کفایت  
 میکند و هر خود بد و بخورند و نه نمکند و بکنند اسم که نیست شیندن رسول مطوبین استماع و اطلاق و قاتل الله  
 چنانچه برین و اطاعت کردن است چنان نفقه کردن و زاری یا بطریق حق یا بطریق مذاب اگر ذکره و استغف

۲

۳



محمد بن عیسیٰ کانی نجلت صاحبان علم دین عزم مبارک که از دیوانه‌های زمانه  
 به جواب امیر الواعظین از تصنیفات عالم با عمل فاضل این کتاب را تالیف کرده  
 صلوات الله علیه و در فضیله کامل و اعطای بدل ابو بکر قریشی سند می رسد که در حدیث  
 بطبع در آن در فضیلتش بهر خاص و عام رسانده اند که در نیل آن آرزو محصل انجام می رسد  
 در دم در مطبع محمدی با اهتمام محمد بن محمد و مالک بقالب طبع و آید الحمد لله رب العالمین

قطعه تاریخ از کتاب الحروف بنده عمر در از فایض غفرانی

اولین پروردگار  
 بطبع آمد امیر الواعظین  
 کتب

امیر الواعظین  
 زمال طبع فایض غفرانی

## فهرست کتاب انیس الواعظین

صفحه	مضامین	صفحه	مضامین
۳	الاولی فی فضیله التسمیه	۹۲	الثانی فی فضیله الحج و زیارة قبر النبی
۸	الثانی فی الایمان و الصلوة و الصوم و شهر رمضان	۹۹	الثالث فی العمل و الشاب و العیادة
۲۱	الثالث فی فضائل الزکوة	۱۳۲	الرابع فی عذاب القبر و ثواب الجنه و شادی الاخرة
۲۶	الرابع فی البکاء و قیام اللیل و غیرها	۱۵۱	الخامس عشر فی فضیله الجمعة
۵۰	الخامس فی حساب یوم القیة	۱۶۴	السادس عشر فی الحرة و الفقر
۷۰	السادس فی الشکر و الذکر	۱۶۶	الثالث عشر فی فضیله شهر المحرم
۸۰	السابع فی الکبر و المغیبة و الحسد و غیرها	۱۶۹	الرابع عشر فی فضیله یوم عاشوراء و شهادته













